

# برگزیده‌ای از آثار لنین

## در رد انحلال طلبی

قسمت پنجم

### فهرست مطالب :

حزب غیرقانونی و کار قانونی

کنفرانس کمیته مرکزی و فعالین کارگری ح.س.د.ک.ر. در کراکو (گزیده)

خطاب به سوسیال دمکراتها

مسائل بحث انگیز – حزب علنی و مارکسیستها

مبارزه برای مارکسیسم

روشنفکران غیرحزبی علیه مارکسیسم

مارکسیسم و فرمیسم

مبارزه ایدئولوژیک در جنبش طبقه کارگر

دو راه

نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی (گزیده)

## حزب غیرقانونی و کار قانونی

مسئله حزب غیرقانونی و کار قانونی سوسیال دمکراتها در روسیه یکی از مسائل اساسی حزبی است. این مسئله در تمامی دوره بعد از انقلاب مورد توجه ح.س.د.ک.ر. بوده است و شدیدترین مبارزه را در داخل صفوف آن موجب شده است.

مبارزه بر سر این مسئله عمدتاً بین انحلال طلبان و مخالفان انحلال طلبی در جریان بوده است، و شدت آن تماماً به این دلیل بود که این مبارزه در این سؤال خلاصه می شد که آیا حزب قدیمی غیرقانونی ما باید باقی بماند یا نه. کنفرانس ح.س.د.ک.ر. در دسامبر ۱۹۰۸ مؤکداً انحلال طلبی را محکوم کرد، و در یک قطعنامه ویژه، نظر حزب را درباره مسئله تشکیلاتی تدوین کرد: حزب مرکب است از هسته‌های سوسیال دمکراتیک غیرقانونی، که باید برای خود «تکیه گاههایی، برای کار در میان توده‌ها» به شکل وسیع ترین و متنوع ترین شبکه ممکن از انجمنهای کارگری قانونی گوناگون ایجاد کنند.

مصوبه جلسه پلنوم کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۱۰ و نیز مصوبه کنفرانس سراسر روسیه در ژانویه ۱۹۱۲ بطور کامل این نظر حزب را تأیید کرد. خصلت کاملاً قاطع و پایدار این نظر شاید به روشن ترین شکل توسط رفیق پلخانف در آخرین شماره دنونیک (شماره ۱۶، آوریل ۱۹۱۲) توصیف شده است. می گویم «به روشن ترین شکل» چون پلخانف بود که در آن زمان یک موضع بی طرف اتخاذ کرده بود (درباره اهمیت کنفرانس ژانویه). و از دیدگاه بی طرف خود، این نظر تثبیت شده حزب را بطور کامل مورد تأیید قرار داد و گفت که به اصطلاح «گروههای آغازگر» - که از تشکیلات حزبی جدا شده‌اند یا آنرا ترک کرده‌اند یا مستقل از آن به وجود آمده‌اند - نمی توانستند بدون آنکه از طرف یک کنگره یا کنفرانس از هسته‌های غیرقانونی حزب تصمیم ویژه‌ای گرفته شود متعلق به حزب تلقی شوند. رفیق پلخانف نوشت چنانچه به «گروههای آغازگر» اجازه داده شود که نزد خود تصمیم بگیرند که آیا متعلق به حزب اند یا نه، این عمل از جهت اصولی آنارشیسیم و از جهت عملی حمایت از حقانیت بخشیدن به انحلال طلبی خواهد بود.

با توجه به این توضیح آخر پلخانف بی طرف، به نظر می رسد که مسئله‌ای که حزب در فرصتهای بسیار به آن پاسخ قاطع داده است باید پایان یافته تلقی شود. اما قطعنامه آخرین کنفرانس انحلال طلبان با توجه به تلاشهای جدید در جهت کور کردن گرهی که قبلاً گشوده شده بود و تاریک کردن آنچه روشن است ما را وادار به بازگشت به آن می کند. نوسکی گولوس (شماره ۹)، همراه با خشمگینانه ترین فحاشی به مخالفان انحلال طلبی، اعلام داشت که کنفرانس جدید انحلال طلبانه نبوده است. با این همه قطعنامه کنفرانس درباره یکی از مهم ترین مسائل، یعنی مسئله حزب غیرقانونی و کار قانونی، به آشکارترین شکل نشان می دهد که کنفرانس سراسر انحلال طلبانه بوده است.

بنابراین ضروری است که قطعنامه را در جزئیاتش تحلیل کنیم و برای این منظور آنرا بطور کامل نقل می کنیم.

عنوان قطعنامه کنفرانس انحلال طلبان چنین است: «**شکلهای تشکیلاتی ساختن حزب**»، اما از همان ماده اول آشکار می شود که مسئله نه بر سر «شکلهای» ساختن حزب بلکه بر سر **نوع** حزبی است - قدیمی یا جدید - که در اینجا قصد ساختنش را دارند. اولین ماده قطعنامه چنین می گوید:

«این کنفرانس پس از بحث درباره شکلها و شیوه های ساختن حزب به نتیجه زیر رسیده است:  
۱- تبدیل حزب سوسیال دمکرات به یک تشکیلات حاکم بر خود پرولتاریای سوسیال دمکرات تنها تا آنجا می تواند به خود جامعه عمل پوشد که این تشکیلات در روند کشاندن توده کارگران به فعالیتهای اجتماعی و سیاسی علنی در تمام اشکال این فعالیتهای شکل می گیرد.»

به این ترتیب همان اولین واژه های که در قطعنامه درباره **ساختن** حزب به کار رفته است پذیرش بدون قید و شرط ضرورت **تبدل** حزب سوسیال دمکرات است. این امر دست کم عجیب است. مسلماً هر یک از اعضاء حزب حق دارد که خواستار «تبدل» حزب باشد، اما همچنانکه **ادعان** شده است، اکنون مدت چهار سال پرسش این بوده است که آیا حزب قدیمی را باید به رسمیت شناخت یا نه! هر کسی این را می داند!

قطعنامه حزب (دسامبر ۱۹۰۸) با روشن ترین عبارات از محکوم کردن انحلال طلبانی سخن گفت که می خواستند یک حزب جدید را «**جانشین**» حزب قدیمی کنند. در آوریل ۱۹۱۲ پلخانف از مدافعان «گروه های آغازگر» که در نظر داشتند یک کنفرانس انحلال طلبانه فراخوانند (و چنین کردند) صراحتاً پرسید: «آیا حزب قدیمی ما وجود دارد یا نه؟» (دنونیک سوسیال دمکراتا، شماره ۱۶، آوریل ۱۹۱۲، ص ۸).

نمی توان از پاسخ دادن به این پرسش گریخت. مبارزه ای چهار ساله آنرا مطرح می کند. این سؤال شدت به اصطلاح «بحران» حزب را کاملاً بیان می کند.

هنگامی که به **یک چنین** پرسشی به این شکل پاسخ داده می شود که: «**تبدل** حزب سوسیال دمکرات ... تنها تا آنجا می تواند به خود جامعه عمل پوشد»، ما بلافاصله متوجه می شویم که این فقط طفره روی بی معنی است و نه یک پاسخ.

هیچ کس بجز اعضای حزب قدیمی مجاز نیست از **تبدل حزب** سخن گوید. آقایان، شما با **طفره رفتن** از این سؤال که آیا حزب قدیمی وجود دارد یا نه، و بلافاصله (و با همکاری «گروه های آغازگر» **غیرحزبی**) حکم کردن بر چیزی که نام تبدیل بر آن می گذارید، جز تأیید این واقعیت که نظرگاه شما انحلال طلبانه است، کاری انجام نمی دهید! این امر هنگامی که قطعنامه به دنبال عبارت کاملاً بی معنی و توخالی درباره «یک تشکیلات حاکم بر خود پرولتاریای سوسیال دمکرات» موضوع را تا آنجا تنزل می دهد که «تبدل» «تنها تا آنجا که تشکیلات سوسیال دمکراتیک در روند کشاندن توده کارگران به فعالیتهای سیاسی و اجتماعی علنی در تمام اشکال این فعالیتهای شکل می گیرد [به عبارت پردازی مسخره، توخالی و احمقانه آن کاری نداریم]، می تواند به خود جامعه عمل پوشد»!!، بیش از پیش آشکار می شود.

این به چه معنی است؟ آیا نویسندگان این قطعنامه حیرت آور اعتصابها و راهپیمایی ها را «کشاندن توده ها به فعالیتهای علنی» و جز آن، می نامند؟ منطق می گوید که **آنها چنین می کنند!** در این صورت قطعنامه کاملاً بی معنی است زیرا هر کسی به خوبی می داند که حتی بدون اعتصابها و راهپیمایی ها «تشکیلات شکل می گیرد». آقایان عاقل، تشکیلات همواره آنجاست، در حالی که توده ها تنها گهگاه به عمل آشکار متوسل می شوند.

منظور انحلال طلبان از «فعالیتهای اجتماعی و سیاسی علنی» (سبک بوروکراتیک - لیبرالی آنها دقیقاً مانند روسکیه و دوموستی [۱] سی سال قبل است!) اشکال **قانونی** جنبش طبقه کارگر

است و به هیچ وجه اعتصابها، راهپیمایی‌ها و از این قبیل را در نظر ندارند. عالی است. در این صورت نیز قطعنامه بی معنی است، زیرا در کشور ما تشکیلات به هیچ وجه «تنها» در روند کشاندن توده‌ها به جنبش قانونی نیست که «شکل می‌گیرد» و شکل گرفته است. در بسیاری جاها که هیچ شکلی از جنبش قانونی مجاز نیست ما تشکیلات داریم.

به این ترتیب ماده اصلی قطعنامه (تشکیلات «تنها تا آنجا که...» شکل می‌گیرد) قطعاً بی ارزش است. مغشوش و بی معنی است.

اما این چیز مغشوش و بی معنی آشکارا یک محتوای انحلال طلبانه دارد. تبدیل تنها در جریان کشاندن توده‌ها به جنبش قانونی امکان پذیر است - حرف بی معنی ماده اول در این خلاصه می‌شود. و این ناب‌ترین انحلال طلبی است.

مدت چهار سال است که حزب می‌گوید: تشکیلات ما مرکب است از هسته‌های غیرقانونی که توسط وسیع‌ترین و متنوع‌ترین شبکه انجمنهای قانونی احاطه شده‌اند.

مدت چهار سال است که انحلال طلبان انکار می‌کنند که انحلال طلبند، و مدت چهار سال است که ادعا می‌کنند: تبدیل تنها در جریان کشاندن توده‌ها به جنبش قانونی می‌تواند انجام گیرد. آنها دقیقاً آنطور که شایسته قانون‌گرایان است از این سؤال که حزب ما از چه تشکیل شده است و این حزب قدیمی چگونه چیزی است، می‌گریزند. از بسیاری جهات این همان داستان قدیمی است؛ در آوریل ۱۹۱۲ پلخائف پرسید: آیا حزب قدیمی ما وجود دارد یا نه؟ کنفرانس انحلال طلبان پاسخ می‌دهد: «تبدیل تنها تا آنجا که توده‌ها به جنبش علنی کشانده شوند می‌تواند انجام گیرد»!

این پاسخ را قانون‌گرایانی می‌دهند که از حزب جدا شده‌اند، کسانی که دیروز قوی بودند و حزب را در جهتی که می‌خواستند می‌رانند، اما امروز (به دنبال شکستی که خورده‌اند) کمرو شده‌اند و با فصاحت از خود دفاع می‌کنند.

## ۲

ماده ۲ قطعنامه چنین می‌گوید:

«۲- با توجه به شرایط دگرگون شده اجتماعی و سیاسی در مقایسه با عصر پیش از انقلاب، سازمانهای غیرقانونی حزبی که هم اکنون موجودند یا به وجود خواهند آمد، باید خود را با اشکال و شیوه‌های جدید جنبش علنی طبقه کارگر منطبق سازند.»

باز هم منطقی جالب. دگرگونی در شرایط اجتماعی تنها دگرگونی در شکل تشکیلات را ضروری می‌سازد، اما قطعنامه به هیچ وجه سمت این دگرگونی را مشخص نمی‌کند.

چرا قطعنامه به «شرایط دگرگون شده اجتماعی و سیاسی» اشاره دارد؟ ظاهراً برای اثبات، مستدل ساختن و بیرون کشیدن این نتیجه عملی: برای تشکیلات غیرقانونی ضروری است که خود را با جنبش قانونی منطبق سازد. اما این فرض لزوماً چنین حکمی را به دنبال نمی‌آورد. «با توجه به شرایط دگرگون شده» آنچه قانونی است باید خود را با آنچه غیرقانونی است منطبق سازد - چنین نتیجه‌ای به همان اندازه مجاز است!

چرا انحلال طلبان اینچنین گنج سرند؟

چون از گفتن حقیقت هراس دارند و می‌خواهند به یکباره بر دو مسند تکیه زنند.

حقیقت اینست که موضع‌گیری انحلال طلبان بر له یک ارزیابی انحلال طلبانه (که به وسیله لویتسکی، لارین، یژوف و دیگران انجام شده است) از «موقعیت فعلی»، به منظور توضیح

اینکه چگونه «شرایط اجتماعی و سیاسی دگرگون شده‌اند»، خود یک ارزیابی از موقعیت فعلی است.

اما آنها از بیان این ارزیابی به زبان ساده هراس دارند. در حقیقت کنفرانس نتوانست خود را حتی به مطرح ساختن این مسئله راضی کند. کنفرانس بطور ضمنی و با زیرکی به شیوه‌ای پوشیده از این نظر جانبداری می‌کند که (نوعی) دگرگونی ایجاد شده که «منطبق ساختن» آنچه غیرقانونی است را با آنچه که قانونی است ضروری می‌سازد.

همانطور که مطبوعات حزب سوسیال دمکرات مکرراً خاطرنشان ساخته‌اند این نظر به هیچ وجه تفاوتی با نظر کادتها ندارد. کادتها کاملاً اذعان دارند که حزب آنها «بطور کلی مجبور است غیرقانونی باقی بماند» (نگاه کنید به ماده ۳ قطعنامه انحلال طلبان) و با توجه به شرایط دگرگون شده، حزب غیرقانونی باید خود را با جنبش قانونی منطبق سازد. برای کادتها همین کافی است. برای آنها ممنوعیت حزبشان و غیرقانونی بودن آن، یک حادثه، یک «ناهنجاری» و مسئله بقا است، در حالی که کار قانونی آنها، اصلی، اساسی و بنیادی است. این نظر آنها بطور منطقی از «ارزیابی» آنها از «موقعیت» که به وسیله آقای گوردسکول تدوین شده است نتیجه می‌شود: آنچه مورد نیاز است یک انقلاب جدید نیست، بلکه تنها «کار در راستای قانون اساسی» است.

غیرقانونی بودن حزب کادت یک حادثه است؛ یک استثناء است بر قاعده کلی «کار در راستای قانون اساسی». از این رو منطقاً چنین نتیجه‌گیری می‌شود که تشکیلات غیرقانونی باید «خود را با جنبش قانونی منطبق سازد». وضع کادتها در واقع چنین است.

اما حزب سوسیال دمکرات نظر دیگری دارد. نتیجه اصلی ارزیابی ما - ارزیابی حزب - از موقعیت اینست که انقلاب ضروری است و دارد فرا می‌رسد. اشکال تکامل که به انقلاب منجر خواهد شد تغییر کرده‌اند، اما تکالیف قدیمی انقلاب پابرجا هستند. بنابراین چنین نتیجه‌گیری می‌شود که: اشکال تشکیلاتی باید دگرگون شوند، اشکال «هسته‌ها» باید انعطاف پذیر باشند، و گسترش آنها اغلب از طریق گسترش، نه خود هسته‌ها، بلکه «پیرامون» قانونی آنها انجام خواهد گرفت، و جز آن. تمام اینها مکرراً در قطعنامه‌های حزب بیان شده‌اند.

اما این دگرگونی اشکال تشکیلات غیرقانونی به هیچ وجه مشمول «انطباق» با جنبش قانونی، نمی‌شود. این دگرگونی چیزی است کاملاً متفاوت! تشکیلات قانونی بهترین تکیه گاه برای انتشار ایده‌های هسته‌های غیرقانونی در میان توده‌هاست. به دیگر سخن، ما شکل تأثیر گذاردن را تغییر می‌دهیم تا تداوم تأثیرات گذشته ما در امتداد خطوط غیرقانونی تضمین گردد.

از نظر شکل تشکیلات، غیرقانونی خود را با قانونی «منطبق می‌سازد». اما از نظر محتوای کار حزب ما، این فعالیت قانونی است که «خود را منطبق» با عقاید غیرقانونی می‌سازد (بنابراین - می‌توان به صورت ضمنی اشاره کرد که - جنگ «منشویسم انقلابی» علیه انحلال طلبان از همینجا ناشی می‌شود).

اکنون قضاوت کنید که انحلال طلبان ما چقدر ژرف اندیش هستند وقتی اصل اول (درباره شکل کار) را می‌پذیرند و اصل دوم (درباره محتوای کار) را فراموش می‌کنند!! آنها این خردمندی کادتی را با استدلال زیر درباره اشکال تشکیلاتی ساختن حزب آغاز می‌کنند:

«ما باید حزب را به طریقی بسازیم تا با کشاندن توده‌ها به جنبش قانونی و با منطبق ساختن تشکیلات غیرقانونی با این جنبش تجدید سازمان شود.»

این پرسش مطرح می‌شود: آیا این شباهتی با پاسخ حزب دارد؟ (ساختن حزب یعنی تقویت و افزایش تعداد هسته‌های غیرقانونی، و احاطه کردن آنها با شبکه‌ای از تکیه گاه‌های قانونی).

یا اینکه به مجاز کردن راه گریزی برای انحلال طلبان شباهت دارد، چون عقاید کادتها و سوسیالیستهای خلقی را تکرار می کند؟ آقای پشه خونوف، یک سوسیالیست خلقی، در اوت ۱۹۰۶ هنگامی که کوشید یک «حزب علنی» تأسیس کند، دقیقاً از این عقاید دفاع می کرد - نگاه کنید به روسکویه بوگاتستوو ۱۹۰۶، شماره ۸، و پرولتاری شماره ۴، مقاله «منشویکهای سوسیالیست رولوسیونر»\*.

### ۳

ماده ۳ قطعنامه چنین می گوید:

«۳- حزب سوسیال دمکرات حتی در زمان حال، هنگامی که تشکیلات آن بطور کلی مجبور است غیرقانونی باقی بماند، باید بکوشد تا بخشهای گوناگونی از کارهای حزبی خود را بطور علنی انجام دهد و پیکره‌های مناسبی برای این منظور ایجاد کند.»

ما قبلاً خاطر نشان کردیم که این یک توصیف دقیق و سراسر درست از حزب کادت است. اما عبارت «سوسیال دمکرات» در اینجا بی ربط است.

اینکه حزب کادت «بطور کلی» «مجبور» است غیرقانونی باقی بماند و اینکه «حتی» در زمان حال (یعنی زمانی که شکر خدا قانون اساسی هم داریم) کادتها می کوشند بخشهایی از کار حزبی خود را بطور علنی انجام دهند، حقیقت دارد.

فرض ضمنی ای که از هر سطر این قطعنامه انحلال طلبانه مشهود است، به رسمیت شناختن «کار در راستای قانون اساسی» بمثابه تنها کار، یا دست کم، بمثابه کار اصلی، بنیادی و ماندگار است.

این از ریشه غلط است. این دقیقاً بینش یک سیاست لیبرالی کارگری است.

حزب سوسیال دمکرات هم «بطور کلی» و هم در هر یک از هسته‌های غیرقانونی است، و - از همه مهم تر - تمامی محتوای کار آن، که باید راه را برای انقلاب هموار کند و آنرا پیش برد، غیرقانونی است. بنابراین علنی ترین کار علنی ترین هسته حزب سوسیال دمکرات نمی تواند بمثابه «کار حزبی علنی» تلقی شود.

به عنوان نمونه، «علنی»ترین هسته ح.س.د.ک.ر. در ۱۲-۱۹۰۷ گروه سوسیال دمکرات دوما بود. این هسته در وضعیتی بود که «علنی»تر از هر کس دیگری می توانست صحبت کند. تنها این هسته قانونی بود و می توانست بطور قانونی درباره بسیاری چیزها سخن براند.

اما نه درباره هر چیزی! و نه فقط بطور کلی «نه درباره هر چیزی»، بلکه نمی توانست، به ویژه، حتی از حزب خود و کار حزبی خود سخن بگوید - «نه درباره هر چیزی» و نه درباره مهم ترین چیز. به این دلیل است که، حتی در رابطه با گروه سوسیال دمکرات دوما نیز، ما نمی توانیم ماده ۳ در قطعنامه انحلال طلبانه را بپذیریم، «بخشهای گوناگون» باقیمانده حزب که جای خود دارد.

انحلال طلبان یک حزب قانونی «علنی» را تبلیغ می کنند. آنها اکنون وحشت دارند (کارگران آنها را وحشت زده کرده‌اند، و تروتسکی به آنها توصیه می کند که وحشت داشته باشند) از اینکه به روشنی آنرا بیان کنند. آنها اکنون همان مطلب را با استفاده از پوششی متفاوت بیان می

\* و.ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۱، ص ۲۰۶-۱۹۷، ناشر.

کنند. آنها درباره قانونی کردن حزب چیزی نمی گویند. اما قانونی کردن اجزاء آنرا تبلیغ می کنند!

«گروههای آغازگر» قانون گرایان که انشعاب کرده‌اند، همانطور که پلخائف بی طرف در آوریل ۱۹۱۲ به انحلال طلبان گفت، ضد حزب اند. کنفرانس انحلال طلبان پاسخ می دهد که «گروههای آغازگر» قانون گرایان منشعب دقیقاً طرز پیشبرد علنی بخشهای گوناگون «کار حزبی» را نشان می دهند؛ آنها دقیقاً همان «جنبش علنی» ای هستند که حزب غیرقانونی باید خود را با آن «منطبق» سازد؛ آنها همان «فعالیت‌های علنی» ای هستند، که «کشیدن» توده‌ها به آنها معیار و تضمین «تبدل» ضروری حزب است.

چنانچه داستان انحلال طلبان حاکی از اینکه «ضدانحلال طلبانی» که تروتسکی به همراه آورده بود این نظریات را تأیید کردند، صحت داشته باشد، به راستی که انحلال طلبان چه ساده لوحانی را یافته بودند!

#### ۴

آخرین ماده قطعنامه چنین است:

«۴- تشکیلات سوسیال دمکراتیک، چون به دلیل شرایط غیرقانونی موجودیت خود قادر نیست بخشهای وسیعی از کارگران زیر نفوذ خود را به درون حوزه خود جلب کند، باید با بخشهایی از پرولتاریا که از نظر سیاسی فعال هستند، و از طریق آنها با توده‌ها، ارتباط برقرار کند. این ارتباط باید با ایجاد انواع مختلف تشکیلات سیاسی کم یا بیش رشد یافته قانونی یا غیرقانونی و انواع مختلف پوششهای قانونی (که کمیته‌های انتخابات، انجمنهای سیاسی که با قانون ۴ مارس پایه گذاری شدند، هیئتهای انجمن شهری، انجمنهای مبارزه با هزینه بالای زندگی، و از این قبیل)، و نیز با هماهنگ کردن حرکات تشکیلات سوسیال دمکراتیک با تشکیلات غیرسیاسی طبقه کارگر ایجاد گردد.»

در اینجا نیز، استدلالات غیرقابل بحث درباره پوششهای قانونی، آنچه را که نه تنها قابل بحث بلکه به عیان انحلال طلبانه است در لباس مبدل پنهان می کند.

ایجاد تشکیلات قانونی سیاسی دقیقاً چیزی است که لویتسکی و ن. آر - کف مبلغ آن بودند؛ و همانا قانونی کردن تدریجی حزب است.

بیش از یک سال است که به انحلال طلبان می گوئیم: حرف زدن را بس کنید و تأسیس «انجمنهای سیاسی قانونی» خود را مانند «انجمن دفاع از منافع طبقه کارگر» و جز آن، آغاز کنید. حرافی را بس کنید و دست بکار شوید!

اما آنها نمی توانند دست به کار شوند چون تحقق بخشیدن به یک اتوپیای لیبرالی در روسیه امروز غیرممکن است. تنها کاری که می توانند انجام دهند دفاع از «گروههای آغازگر» خود به این شیوه پوشیده است، دفاع از «گروههای آغازگری» که حرفهای سودمند می زنند و متقابلاً یکدیگر را تشویق می کنند و درباره «تشکیلات سیاسی قانونی» مشغول بررسی و طرح پیشنهادات می باشند.

آنها از «گروههای آغازگر» خود دفاع می کنند و رسماً در قطعنامه اعلام می کنند که تشکیلات غیرقانونی باید «با بخشهایی از پرولتاریا که از نظر سیاسی فعال هستند و از طریق آنها با توده‌ها ارتباط برقرار کند»!!! به بیان دیگر، «فعالان سیاسی» را باید بیرون از هسته‌ها جستجو

کرد! آیا این، جمله بندی دیگری از عبارات و اظهاراتی که معتقد بود همه فعالان از «حزب مرده» به درون «گروههای آغازگر» فرار کرده‌اند، نیست؟  
تروتسکی و انحلال طلبان اخراج شده از حزب آنچه را که ناشازاریا و دیه لو ژیزنی [۲] در **فحاشی** به حزب غیرقانونی عنوان کردند با «ملایمت» بیشتر بیان می کنند: آنها معتقدند که «فعال»ترین افراد را باید بیرون از حزب تنگ غیرقانونی یافت و با آنها «پیوند برقرار کرد». ما - انحلال طلبانی که جدا شده‌ایم - عناصر فعال هستیم؛ «حزب» از طریق ما باید با توده‌ها پیوند برقرار کند.

حزب به صراحت گفته است: در رهبری مبارزه اقتصادی، هسته‌های حزب سوسیال دمکرات باید با اتحادیه‌های صنفی، با هسته‌های سوسیال دمکرات درون آنها، و با رهبران جنبش اتحادیه صنفی همکاری کنند. همچنین، در برنامه تبلیغات انتخاباتی دوما، ضروری است که اتحادیه‌ها شانه به شانه حزب گام بردارند. این گفته‌ها روشن، دقیق و به سهولت قابل درک اند. **در عوض**، آنچه که انحلال طلبان تبلیغ می کنند یک «هماهنگی» مبهم کار حزبی بطور کلی، با اتحادیه‌های «غیرسیاسی»، یعنی غیرحزبی است.

پ.ب. آکسلرود ایده‌های انحلال طلبانه را در اختیار تروتسکی قرار داد. پس از چرخشهای غم انگیز آکسلرود در ناشازاریا، تروتسکی به او توصیه کرد تا این ایده‌ها را با عباراتی که آنها را پر ابهام و مغشوش می نمود، بپوشاند.

هیچکس فریب این گروه را نخواهد خورد. کنفرانس انحلال طلبان به کارگران خواهد آموخت که دقیق تر به معنی عبارت پردازیهای طفره آمیز توجه کنند. این کنفرانس بجز این درس چیزی ندارد که به کارگران بدهد، درسی که تلخ است و جالب نیست اما در جامعه بورژوایی خالی از فایده نیست.

ما ایده‌های سیاست لیبرالی کارگری را ملبس به لباسهای معمولی لویتسکی مورد مطالعه قرار دادیم؛ دشوار نیست که این ایده‌ها را در لباس فاخر تروتسکی نیز بازشناسیم.

نظرات حزب درباره تشکیلات غیرقانونی و کار قانونی آن در مقایسه با این نمایشهای مسخره ریاکارانه بطور بیش از پیش مؤثری جا می افتد.

سوتسیال دمکرات شماره ۲۹-۲۸

۵ (۱۸) نوامبر ۱۹۱۲

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

## توضیحات

۱- Russkiye Vedomosti (ثبات روسی): روزنامه‌ای که از سال ۱۸۶۳ در مسکو منتشر می شد؛ این روزنامه بیانگر منافع ملاکان و بورژوازی لیبرال بود. در سال ۱۹۰۵، این روزنامه ارگان کادتهای راست شد. بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر این روزنامه تعطیل گردید.

۲- Dyelo Zhizni (آرمان زندگی): نشریه قانونی که توسط انحلال طلبان منشویک از ژانویه تا اکتبر ۱۹۱۱ منتشر می شد. ۹ شماره از آن انتشار یافت.



## اطلاعیه‌ها و قطعنامه‌های

### جلسه کمیته مرکزی و فعالین حزب ح.س.د.ک.ر. در کراکو [۱]

( چند گزیده )

#### اطلاعیه

جلسه کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. و فعالین حزب در فوریه امسال تشکیل شد. کمیته مرکزی موفق شد حضور اعضای تشکیلات غیرقانونی سن پترزبورگ (۵ نفر)، منطقه مسکو (دو نفر)، جنوب (دو نفر)، منطقه اورال و قفقاز را تضمین کند. سازمانهای محلی نتوانستند انتخابات خود را برگزار کنند و بنابراین جلسه به منزله یک کنفرانس نبود. بعضی از اعضای کمیته مرکزی به علت اقدامات پلیس نتوانستند شرکت کنند.

تقریباً تمام شرکت کنندگان در جلسه در انجمنهای مختلف قانونی کارگری و در بکار گرفتن به اصطلاح «فرصتهای قانونی» نقش عمده‌ای ایفا می کرده‌اند. بدین ترتیب ترکیب شرکت کنندگان در این جلسه تصویر دقیقی از کل کار حزب در تمام مناطق اصلی روسیه به دست می داد.

این جلسه در یازده نشست برگزار شد و درباره مواد دستور جلسه که در زیر می آید قطعنامه‌هایی را به تصویب رساند: (۱) خیزش انقلابی، اعتصابها و تکلیفهای حزب. (۲) ساختن تشکیلات غیرقانونی حزب. (۳) گروه سوسیال دمکرات در دوما. (۴) مطبوعات حزبی. (۵) برنامه تبلیغات در مورد بیمه [۲] (۶) طرز برخورد با انحلال طلبی، موضوع وحدت. (۷) تشکیلات سوسیال دمکراتیک غیرروسی.

قطعنامه‌ها به اتفاق آراء تصویب شدند، تنها استثناء مورد رأی ندادن یک رفیق به دو ماده قطعنامه مربوط به «بیمه» و رأی ندادن رفیقی دیگر به جزئیات قطعنامه مربوط به غیرروسها بود.

قطعنامه‌های این جلسه که مورد تأیید کمیته مرکزی است، یک جمع بندی از تجربه حزب و رهنمودی برای تمام مسائل عمده کار سوسیال دمکراتیک در روسیه امروز را فراهم می آورند.

\*

جمع بندی سیستماتیک از تجربه ۱۹۱۲ مهم ترین تکلیف سوسیال دمکراتها است، زیرا در آن سال جنبش طبقه کارگر روسیه تغییر بزرگ و تاریخی ای را شاهد بود. مسئله تنها این نیست که زوال و تلاشی جای خود را به یک احیاء می دهند. طبقه کارگر بر علیه سرمایه داران و سلطنت تزاری حالت تهاجم توده‌ای به خود گرفته است. موج اعتصابهای اقتصادی و سیاسی آنچنان حدت یافته است که از این لحاظ روسیه بار دیگر از تمام کشورهای جهان، و در میان آنها رشد یافته ترینشان، پیشی گرفته است.

البته این واقعیت موجب آن نخواهد شد که هیچ کارگر دارای آگاهی طبقاتی فراموش کند که پرولتاریای کشورهای آزاد تا چه اندازه از نظر تشکیلات و آموزش طبقاتی توده‌ها از ما جلو هستند. اما این واقعیت ثابت کرده است که روسیه به دوره رشد یک انقلاب جدید گام نهاده است.

طبقه کارگر با تکلیف بزرگ فراهم کردن اسباب بیداری انقلابی تمام توده‌های دمکراتیک و آموزش دادن به آنها در مبارزه، رهبری آنان در یورش نیرومندی که باید با نابود کردن سلطنت رومانی، جمهوری و آزادی را برای روسیه به ارمغان آورد، روبرو است. تکلیف بنیادی این لحظه آنست که از مبارزه انقلابی آشکار توده‌ها به نهایت حمایت شود و به این مبارزه سازمان، گسترش، عمق و شدت داده شود. هر کس که این تکلیف را نتوانسته است دریابد و در یک تشکیلات، گروه یا هسته غیرقانونی که به پیشبرد امر انقلاب مشغول است کار نمی‌کند سوسیال دمکرات نیست.

\*

خیزش انقلابی پرولتاریا در ۱۹۱۲ علت اصلی دگرگونی حالت دمکراتها بود، دگرگونی ای که همگان آنرا به رسمیت شناخته‌اند. هم در انتخابات دومای چهارم و هم در مورد تأسیس یک روزنامه قانونی طبقه کارگر که دست کم عناصر اساسی نظریه مارکسیستی را تبلیغ کند، سوسیال دمکراتها به پیروزیهای مهمی دست یافتند. دولت تزاری تنها به دلیل اینکه مبارزه انقلابی و علنی توده‌ها کل موقعیت اجتماعی و سیاسی را تغییر داده بود قادر نبود مانع این دستاوردها شود. ح.س.د.ک.ر. در حالیکه به کار سیستماتیک سرسختانه و پیگیر خود در بهره گرفتن از تمامی «فرصتهای قانونی» - از پلاتفرم دومای صد سیاه‌ها تا یک انجمن ساده منع نوشتن‌های الکلی - ادامه می‌دهد، یک لحظه هم فراموش نمی‌کند که آن کسی شایستگی نام والای عضو حزب را دارد که واقعاً تمام کار خود در میان توده را هماهنگ با تصمیمات حزب که از دیدگاه انقلاب رو به رشد و نه از «قانونیت» سوم ژوئن اتخاذ شده‌اند انجام دهد. وظیفه ما این نیست که تسلیم بی‌نظمی و تلاشی باقیمانده از دوره ۱۱-۱۹۰۸ شویم بلکه آنست که بر علیه آنها مبارزه کنیم. کار ما این نیست که با جریان آشفته و دور از اصول قانون گرایي شنا کنیم بلکه آنست که از هر امکان برای گرد آمدن تدریجی تمام عناصر زنده پیرامون حزب غیرقانونی استفاده کنیم. شعار ما اینست: با آنها که از قانون گرایي سوء استفاده می‌کنند تا بذر بدبینی و بی تفاوتی نسبت به مبارزه انقلابی توده‌ها بپاشند یا حتی آشکارا مانع آن شوند، صلح مباد.

ما نمی‌توانیم با تنزل دادن خواستهایمان، با محدود کردن برنامه مان، یا با اتخاذ تاکتیکهای جذب مردم ناآگاه با نوید فریبنده اصلاحات آسان قانونی تحت رژیم تزاریسم روسی، تحقق خواستهایمان را تضمین کنیم. تنها با آموزش دادن به توده‌ها با روح دمکراسی پیگیر و آگاهی از بی اساس بودن توهمات قانونی می‌توانیم تحقق این خواسته‌ها را تضمین کنیم. این تضمین به تشکیلات انقلابی طبقه پیشرو، پرولتاریا، و به شور و شوق انقلابی عظیم توده‌ها وابسته است. دوره حکمفرمایی ضدانقلاب برای ما میراثی از بی‌نظمی و اختلال ایدئولوژیک، تلاشی سازمانی در بسیاری از مراکز جنبش طبقه کارگر، شیوه‌های ابتدایی و انزوای اجباری بعضی‌ها از حزب، و یک طرز برخورد سرزنش آمیز و حتی بدخواهانه بعضی دیگر نسبت به «زیرزمین» که حافظ فرمانهای انقلاب است و تاکتیکهای انقلابی را می‌پروراند، باقی گذاشته است. جدایی انحلال طلبان از حزب سوسیال دمکرات، انزوای واقعی آنها، و در بعضی موارد ترک اصول سوسیال دمکراتیک و متلاشی شدن سازمانهای سوسیال دمکرات غیرروسی، همه اینها نیاز به وحدت را به بیشترین درجه شدت بخشیده‌اند. وحدت پرولتاریای سوسیال دمکرات برای پیروزیهایش شرط لازم است.

وحدت پرولتاریای سوسیال دمکرات بدون وحدت در حزب این پرولتاریا یعنی ح.س.د.ک.ر. غیرممکن است.

و در اینجا بلافاصله می بینیم که نمی توانیم مسئله وحدت را بدون پاسخ دادن – نه فقط در حرف بلکه در عمل نیز – به مسئله نیاز به یک حزب غیرقانونی حل کنیم. هر کس که از وحدت صحبت می کند و با اینحال یک «حزب کارگری علنی» را تبلیغ می کند، خود و کارگران را فریب می دهد. هر کس که از وحدت سخن می گوید، و تظاهر می کند که این مسئله را می توان در محدوده قانونی حل و فصل یا دست کم مطرح نمود، خود و کارگران را فریب می دهد.

آنچه که مسئله وحدت را حل خواهد کرد مسلماً نه جملات بی معنی درباره «وحدت» در مطبوعات علنی، نه توافق با گروه‌های گوناگون و «پراکنده» روشنفکران، و نه دیپلماسی مذاکرات در خارجه است، بلکه تنها راه حل وحدت در حوزه‌ها، جوش خوردن تمام اعضای کارگری ح.س.د.ک.ر. در یک تشکیلات جامع غیرقانونی است.

کارگران قبلاً، به خواست خود و از پایین، کار حل مسئله وحدت را آغاز کرده‌اند و این تنها راه حل جدی و واقع بینانه است. این جلسه همه سوسیال دمکراتها را فرا می خواند تا همین راه را در پیش گیرند.

سوسیال دمکراتهای کارگری در همه جا به استقرار مجدد سازمانهای جامع غیرقانونی ح.س.د.ک.ر. به شکل هسته‌ها و کمیته‌های کارخانه، گروههای محلی، مراکز شهری، گروههای سوسیال دمکرات در همه نوع نهادهای قانونی، و غیره، مشغولند. بگذار همه کسانی که مایل نیستند نقش افراد ناتوان را سرنوشت محتوم خود قرار دهند به این سازمانها ملحق شوند، به سازمانهایی که در آنها تحت کنترل خود کارگران حزب غیرقانونی به رسمیت شناخته می شود و پشتیبانی از مبارزه انقلابی توده‌ها انجام می گیرد.

\*

دوره تلاشی در حال سپری شدن است. زمان آن رسیده است که نیروهای خود را گردآوریم. پس بیاید در سازمانهای غیرعلنی ح.س.د.ک.ر. جمع شویم. آنها بر روی هیچ سوسیال دمکراتی که بخواهد در آنها کار کند، بخواهد به تشکیلات پرولتاریا، به مبارزه‌اش علیه سرمایه و یورش انقلابی علیه سلطنت تزاری که آغاز شده است کمک کند، در نمی بندند.

یک بحران سیاسی سراسری آهسته اما پیوسته در روسیه شکل می گیرد. سیستم سوم ژوئن برای نجات سلطنت صدسیاه تزاری، برای نوسازی آن در اتحاد با صفوف بالایی بورژوازی، آخرین تلاش بود و این تلاش به شکست انجامید. نیروهای نوین دمکراتیک هر روز و هر ساعت در میان دهقانان روسیه و بورژوازی شهری در حال رشدند و نیرو می گیرند. تعداد پرولترها در شهر و روستا سریعتر از هر زمان رو به افزایش است، آنها متشکل تر و متحدتر می شوند و از شکست ناپذیر بودن خود مطمئن تر می گردند، و تجربیات به دست آمده از اعتصابهای توده‌ای این اطمینان آنها را تقویت می کند.

ح.س.د.ک.ر. در سازمان دادن بخشهای پیشرو این پرولتاریا در یک کل واحد، باید به نام خواستهای انقلابی قدیمی ما، پرولتاریا را در نبردی انقلابی رهنمون شود.

کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر.

## قطعه نامه :

### خیزش انقلابی، اعتصابات و وظایف حزب

۱- واقعیت برجسته در تاریخ جنبش طبقه کارگر و انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۲، گسترش قابل ملاحظه جنبش اعتصابی اقتصادی و سیاسی پرولتاریا بود. تعداد شرکت کنندگان در اعتصابات سیاسی به یک میلیون نفر رسید.

۲- خصلت جنبش اعتصابی سال ۱۹۱۲ درخور توجه ویژه‌ای است. کارگران در بسیاری موارد خواستهای اقتصادی و سیاسی را بطور همزمان مطرح ساختند؛ یک دوره اعتصابات اقتصادی دوره‌ای از اعتصابات سیاسی را در پی داشت و بالعکس. مبارزه علیه سرمایه داران بر سر دستاوردهای سال ۱۹۰۵ که ضدانقلاب بازپس گرفته بود، و هزینه رو به افزایش زندگی، بخشهای هر چه وسیعتر کارگران را برانگیخت و آنها را به حادثترین شکل با مسائل سیاسی روبرو ساخت. تمام این اشکال ترکیب و درهم آمیختن مبارزات اقتصادی و سیاسی شرط و پیش درآمد توان جنبش است که به اعتصابات انقلابی توده‌ای منجر می شود.

۳- آغاز فورانهای نارضایتی و قیام در نیروی دریایی و ارتش، که شاخص سال ۱۹۱۲ بود، بدون تردید با اعتصابات انقلابی توده‌ای کارگران پیوند داشت و جوشش و خشم رو به رشد را در بخشهای وسیع دمکراتها، به ویژه در میان دهقانان که بخش عمده سربازان را تأمین می کنند نشان می داد.

۴- تمام این واقعیتها، همراه با گرایش به چپ در کشور که با وجود وقیحانه ترین تقلبها در انتخابات به وسیله دولت صدها سیاه تزاری، بر انتخابات دومای چهارم تأثیر گذاشت، و رای هر گونه تردیدی نشان داد که روسیه بار دیگر به یک دوره مبارزات انقلابی و علنی توده‌ها گام نهاده است. انقلاب جدیدی که اکنون در آغاز آن هستیم، نتیجه اجتناب ناپذیر ورشکستگی سیاست سوم ژوئن تزاریسم است. این سیاست قادر نبود حتی مطیع ترین بخش بورژوازی بزرگ را ارضاء کند. توده مردم به ویژه ملیتهای ستمدیده باز هم به انقیاد بیشتر درآمده است، و دهقانان بار دیگر به وضعیتی تنزل کرده‌اند که در آن میلیونها نفر از گرسنگی رنج می برند.

۵- در این شرایط، اعتصابات انقلابی توده‌ای همچنین بدین دلیل از اهمیت استثنائی برخوردارند که یکی از مؤثرترین وسایل غلبه بر بی تفاوتی، نومیدی و از هم گسیختگی پرولتاریای کشاورزی و دهقانان هستند، و آنها را به فعالیت مستقل سیاسی برمی انگیزند و به هماهنگ ترین، همزمان ترین و وسیع ترین حرکات انقلابی می کشانند.

۶- تشکیلات حزبی، در توسعه و تشدید تهییج برای خواستهای فوری ح.س.د.ک.ر. - برقراری جمهوری دمکراتیک، هشت ساعت کار در روز و مصادره تمام املاک بزرگ به نفع دهقانان - حمایت همه جانبه از اعتصابات انقلابی توده‌ای و توسعه و سازماندهی همه اشکال عمل انقلابی به وسیله توده‌ها را باید یکی از مهم ترین هدفهای خود قرار دهند. به ویژه، یک تکلیف ضروری جاری، سازماندهی تظاهرات خیابانی انقلابی هم در پیوند با اعتصابات سیاسی و هم بمثابة عمل مستقل است.

۷- این واقعیت که برخی سرمایه دارها علیه اعتصاب کنندگان به تعطیل کردن کارخانجات (اخراجهای دسته جمعی) متوسل می شوند، طبقه کارگر را با تکالیف جدیدی روبرو می کند. ضروری است که شرایط اقتصادی اعتصابات در هر منطقه، هر صنعت و هر مورد خاص به

حساب آید، و اشکال جدید مبارزه (مانند اعتصاب با ماندن در محل کار) برای مقابله با تعطیلی کارخانجات پیدا شود، و میتینگ‌های انقلابی و تظاهرات خیابانی انقلابی جایگزین اعتصاب‌های سیاسی گردد.

۸- برخی ارگان‌های مطبوعاتی قانونی قطع نظر از ارزیابی شان در مورد این یا آن اعتصاب به تبلیغات عمومی علیه اعتصاب‌های توده‌ای مشغولند. علاوه بر مطبوعات لیبرال، این تبلیغات برای مثال از طرف گروه انحلال طلبان مثلاً در روزنامه لوچ [۳] برخلاف میل بخش عمده کارگرانی که به نحوی از انحاء از این روزنامه حمایت می‌کنند، انجام می‌گیرد. با توجه به این، وظیفه تمام کارگران سوسیال دمکرات طرفدار حزب آنست که: (۱) با اراده‌ای مصمم به مبارزه علیه این گروه برخیزند؛ (۲) بطور سیستماتیک و با پافشاری زیان این تبلیغات را برای تمام کارگران، بی توجه به گرایش‌های آنها توضیح دهند، و (۳) تمام نیروهای پرولتری را برای پیشبرد تهییج انقلابی و عمل انقلابی به وسیله توده‌ها، گردآورند.

### قطعه‌نامه :

### ساختن تشکیلات غیرقانونی

۱- در جمع بندی جنبش طبقه کارگر و کار حزب در سال ۱۹۱۲، این جلسه به این نتیجه رسیده است که - موج جدید حرکات انقلابی توده‌ها که آغاز گشته است تصمیمات قبلی ح.س.د.ک.ر. (به ویژه مصوبات کنفرانس ژانویه ۱۹۱۲) را درباره ساختن حزب مورد تأیید قرار داده است. جریان جنبش اعتصابی در سال ۱۹۱۲، برنامه تبلیغاتی سوسیال دمکراتها برای انتخابات دومای چهارم، جریان برنامه تبلیغاتی مربوط به بیمه، و جز آن، همه و رای هر گونه تردیدی نشان داده‌اند که تنها نوع ساختار صحیح تشکیلاتی در دوره فعلی یک حزب غیرقانونی است که از هسته‌های حزبی ای تشکیل شده است که به وسیله شبکه‌ای از تشکلهای قانونی و نیمه قانونی کارگران احاطه شده است.

۲- منطبق ساختن تشکلهای ساختمان تشکیلاتی غیرقانونی با شرایط محلی مطلقاً اجباری است. تشکلهای مختلف پوشش برای هسته‌های غیرقانونی و بیشترین انعطاف ممکن در تطابق اشکال کار با شرایط محلی و عمومی زندگی، سرزندگی تشکیلات غیرقانونی را تضمین می‌کند.

۳- تکلیف عمده فوری در زمینه کار تشکیلاتی در حال حاضر استقرار کمیته‌های حزبی صرفاً غیرقانونی در تمام کارخانه‌هاست که از فعال ترین عناصر در میان کارگران تشکیل شده باشند. خیزش عظیم جنبش طبقه کارگر شرایطی به وجود می‌آورد که در آن می‌توان کمیته‌های حزبی در کارخانجات را از نو ایجاد کرد و کمیته‌های حزبی موجود را در اکثر محله‌ها تحکیم بخشید.

۴- این جلسه خاطر نشان می‌سازد که اکنون در هر مرکزی تشکیل یک سازمان رهبری کننده واحد از تمام گروه‌های پراکنده محلی الزامی شده است.

به عنوان نمونه، در سن پترزبورگ، یک کمیته رهبری کننده در شهر که از ترکیب اصل انتخابات به وسیله هسته‌های محله‌ای و اصل خود ترمیمی به وجود آمده است بمثابة یک تشکیلات شهرگستر تشکیل شده است.

این نوع تشکیلات ایجاد یک ارتباط بسیار نزدیک و مستقیم را بین پیکره رهبری کننده و هسته‌های پایینی و بطور همزمان خلق یک پیکره اجرایی کوچک، متحرک و به ویژه به خوبی پوشیده شده را که اختیار عمل کردن در هر لحظه به نمایندگی از طرف کل تشکیلات را دارد، ممکن می‌سازد. این جلسه این نوع تشکیلات را برای دیگر مراکز جنبش طبقه کارگر نیز که

متناسب با شرایط محلی و شرایط عمومی زندگی در آن تغییرات لازم داده خواهد شد، توصیه می‌کند.

۵- با در نظر داشتن ایجاد پیوندهای نزدیک بین تشکیلات محلی و کمیته مرکزی، و نیز با در نظر داشتن هدایت و وحدت بخشیدن به کار حزب، این اجلاس سازماندهی مراکز ناحیه‌ای در مناطق اصلی جنبش طبقه کارگر را الزامی می‌داند.

۶- به عنوان مهم‌ترین عامل عملی در استقرار یک پیوند زنده دائمی بین کمیته مرکزی و گروه‌های سوسیال دموکرات محلی و همچنین در ایجاد شکل‌های نرمش پذیر هدایت کار محلی در مراکز عمده جنبش طبقه کارگر، یک سیستم نمایندگان دارای اختیارات پیشنهاد می‌شود. این نمایندگان باید از میان کارگرانی که کار محلی را به عهده دارند برگزیده شوند. تنها کارگران پیشرو می‌توانند خود دستگاه مرکزی حزب را در محل و در سراسر روسیه تقویت کنند و تحکیم بخشند.

۷- این اجلاس امیدوار است که کمیته مرکزی تا سر حد امکان مکرراً با مقامات محلی حزبی که در زمینه‌های گوناگون کار سوسیال دموکراتیک فعالند مشورت کند.

۸- این اجلاس بر مصوبات مکرر حزب مبنی بر اینکه حزب کارگران نمی‌تواند بدون حق عضویتها و کمک‌های مالی منظم کارگران وجود داشته باشد تأکید دارد. در نبود این کمک‌های مالی، به ویژه در شرایط فعلی، وجود یک پیکره مرکزی (محلی یا سراسری) حزب هر اندازه هم که محقر باشد، کاملاً غیرممکن خواهد بود.

۹- (برای انتشار نیست).

### قطعه‌نامه :

### طرز تلقی نسبت به انحلال طلبی، موضوع وحدت

۱- چهار سال مبارزه حزب علیه انحلال طلبی درستی کامل تعریفی را که کنفرانس حزبی ح.س.د.ک.ر. در دسامبر ۱۹۰۸ به دست داد ثابت کرده است:

«تلاش از سوی گروه مشخصی از روشنفکران حزبی برای انحلال تشکیلات موجود ح.س.د.ک.ر. و جایگزین کردن آن با تشکیلی سست که بطور قانونی عمل می‌کند، به هر قیمت حتی به بهای انکار صریح و کامل برنامه، تاکتیکیها و سنتهای حزب».

در نتیجه، انحلال طلبان نه به دلیل تأکید بر ضرورت کار قانونی، بلکه به دلیل انکار و نابود کردن حزب غیرقانونی محکومند.

پایه گذاری اولین روزنامه یومیه کارگری مارکسیستی در روسیه و انتخاب شدن فقط نمایندگان بلشویک در مناطق کارگری ورای هر گونه تردیدی ثابت کرده است که حزب پس از کنار گذاشتن انحلال طلبان، توانست از عهده فعالیت قانونی برآید.

۲- انحلال طلبان با کنار کشیدن از حزب غیرقانونی و تشکیل گروه‌هایی جدا از سازمانهای محلی، زمینه انشعاب را فراهم کردند و با ایجاد به اصطلاح گروه‌های آغازگر در بسیاری حوزه‌ها و از همه بیشتر در سن پترزبورگ، آن [انشعاب] را مورد تأیید قرار دادند. کنفرانس ح.س.د.ک.ر. در ژانویه ۱۹۱۲ که تصویب کرد گروه انحلال طلب نویسندگان ناشازاریا و دیه لوژیونی - گروهی که هسته اصلی گروه‌های آغازگر بود - «مشخصاً خود را خارج از حزب قرار داده است»، بدین گونه صرفاً انشعابی را که انحلال طلبان عملاً به آن دست زده بودند، علنی و رسمی کرد.

۳- کنفرانس اوت ۱۹۱۲ که نام «کنفرانس تشکیلات ح.س.د.ک.ر.» را بر خود نهاد، در واقع ثابت کرد که یک کنفرانس انحلال طلبانه است، زیرا بخش اصلی و رهبری کننده آن را گروه نویسندگان انحلال طلبی تشکیل می داد که از حزب جدا شده بودند و این کنفرانس با توده کارگران روسیه پیوندی نداشت.

۴- ایمان و اعتقاد اکثریت حیرت انگیز پیشروترین کارگران به حزب غیرقانونی کنفرانس ماه اوت را وادار کرد تا برای اصل حزبی ظاهراً امتیازهایی قایل شوند و داعیه به رسمیت شناختن حزب غیرقانونی را داشته باشند. اما در واقعیت تمام مصوبات آن کنفرانس سراسر آغشته به انحلال طلبی اند، و بلافاصله پس از کنفرانس، ناشازاریا و لوچ، که وفاداری خود به مصوبات اوت را اعلام داشتند، به تبلیغات انحلال طلبانه خود شدت بخشیدند:

(الف) برای یک حزب علنی؛

(ب) علیه فعالیت زیرزمینی؛

(ج) علیه برنامه حزب (دفاع از خودمختاری ملی فرهنگی، تجدیدنظر در قوانین ارضی که دومای سوم به تصویب رسانده بود، کنار گذاشتن شعار جمهوری، و از این قبیل)؛

(د) علیه اعتصابهای توده‌ای انقلابی؛

(ه) برای تاکتیکهای رفرمیستی و انحصاراً قانون گرایانه.

از این رو یکی از تکالیف حزب هنوز مبارزه‌ای مصمم علیه گروه انحلال طلب ناشازاریا و لوچ و روشن کردن زیان عظیم تبلیغات انحلال طلبانه برای توده کارگران است.

۵- برنامه تبلیغاتی «وحدت» که به وسیله انحلال طلبان در مطبوعات قانونی آغاز شده است از پرداختن به مطلب اساسی که همانا پیوستن به حزب غیرقانونی و کار کردن در آن است سر باز می زند و آنرا مخدوش می سازد؛ بدین ترتیب کارگران را گمراه می کند زیرا نمی توان این مطلب را در مطبوعات قانونی حتی مطرح کرد. در واقعیت انحلال طلبان همچنان بمثابه منشعبین عمل می کنند و این امر طی انتخابات در سن پترزبورگ به خوبی آشکار شد، زیرا هنگامی که رأی دهندگان به دو گروه مساوی تقسیم شدند، انحلال طلبان بودند که پیشنهاد قرعه کشیدن یعنی تنها وسیله از میان بردن تفرق کارگران در رویارویی با احزاب بورژوازی را نپذیرفتند.

۶- مشروط بر اینکه تشکیلات غیرقانونی ح.س.د.ک.ر. به رسمیت شناخته شود و به آن بپیوندند، وحدت سوسیال دمکراتهای کارگری از هر گرایش و سلیقه ضرورت مطلق است که تمام منافع جنبش طبقه کارگر آنرا حکم می کند.

وحدت بر سر این اصول از هم اکنون در تشکیلات محله ناروا در سن پترزبورگ و در بسیاری از تشکیلات استانها به وجود آمده است.

۷- این اجلاس با بیشترین تأکید از این وحدت حمایت می کند و توصیه می کند که همین کار باید بلافاصله در همه جا از پایین شروع شود، در کمیته‌های کارخانجات، گروههای محله، و جز آن. رفقای کارگر باید مطمئن شوند که به رسمیت شناختن تشکیلات غیرقانونی و آمادگی برای پشتیبانی از مبارزه انقلابی توده‌ها و از تاکتیکهای انقلابی واقعاً اجرا می شوند. تنها تا آن اندازه که این وحدت از پایین عملاً ایجاد می شود، وحدت نهایی حزب و تحکیم کامل وحدت در مقیاس سراسر روسیه انجام خواهد گرفت.

منتشر شده در فوریه ۱۹۱۳

در جزوه‌ای که کمیته مرکزی

## توضیحات

- ۱- کنفرانس کمیته مرکزی و کارگران حزبی ح.س.د.ک.ر. در کراکو - که به دلایل امنیتی کنفرانس «فوریه» نام گرفت - در واقع از ۲۶ دسامبر ۱۹۱۲ تا اول ژانویه ۱۹۱۳ (۱۴-۸ ژانویه ۱۹۱۳) در کراکو تشکیل شد. چهارده نفر از جمله نمایندگان بلشویک در دوما دولتی چهارم در آن شرکت داشتند.  
در این مجلد ما گزیده‌ای از مصوبات کنفرانس کراکو را عرضه می‌کنیم.
- ۲- برنامه تبلیغات بیمه: اشاره به مبارزه‌ای است که حول انتخابات برای هیئتهای بیمه و انجمنهای رفاه بیماران دامنگیر شد، پس از آنکه در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۲ حکومت تزاری قانون بیمه کارگران را که تنها ۲۰ درصد از کارگران را دربر می‌گرفت مطرح ساخت، این مبارزه آغاز شد. بلشویکها از این انتخابات استفاده کردند تا فعالیت انقلابی خود را شدت بخشند، فعالیتی که هدفش به دست گرفتن تشکیلات و انجمنهای قانونی کارگران بود. بلشویکها با ترکیبی از کار قانونی و کار غیرقانونی، نفوذ خود را در هیئتهای بیمه تثبیت کردند.
- ۳- لوچ (پرتو): روزنامه انحلال طلبان منشویک که به شکل قانونی از سپتامبر ۱۹۱۲ تا ژوئیه ۱۹۱۳ در سن پترزبورگ منتشر می‌شد. به قول لنین این روزنامه «به وسیله کمکهای مالی دوستان ثروتمند بورژوا» تغذیه می‌شد.

## خطاب به سوسیال دمکراتها

ما سرمقاله آخرین شماره روزنامه لوچ سن پترزبورگ (۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ شماره ۱۰۱-۱۵) را بطور کامل تجدیدچاپ می‌کنیم:

### «توده کارگران و فعالیت زیرزمینی»

مقامات رسمی بار دیگر از به ثبت رساندن اتحادیه کارگران فلزکار سر باز زده‌اند. با وجود تمام امتیازاتی که کارگران آماده بودند بدهند، هیچ یک از مواد برای اداره مربوطه پذیرفتنی نبود. تفاوت نمی‌کند که نیروی مؤثر در این امر اتحادیه کارخانه داران بود که همانطور که روزنامه‌ها یک بار گزارش کردند اصرار می‌ورزید که فلزکاران نباید اجازه ایجاد یک اتحادیه صنفی جدید را داشته باشند، یا خود اداره تصمیم داشت از پا گرفتن چنین اتحادیه‌ای جلوگیری کند. مترقی‌ترین و فرهیخته‌ترین بخش کارگران سن پترزبورگ حتی از حق ناچیزی که مطابق با مقررات موقت اتحادیه‌ها و انجمنها از آن برخوردار بود محروم می‌شود! در مبارزه برای کسب این حق کوچک که اکنون با یک حرکت دست به هیچ تبدیل شده است چه انرژیها که صرف نشد و چه زندگیها که از دست نرفت! عجیب‌تر از همه این واقعیت است که توده وسیع کارگران به هیچ وجه نسبت به این سلب حقوقشان واکنشی نشان نمی‌دهند. در حقیقت، در نتیجه فشارهایی که اخیراً بر سازمانهای قانونی اعمال شده



است، اینجا و آنجا گرایش به «زیرزمین» در بین کارگران احیاء می‌گردد و رشد می‌کند. ما از چشم برهم نهادن در مقابل این واقعیت اسفبار به دور هستیم. اما از آنجا که به پرستیدن و اکنشهای لحظه‌ای عادت نکرده‌ایم، می‌کوشیم مفهوم این واقعیت را دریابیم.

صحبت کنونی درباره «زیرزمین» به شدت خاطره‌ بحثهای کهنه و قدیمی درباره تروریسم را - که به نظر می‌رسد کاملاً فراموش شده‌اند - زنده می‌کند. تروریسم نیز از طرف بسیاری کسان که می‌خواستند بی‌ارزشی خود را بپوشانند مورد «پرستش» قرار می‌گرفت. گویی می‌گفتند چه خوب است که قهرمانانی وجود دارند؛ ما به طریقی در پی آنان خواهیم رفت. همین چیز اکنون دارد اتفاق می‌افتد. ما بیش از آن تنبل هستیم که بیاندیشیم، راههای جدید را جستجو کنیم، و در انتظاریم تا «زیرزمین» برای ما تصمیم بگیرد، و آنگاه با به مخاطره افکندن دیگران عمل خواهیم کرد. اگر موفق شویم، که چه بهتر، و اگر موفق نشویم می‌دانیم چه کسی را نکوهش کنیم. «دقیقاً» این روانشناسی است - که می‌پذیریم ریشه در موقعیت سیاسی کنونی ما دارد و قربانیهایی که تاکنون برای جنبش علنی داده شده است به اندازه کافی دلیل آنرا توضیح می‌دهد - این روانشناسی عدم مسئولیت و اشتیاق ناآگاهانه برای اثبات عدم حضور خود در صورت شکست است که بخشهای مشخصی از توده کارگران را به احترام گذاری مجدد برای زیرزمین برمی‌انگیزد. می‌گوییم احترام به زیرزمین و نمی‌گوییم فرار به آن زیرا همواره افرادی منفرد در زیرزمین بوده‌اند - توده‌ها را با زیرزمین کاری نیست - و این افراد که در برابر هیچکس مسئول نیستند بر حرکات توده‌ها فرمان رانده‌اند.

اما گفته می‌شود «فرصتهای قانونی» همه تجربه شده‌اند و به پایان رسیده‌اند و نتیجه آن نابودی تقریباً کامل تشکیلات علنی بوده است. این اشتباه است که بگوییم تمام فرصتها را آزموده‌ایم. در واقع، فرصت اصلی که بدون آن هر گونه پیروزی طبقه کارگر قابل تصور نیست، تاکنون بسیار کم به کار گرفته شده است. ما از شرکت منظم توده‌ها در حمایت از تشکیلاتشان سخن گفته‌ایم. آنچه تاکنون انجام گرفته است نه به اندازه کافی منظم بوده است و نه به اندازه کافی توده‌ها در آن شرکت داشته‌اند. هزاران امضایی که در پای عریضه درخواست آزادی اجتماعات گذاشته می‌شود در مقایسه با صدها هزار کارگر کارخانه، چیزی به حساب نمی‌آید. چند ده و به ندرت چند صد عضو اتحادیه‌های صنفی، انجمنهای آموزشی و انجمنهای گوناگون ما در مقایسه با عده عظیم کارگرانی که در هر صنف کار می‌کنند، در هر محله زندگی می‌کنند و جز آن، تنها قطره‌ای است در دریا. و واقعیت اینست که آنهایی که به اتحادیه‌ها و کار در آنها علاقه جدی نشان می‌دهند باز هم قلیل‌ترند. توده‌ها، که نخبگان روشنفکر طبقه کارگر را به خطرناک‌ترین سمتها در تشکیلات قانونی می‌گمارند، هنگامی که این پیشتازترین قهرمانان از صفوف شان ربوده می‌شوند، به سرعت تسلیم می‌گردند و آماده‌اند که هدف را نیز به کناری نهند. ریشه ضعف جنبش امروزی طبقه کارگر را باید در این یافت و در اینجا است که زمینه بکری برای کار سرسختانه و پیگیرانه سوسیال دمکراتیک وجود.»

مشکل بتوان سندی کامل‌تر، دقیق‌تر و فصیح‌تر از این مقاله تصور کرد که روشنگر مسائل مورد بحث در حزب سوسیال دمکراتیک ما باشد. سرمقاله لوچ شماره ۱۰۱ با دقتی قابل ملاحظه تمام صد شماره لوچ و تمام تبلیغات پنج ساله انحلال طلبان، پ.ب.آکسلرود، ف.دان، و یژوف، لویتسکی، پترسوف، مارتف، مارتینف و دیگران را جمع بندی کرد.

برای اظهارنظر درباره این سرمقاله باید کتابی نوشت و آنچه را که مارکسیستها از تمام گرایشها در مطبوعات سالهای ۱۲-۱۹۰۹ علیه انحلال طلبان گفته‌اند در این کتاب بازگو کرد. اجازه دهید فقط بعضی نکات را خاطرنشان سازیم. در میان توده کارگران تمایل به فعالیت زیرزمینی احیاء می‌شود و رشد می‌کند و احترام به فعالیت زیرزمینی بار دیگر زنده می‌گردد. آن کسی که این واقعیت را اسفبار می‌داند یک لیبرال است نه یک سوسیال دمکرات، یک ضدانقلابی است و نه یک دمکرات. مقایسه فعالیت زیرزمینی با تروریسم یک توهین بی سابقه

نسبت به کار انقلابی در میان توده‌ها است. تنها فعالیت زیرزمینی است که مسائل انقلاب رو به رشد، هدایت کار انقلابی سوسیال دمکراتیک و جذب توده‌های کارگران دقیقاً از طریق این کار را مطرح می‌کند و برای آنها راه حل ارائه می‌دهد.

فعالان زیرزمینی در گذشته و تا به امروز از میان بهترین و آگاه‌ترین کارگران پیشرو یعنی عزیزترین کسان توده‌ها برخاسته‌اند. امروز به دلیل آگاهی طبقاتی بیشتر توده‌ها و تا حدی به دلیل «فرصتهای قانونی»، پیوند بین زیرزمین و توده‌ها می‌تواند حتی وسیع‌تر و نزدیک‌تر از گذشته باشد و اغلب نیز چنین است. صحبت از یک حزب علنی احمقانه و رذیلانه است اما تا آنجا که به هسته‌های حزبی سوسیال دمکرات ما مربوط می‌شود «فرصتهای قانونی» برای کار آنها در میان توده‌ها به هیچ وجه همه تجربه نشده‌اند و نمی‌توانند «به پایان برسند».

آیا ممکن است که سرمقاله لوچ شماره ۱۰۱ خشم تمام سوسیال دمکراتها را برنیاگزید؟ آیا حتی یک «گرایش» هم در میان سوسیال دمکراتها تحمل این تبلیغات را خواهد داشت؟ آیا این سرمقاله خلاصه ممکن است در کمک به حل مسئله مورد بحث، وحدت در حزب سوسیال دمکرات، قاصر بماند؟

دیپلماتهای انحلال طلبی در لوچ شماره ۱۰۱ بطور کامل افشاء شده‌اند. آنها استتار خود را از دست داده‌اند. از این پس تنها ریاکاران می‌توانند درباره وحدت با گروه انحلال طلبان لوچ و ناشازاریا سخن بگویند.

زمان آنست که سوسیال دمکراتهایی که تاکنون به دلایل گوناگون در نوسان بوده‌اند، هیچگونه پاسخ روشنی به پرسش مورد بحث ندهاند و به شکلی طفره آمیز «توافق» با لوچ را مجاز دانسته و کوشیده‌اند همبستگی خود با لوچ را با سخن راندن از وحدت پیوشانند – زمان آنست که به نوسان و تزلزل خود خاتمه دهند و صریح و روشن سخن بگویند.

وحدت با لوچ غیرممکن است، در حالیکه وحدت علیه لوچ کاملاً ممکن است و ضرورت فوری دارد. زیرا نکته مورد بحث وحدت «زیرزمین»، وحدت حزب غیرقانونی سوسیال دمکرات، ح.س.د.ک.ر. و کار انقلابی آن در میان توده‌ها است.

نوشته شده در ۲۲ ژانویه (۴ فوریه) ۱۹۱۳  
هکتوگراف شده به شکل اعلامیه در پایان ژانویه ۱۹۱۳ در کراکو  
مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

## مسائل بحث انگیز حزب علنی و مارکسیستها

۱- مصوبه ۱۹۰۸

مبارزه‌ای که اکنون بین پرآودا [۱] و لوچ جریان دارد برای بسیاری از کارگران غیرضروری می‌نماید و چندان مفهوم نیست. طبیعتاً، مقاله‌های جدلی در شماره‌های جداگانه درباره مسائل جداگانه و گاه بسیار خاص، ایده کاملی از موضوع و محتوای این مبارزه به دست نمی‌دهند. نارضایتی بر حق کارگران از همین رو است.

با این همه، مسئله انحلال طلبی، که این مبارزه بر سر آن درگیر شده است، در حال حاضر یکی از مهم ترین و فوری ترین مسائل جنبش طبقه کارگر است. بدون بررسی دقیق این مسئله و یافتن عقیده‌ای مشخص درباره آن، نمی توان یک کارگر دارای آگاهی طبقاتی بود. کارگری که می خواهد مستقلاً در تعیین سرنوشت حزب خود شریک باشد، این جدل ها را کنار نمی زند، حتی اگر در برخورد اول چندان مفهوم نباشند، بلکه با اشتیاق خواهد جست تا حقیقت را بیابد. چگونه باید حقیقت را جست؟ چگونه می توان از میان انبوه درهم پیچیده و متضاد عقاید و اظهارات راه خود را یافت؟

هر شخص با شعوری درک می کند که اگر مبارزه‌ای سخت بر سر موضوعی در جریان است، او نباید برای تشخیص حقیقت خود را به اظهارات طرفین بحث محدود کند بلکه باید واقعیتها و اسناد را خود مورد بررسی قرار دهد، و خود ببیند که آیا شهادتی از شاهدی می تواند بگیرد و اینکه آیا این شهادت قابل اعتماد هست یا نه.

البته انجام این کار همیشه آسان نیست. بسیار «آسانتر» است که آنچه به دست می آید، آنچه اتفاقاً شنیده می شود و آنچه «آشکار» تر درباره اش فریاد سرداده می شود را بدیهی تلقی کنیم. اما کسانی که بدین گونه ارضاء می شوند «سطحی» و سبک مغز نامیده می شوند و هیچ کس آنها را جدی نمی گیرد. حقیقت را درباره هر مسئله مهم نمی توان جز با مقداری کار مستقل یافت، و هر کس که از کار بترسد امکان دست یافتن به حقیقت را ندارد.

بنابراین ما تنها آن کارگرانی را مخاطب قرار می دهیم که از این کار نمی ترسند، که مصمم اند خود مطلب را بطور کامل بفهمند و می کوشند واقعیتها، اسناد و شهادت شاهدها را کشف کنند.

اولین سؤال اینست - انحلال طلبی چیست؟ این واژه از کجا آمده است و چه معنی دارد؟

لوچ می گوید که انحلال حزب، یعنی فسخ و درهم شکستن حزب، انکار حزب، صرفاً یک اختراع خبیثانه است. لوچ مدعی است که بلشویکهای «جناح گرا» [فراکسیونیست] این اتهام را بر علیه منشویکها اختراع کرده اند!

پراودا می گوید که تمام حزب بیش از چهار سال است که انحلال طلبی را محکوم و با آن مبارزه می کند.

کدامیک درست می گویند؟ چگونه باید حقیقت را کشف کرد؟

بدیهی است، تنها راه، جستجو برای واقعیتها و اسنادی درباره تاریخچه حزب در چهار سال گذشته است، از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ یعنی زمانی که انحلال طلبان نهایتاً از حزب انشعاب کردند.

این چهار سال، که طی آن انحلال طلبان فعلی هنوز در داخل حزب بودند، برای کشف اینکه واژه انحلال طلبی از کجا آمده است و ناشی از چیست، مهم ترین دوره را تشکیل می دهد. از این رو اولین و بنیادی ترین نتیجه اینست که: هر کس از انحلال طلبی سخن براند، اما از واقعیتها و اسناد حزب مربوط به دوره ۱۱-۱۹۰۸ بپرهیزد حقیقت را از کارگران پنهان می کند. این واقعیتها و اسناد حزبی کدامند؟

قبل از همه مصوبه حزب که در دسامبر ۱۹۰۸ به تصویب رسید. اگر کارگران مایلند با آنها مانند کودکانی که با افسانه‌ها و قصه‌های پریان انباشته می شوند، رفتار نشود، باید از مشاوران، رهبران، یا نمایندگان خود بپرسند که آیا حزب درباره انحلال طلبی در دسامبر ۱۹۰۸ مصوبه‌ای داشته است و اگر چنین است این مصوبه چه بوده است.

مصوبه مذکور مشتمل است بر محکوم ساختن انحلال طلبی و توضیح دادن اینکه انحلال طلبی چیست.

انحلال طلبی «کوششی است از طرف یک گروه روشنفکران حزبی برای انحلال [یعنی فسخ، نابودی، الغاء، بستن] تشکیلات موجود حزبی و جانشین کردن آن به هر قیمت، حتی به بهای انکار صریح برنامه، تاکتیکها و سنتهای حزبی [یعنی تجربه گذشته]، با یک انجمن سست که به شکل قانونی عمل می کند [یعنی منطبق با قانون و با موجودیت «علنی»].»

**مصوبه** حزب درباره انحلال طلبی که بیش از چهار سال پیش به تصویب رسیده چنین بود. از این مصوبه آشکار است که ماهیت انحلال طلبی چیست و چرا محکوم می شود. **انکار** «زیرزمین»، انحلال آن و **جانشین** ساختن آن به هر قیمت با یک انجمن بی شکل که به صورت قانونی عمل کند، ماهیت انحلال طلبی است. بنابراین، حزب، کار علنی و یا تأکید بر نیاز به آن را محکوم نمی کند. آنچه حزب محکوم می کند - و بدون هیچ ملاحظه‌ای محکوم می کند - **جانشین کردن** حزب قدیمی با چیزی بی شکل و «علنی» است که نمی تواند حزب نامیده شود. حزب نمی تواند موجودیت داشته باشد، مگر آنکه از موجودیت خود دفاع کند، مگر آنکه بدون ملاحظه با کسانی که در جهت انحلال و نابودی آن می کوشند، آنرا به رسمیت نمی شناسند و انکارش می کنند، بجنگد. این واضح است.

به هر کسی که حزب موجود را به نام حزبی جدید انکار کند باید گفت: بکوش، و حزب جدید بساز، اما نمی توانی عضو حزب قدیمی، حزب فعلی، حزب موجود باقی بمانی. مفهوم مصوبه حزب در دسامبر ۱۹۰۸ چنین است و آشکار است که در مورد موجودیت حزب مصوبه دیگری نمی توانست به تصویب برسد.

البته، انحلال طلبی، با ارتداد، با **انکار برنامه و تاکتیکها**، با **اپورتونیسیم**، **پیوند** ایدئولوژیک دارد. در بخش جمع بندی مصوبه مذکور دقیقاً به این مطلب اشاره شده است. اما انحلال طلبی **تنها** اپورتونیسیم نیست. اپورتونیستها حزب را به راهی نادرست، راهی بورژوازی، راه سیاست لیبرال - کارگری هدایت می کنند، اما خود حزب را **انکار** نمی کنند و آنرا منحل نمی سازند. انحلال طلبی از آن **نوع** اپورتونیسیم است که تا **انکار** حزب پیش می رود. بدیهی است که اگر اعضای حزب شامل کسانی شود که موجودیت حزب را به رسمیت نمی شناسند، حزب نمی تواند وجود داشته باشد. به همان اندازه بدیهی است که انکار زیرزمین در شرایط موجود همان انکار حزب قدیمی است.

سؤال اینست که نگرش انحلال طلبان نسبت به مصوبه ۱۹۰۸ حزب چگونه است؟ این لب مطلب است و خلوص و صداقت سیاسی انحلال طلبان را به آزمایش می گذارد. هیچ یک از آنها انکار نخواهد کرد که چنین مصوبه‌ای از طرف حزب به تصویب رسیده است و ملغی نشده است، مگر آنکه مشاعر خود را از دست داده باشد. بنابراین انحلال طلبان به طفره روی متوسل می شوند؛ آنها از این سؤال پرهیز می کنند و مصوبه ۱۹۰۸ حزب را در **اختیار کارگران نمی گذارند**، و یا (اغلب با ناسزاگویی) ادعا می کنند که بلشویکها این مصوبه را تصویب کردند.

اما ناسزاگویی ضعف انحلال طلبان را نشان می دهد. مصوبه‌های حزبی ای وجود دارند که از طرف منشویکها به تصویب رسیده‌اند، به عنوان نمونه مصوبه مربوط به انجمنهای شهر که در سال ۱۹۰۶ در استکهلم به تصویب رسید [۲]. این را همه می دانند. بسیاری از بلشویکها موافق این مصوبه نیستند. اما هیچ یک از آنها منکر آن نیست که این **مصوبه حزب** بوده است. دقیقاً به همین ترتیب مصوبه ۱۹۰۸ درباره انحلال طلبی **مصوبه حزب** بوده است. هر گونه کوششی برای احتراز از این مسئله تنها نمایانگر تمایل برای گمراه کردن کارگران است.

هر کسی که بخواهد، نه صرفاً در حرف، حزب را به رسمیت بشناسد اجازه چنین احترازی را نخواهد داد و بر دست یافتن به حقیقت در رابطه با مصوبه حزب درباره مسئله انحلال طلبی اصرار خواهد ورزید. این مصوبه از سال ۱۹۰۹ مورد حمایت تمام منشویکهای طرفدار حزب [۳]، و در رأس آنها پلخانف، قرار گرفته است و پلخانف در دنونیک خود و در یک سری نشریات مارکسیستی دیگر، مکرراً و بطور کاملاً مشخصی توضیح داده است که خواستاران انحلال حزب نمی توانند عضو حزب باشند.

پلخانف یک منشویک بود و یک منشویک باقی خواهد ماند. بنابراین اشارات معمول انحلال طلبان به ماهیت «بلشویکی» مصوبه ۱۹۰۸ حزب بطور مضاعف نادرست است.

هر چه انحلال طلبان در لوچ و ناشازاریا ناسزای بیشتری نثار پلخانف کنند، دلیل روشن تری خواهد بود که انحلال طلبان نادرست می گویند و می کوشند با هیاهو و داد و فریاد حقیقت را مغشوش سازند. گهگاه ممکن است یک تازه کار با این شیوه‌ها گیج شود اما با همه اینها کارگران سمت و سوی خود را باز می یابند و این ناسزاگویی‌ها را نادیده می گیرند.

آیا وحدت کارگران ضروری است؟ بلی، ضروری است.

آیا وحدت کارگران بدون وحدت تشکیلات کارگری امکان پذیر است؟ مسلماً خیر.

چه چیز مانع از وحدت حزب کارگران است؟ مجادله‌های مربوط به انحلال طلبی.

بنابراین کارگران باید درک کنند که مجادله‌ها درباره چه هستند تا خود سرنوشت حزب شان را تعیین و از آن دفاع کنند.

اولین گام کارگران در این سمت آشنا ساختن خود با اولین مصوبه حزب درباره انحلال طلبی است. کارگران باید این مصوبه را بطور کامل بشناسند، آنرا به دقت مطالعه کنند و هر گونه کوششی برای اجتناب از این مسئله و گذشتن از آنرا به کناری نهند. هر کارگر پس از مطالعه این مصوبه، آغاز به فهم ماهیت انحلال طلبی و دلیل اینکه چرا چنین اهمیت فوق العاده‌ای دارد و چنین «نگران کننده» است می کند و اینکه چرا حزب ظرف چهار سال یا بیشتر دوره ارتجاع با آن روبرو بوده است.

در مقاله بعدی ما مصوبه حزبی با اهمیت دیگری را درباره انحلال طلبی، که سه سال و نیم پیش به تصویب رسید مورد بررسی قرار می دهیم و سپس به واقعیتها و اسنادی می پردازیم که نشان دهنده وضعیت امروزی مسئله هستند.

## ۲- مصوبه ۱۹۱۰

ما در مقاله اول خود (پراودای شماره ۲۸۹) سند اول و اساسی ای را نقل کردیم که کارگرانی که مایلند در مجادلات کنونی حقیقت را کشف کنند باید خود را با آن آشنا سازند و آن مصوبه حزب در دسامبر ۱۹۰۸ درباره انحلال طلبی است.

اکنون مصوبه حزبی دیگری را درباره همان موضوع نقل می کنیم و به بررسی می گذاریم که اهمیت آن از اولی کمتر نیست و سه سال و نیم پیش در ژانویه ۱۹۱۰ به تصویب رسیده. این مصوبه اهمیت ویژه‌ای دارد زیرا به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت: همه بلشویکها، بدون استثناء، همه گروه و پرپود و دست آخر (و این بیشترین اهمیت را داراست) همه منشویکها و انحلال طلبان فعلی بدون استثناء، و همچنین همه مارکسیستهای «ملی» (یعنی یهودیان، لهستانیها و لتویان) این مصوبه را پذیرفتند.

در اینجا مهم ترین قسمت این مصوبه را بطور کامل نقل می کنیم:

«موقعیت تاریخی جنبش سوسیال دمکراتیک در دوره ضدانقلاب بورژوازی، ناگزیر دو چیز را بمثابة تأثیر بورژوازی بر پرولتاریا موجب می گردد، از یکسو انکار حزب غیرعلنی سوسیال دمکرات، تحقیر نقش و اهمیت این حزب، تلاش برای محدود کردن تکالیف برنامه‌ای و تاکتیکی و نیز شعارهای سوسیال دمکراسی پیگیر، و جز آن؛ و از سوی دیگر انکار فعالیت‌های سوسیال دمکراتیک در دوما و انکار به کارگیری امکانات قانونی، عدم درک اهمیت این دو، ناتوانی در منطبق ساختن تاکتیک‌های پیگیر سوسیال دمکراتیک با شرایط ویژه تاریخی هر مقطع، و جز آن. بخش جدایی ناپذیر تاکتیک‌های سوسیال دمکراتیک در این شرایط غلبه بر هر دو انحراف به وسیله ژرفایی و گسترش بخشیدن به کار سوسیال دمکراتیک در تمام حوزه‌های مبارزه طبقاتی پرولتاریا و توضیح دادن خطر چنین انحرافات است».[۴]

این مصوبه به روشنی نشان می دهد که سه سال و نیم پیش تمام مارکسیست‌ها اعم از گرایش‌های مختلف بدون استثناء، مجبور بودند که به اتفاق آراء دو انحراف را از تاکتیک‌های مارکسیستی به رسمیت بشناسند. هر دو این انحرافها خطرناک شناخته شدند. هر دو انحراف ناشی از «موقعیت تاریخی» جنبش طبقه کارگر در دوره فعلی توضیح داده می شدند و نه ناشی از تصادف یا اراده پلید افرادی معین.

افزون بر این، این مصوبه حزب که به اتفاق آراء تصویب شد به منشاء و مفهوم طبقاتی این انحرافها اشاره دارد. زیرا مارکسیست‌ها خود را به اشارات تھی و سطحی به اخلال و زوال محدود نمی کنند. بر همه آشکار است که احساس گیج سری، فقدان ایمان، دلسردی و بهت زدگی در اذهان بسیاری از طرفداران دمکراسی و سوسیالیسم چیره است. اذعان به این امر کافی نیست. ضروری است که منشاء طبقاتی این هرچ و مرج و تلاشی درک شود، ضروری است درک شود که کدام منافع طبقاتی که از محیطی غیرپرولتری برمی خیزد «گیج سری» را در میان دوستان پرولتاریا پرورش می دهد.

مصوبه حزب که سه سال و نیم پیش به تصویب رسید به این پرسش مهم پاسخ داد: انحراف از مارکسیسم به وسیله «ضدانقلاب بورژوازی»، به وسیله «نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا» به وجود می آید.

این انحرافها که پرولتاریا را به تسلیم شدن در برابر نفوذ بورژوازی تهدید می کنند چیستند؟ یکی از این انحرافها، در رابطه با خط و پیرو، انکار فعالیت‌های سوسیال دمکراتیک در دوما و انکار به کارگیری امکانات قانونی، تقریباً بطور کامل از میان رفته است. هیچ یک از سوسیال دمکرات‌های روسیه اکنون این نظرات غیرمارکسیستی و اشتباه را موعظه نمی کنند. گروه و پیرو (از جمله آکسینسکی و دیگران) در کنار منشویک‌های طرفدار حزب در پراندا مشغول به کار شده‌اند.

انحراف دیگر که در مصوبه حزب به آن اشاره شده است انحلال طلبی است. این از اشاره به «انکار» فعالیت زیرزمینی و اشاره به «کوچک شمردن» نقش و اهمیت آن آشکار است. دست آخر، ما سندی بسیار دقیق داریم که سه سال پیش منتشر شده است و از طرف هیچ کس نفی نشده است، سندی که از همه مارکسیست‌های «ملی» و از تروتسکی نشأت می گیرد (انحلال طلبان شاهدانی از این بهتر را نمی توانستند آرزو کنند). این سند به صراحت بیان می کند که «ذاتاً مطلوبست که واژه انحلال طلبی را در مورد گرایشی به کار بریم که بنابر قطعنامه، باید با آن مبارزه شود...».[۵]

به این ترتیب واقعیت بنیادی و مهم ترین واقعیت که همه خواستاران درک موضوع بحث فعلی باید آنرا بشناسند چنین است - سه سال و نیم پیش حزب به اتفاق آراء انحلال طلبی را انحرافی

«خطرناک» از مارکسیسم شناخت، انحرافی که باید با آن مبارزه شود، انحرافی که بیانگر «نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا است».

منافع بورژوازی، که نگرشی مخالف با دمکراسی و بطور کلی ضدانقلابی دارد، خواهان **انحلال**، خواهان برجسته شدن حزب قدیمی پرولتاریاست. بورژوازی هر آنچه در توان دارد برای پرورش و گسترش عقایدی که هدفش **انحلال** حزب طبقه کارگر است انجام می دهد. بورژوازی می کوشد انکار تکالیف قدیمی را تشویق کند، آنها را «کوتاه» کند، محدودشان کند، سر و ته آنها را بزند، آنها را از معنی تهی سازد، آشتی یا توافق با پوریشکوویچ ها و شرکاء را جانشین انهدام مصممانه بنیادهای قدرت آنان نماید.

انحلال طلبی، در واقع، گسترش این عقاید بورژوایی مبنی بر انکار و ارتداد در میان پرولتاریاست.

چنین است مفهوم طبقاتی انحلال طلبی، آنطور که در مصوبه حزب که سه سال و نیم پیش به اتفاق آراء به تصویب رسید بیان شده است. تمامی حزب بیشترین صدمه و خطر انحلال طلبی را، تأثیر مخرب آن بر جنبش طبقه کارگر، بر تحکیم یک حزب مستقل (نه فقط در حرف بلکه در عمل) طبقه کارگر، در این مفهوم می بیند.

انحلال طلبی تنها به معنی انحلال (یعنی فسخ و نابودی) حزب قدیمی طبقه کارگر نیست، بلکه همچنین به معنی نابودی **استقلال طبقاتی** پرولتاریا، به زوال کشیده شدن آگاهی طبقاتی به وسیله عقاید بورژوایی است.

ما در مقاله بعد تصویری از این ارزیابی از انحلال طلبی به دست می دهیم، که بطور کامل مهم ترین استدلالهای لوچ انحلال طلب را ارائه خواهد کرد. حال اجازه دهید آنچه را که گفته ایم به اختصار جمع بندی کنیم. تلاشهای جماعت لوچ بطور کلی و به ویژه تلاشهای آقایان ف.دان و پوترسف برای آنکه وانمود کنند «انحلال طلبی» یک اختراع است، عذرهایی هستند از لحاظ جنبه دروغ بافی خود شگفت آور که با فرض اینکه خوانندگان لوچ کاملاً بی اطلاعند بیان می شوند. در واقعیت، برکنار از مصوبه ۱۹۰۸ حزب، مصوبه ۱۹۱۰ حزب را داریم که به **اتفاق آراء** تصویب شده است، و ارزیابی کاملی از انحلال طلبی بمتابۀ یک انحراف بورژوایی از مسیر پرولتری، بمتابۀ انحرافی خطرناک و مصیبت بار برای طبقه کارگر به دست می دهد. تنها دشمنان طبقه کارگر می توانند این ارزیابی حزب را بپوشانند و یا از آن حذر کنند.

### ۳- روش انحلال طلبان نسبت به مصوبات ۱۹۰۸ و ۱۹۱۰

در مقاله پیش [پراودا، شماره ۹۵ (۲۹۹)] ما عین کلمات مصوبه به اتفاق آراء حزب درباره انحلال طلبی که آنرا بمتابۀ تظاهر نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا تعریف کرده بود نقل کردیم. همانطور که اشاره کردیم این قطعنامه در ژانویه ۱۹۱۰ به تصویب رسید. حال اجازه دهید رفتار همان انحلال طلبانی را که بی شرمانه به ما اطمینان می دهند چیزی به نام انحلال طلبی وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است، مورد بررسی قرار دهیم.

در فوریه ۱۹۱۰، در شماره دوم مجله ناشازاریا که در آن زمان به تازگی منتشر می شد، آقای پوترسف به صراحت نوشت که «**حزبی** در قالب یک سلسله مراتب سازمان یافته و **جامع وجود ندارد**» (یعنی در قالب نردبانی یا سیستم «نهادهای») و غیرممکن است «آنچه که در واقعیت به صورت پیکره‌ای سازمان یافته دیگر وجود ندارد» را منحل ساخت. (ر.ک. به ناشازاریا، ۱۹۱۰، شماره ۲، ص ۶۱).

این گفته یک ماه یا کمتر بعد از تصمیم به اتفاق آراء حزب بیان شده بود! در مارس ۱۹۱۰ یک مجله انحلال طلب دیگر، یعنی وژرژدنیه [۶] با همان مجموعه نویسندگان - پوترسف، دان، مارتینف، یژوف، مارتف، لویتسکی و شرکاء - جملات پوترسف را تأیید کرد و توضیح عوام پسندانه‌ای از کلمات او به دست داد:

«چیزی وجود ندارد که منحل شود و - ما به نوبه خود [یعنی ویراستاران وژرژدنیه] اضافه می کنیم - رؤیای بازسازی این سلسله مراتب در شکل قدیمی زیرزمینی به سادگی یک اتوپیای زیانبار ارتجاعی و نشان دهنده فقدان شم سیاسی از جانب اعضای حزبی است که زمانی واقع بین ترین حزب بود.» (وژرژدنیه، ۱۹۱۰، شماره ۵، ص ۵۱).

حزبی وجود ندارد و ایده بازسازی آن یک اتوپیای زیانبار است - اینها کلماتی روشن و مشخص اند. در اینجا حزب به سادگی و به صراحت انکار شده است. این انکار (و دعوت از کارگران برای انکار) از طرف کسانی بود که فعالیت زیرزمینی را ترک کرده و «آرزومند» یک حزب علنی بودند.

علاوه بر آن، این ترک فعالیت زیرزمینی، در ۱۹۱۲ از طرف پ.ب. آکسلرود در نوسکی گولوس [۷] (شماره ۶) و نیز در ناشازاریا (شماره ۶) به شکل کاملاً مشخص و آشکار مورد حمایت قرار گرفت.

پ.ب. آکسلرود نوشت: «سخن راندن از مخالفت با جناح بندی در شرایط موجود به معنی رفتار شتر مرغ داشتن است، یعنی فریب دادن خود و دیگران است.» «سازمانیابی جناحی و تحکیم آن وظیفه بارز و فوری حامیان اصلاحات حزبی، یا دقیق تر بگوییم، یک انقلاب در حزب است.» به این ترتیب پ.ب. آکسلرود علناً طرفدار یک **انقلاب حزبی**، یعنی نابودی حزب کهنه و تشکیل یک حزب جدید است.

در ۱۹۱۳ لوچ شماره ۱۰۱، در یک سرمقاله بدون امضا به سادگی بیان داشت که «اینجا و آنجا هواداری از فعالیت زیرزمینی در میان کارگران احیاء می گردد و رشد می کند» و اینکه این «یک واقعیت اسفبار» است. ل. سدوف، نویسنده این مقاله، خود اذعان کرد (ناشازاریا، ۱۹۱۳، شماره ۳، ص ۴۹) که این مقاله حتی در میان هواداران تاکتیکیهای لوچ «موجب نارضایتی» شده بود. علاوه بر این، توضیحات سدوف نارضایتی جدیدی را در یکی از هواداران لوچ یعنی آن (An) به وجود آورد که در شماره ۱۸۱ لوچ مطلبی در مخالفت با سدوف دارد. او به این فرض سدوف که «فعالیت زیرزمینی مانع سازمان یافتن سیاسی جنبش ما و ساختن یک حزب سوسیال دمکراتیک کارگران است» اعتراض می کند. آن (An) «ابهام» ل. سدوف را درباره اینکه آیا فعالیت زیرزمینی مطلوب است یا نه مورد استهزاء قرار می دهد.

هیئت تحریریه لوچ در اظهار نظر طولانی خود درباره این مقاله به حمایت از سدوف برخاست و آن (An) را «در انتقادش از ل. سدوف بر خطا» دانست.

ما استدلالهای هیئت تحریریه لوچ و اشتباههای انحلال طلبانه آن (An) را در جای خود بررسی خواهیم کرد. در اینجا مطلب مورد بحث ما این نیست. آنچه در این زمان باید به دقت به آن پردازیم نتیجه بنیادی و اصلی حاصل از اسناد نقل شده در بالا است.\*

---

\* لنین در سمپوزیوم «مارکسیسم و انحلال طلبی» بجای این پاراگراف تا لغت «بنیادی»، متن زیر را جانشین کرد (نقل از نسخه اصلی):

«ورا زاسولیچ در حالی که یک رشته استدلال انحلال طلبانه را تکرار می کرد در شماره ۸ ژویوایا ژیزن (۱۹ ژوئیه ۱۹۱۳) نوشت: «دشوار است که بگوییم آیا تشکیلات جدید [حزب سوسیال دمکرات] ... به کار کمک کرد یا مانع آن شد.» این کلمات آشکارا به مفهوم انکار حزب اند. ورا زاسولیچ ترک حزب را این چنین



تمامی حزب، در ۱۹۰۸ و نیز در ۱۹۱۰، انحلال طلبی را محکوم و طرد کرد و به تفصیل و به وضوح منشاء طبقاتی و خطر این گرایش را توضیح داد. همه روزنامه‌ها و مجله‌های انحلال طلب - وژرژدنیه (۱۹۰۹-۱۰)، ناشازاریا (۱۳-۱۹۱۰)، نوسکی گولوس (۱۹۱۲)، و لوچ (۱۳-۱۹۱۲)\*\*، همه آنها، بعد از مشخص ترین مصوبات و حتی مصوباتی که به اتفاق آراء به تصویب حزب رسیده، افکار و استدلال‌هایی با ماهیت انحلال طلبانه آشکار را تکرار می‌کنند. حتی هواداران لوچ مجبورند اعلام کنند که با این استدلالها، با این موعظه‌گریها مخالفند. این یک واقعیت است. بنابراین، مانند تروتسکی، سمکوفسکی و بسیاری دیگر از حامیان انحلال طلبی، فغان برداشتن درباره «تحریک» علیه انحلال طلبان، یک بی‌صدافتی آشکار است، زیرا حقیقت را کاملاً تحریف می‌کند.

اسنادی که من نقل کردم، و دوره‌ای بیش از پنج سال را دربر می‌گیرند (۱۹۱۳-۱۹۰۸)، این حقیقت را ثابت می‌کنند که انحلال طلبان با توهین به تمام مصوبات حزب، به ناسزاگویی به حزب و دام‌گذاری برای حزب، یعنی تشکیلات «زیرزمینی»، ادامه می‌دهند.

هر کارگری که بخواهد خود به گونه‌ای جدی مسائل بحث‌انگیز و دردناک حزب را بررسی کند، که بخواهد خود به نتایجی درباره این مسائل برسد، قبل از هر چیز باید با بررسی مستقل درباره مصوبات حزب و استدلال‌های انحلال طلبان و آزمودن درستی آنها، این حقیقت را فرا گیرد. تنها کسانی که بررسی دقیق انجام می‌دهند، درباره مسائل و سرنوشت حزب خود به دقت می‌اندیشند و به تصمیمی مستقل می‌رسند، شایستگی آنها دارند که اعضای حزب و سازندگان حزب کارگران نامیده شوند. نباید نسبت به این سؤال بی‌تفاوت ماند که آیا حزب در «تحریک» علیه انحلال طلبان «مقصر» است (به این معنی که حمله‌اش به انحلال طلبان اشتباه و بیش از حد شدید است) یا اینکه انحلال طلبان در تخطی آشکار از مصوبات حزب، در تبلیغ پیگیر انحلال طلبی، یعنی نابودی حزب، مقصرند.

روشن است که حزب نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر آنکه با تمام توان خود علیه آنهایی که خواستار نابودی اش هستند مبارزه کند.

پس از نقل اسناد درباره این مسئله بنیادی، ما در مقاله بعد، به ارزیابی محتوی ایدئولوژیک مشاجره برای یک «حزب علنی» می‌پردازیم.

#### ۴- مفهوم طبقاتی انحلال طلبی

---

توجیه می‌کند: سازمانها اعضای خود را از دست دادند «زیرا در آن زمان در آنها هیچ کاری نبود که انجام شود». ورا زاسولیچ در حال خلق یک نظریه ناب‌آنارشستی درباره «یک دسته وسیع» بجای یک حزب است. تحلیل مشروح این نظریه را در پروسوشچنیه شماره ۹، ۱۹۱۳، ببینید. [صفحات ۴۱۶-۳۹۴ جلد ۱۹ مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی - ویراستار]

\*\* سمپوزیوم «مارکسیسم و انحلال طلبی» اضافه می‌کند «و نوایا رابوچایا گازتا (۱۴-۱۹۱۳)» با پانویس زیر:

«به عنوان نمونه، رجوع کنید به، نوایا رابوچایا گازتا شماره ۱، ۱۹۱۴، سرمقاله سال نو: «افتادن در مسیر یک حزب سیاسی علنی فعال همچنین افتادن در مسیر وحدت حزبی است» [وحدت سازندگان یک حزب علنی؟]. یا شماره ۵، ۱۹۱۴: «غلبه [بر تمام موانعی که در راه سازماندهی کنگره‌های کارگران قرار داده شده‌اند] چیزی نه بیشتر و نه کمتر از یک مبارزه اصیل برای حق تجمع، یعنی برای قانونی بودن جنبش طبقه کارگر، در پیوند نزدیک با مبارزه برای موجودیت قانونی حزب سوسیال دمکرات کارگری است.» - ویراستار.

در مقاله‌های پیشین (پراودا شماره‌های ۲۸۹، ۲۹۹ و ۳۱۴) ما نشان دادیم که همه مارکسیستها، در ۱۹۰۸ و نیز در ۱۹۱۰، انحلال طلبی را بمثابة نفی کننده گذشته قاطعانه محکوم کردند. مارکسیستها به طبقه کارگر توضیح دادند که انحلال طلبی گسترش نفوذ بورژوازی در میان پرولتاریا است. و همه نشریات انحلال طلب، از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳، با بی شرمی تصمیمات مارکسیستها را نقض کردند.

اجازه دهید شعار «حزب علنی کارگران»، یا «مبارزه برای یک حزب علنی» را که انحلال طلبان هنوز در لوچ و ناشازاریا تبلیغ می کنند در نظر بگیریم.

آیا این یک شعار مارکسیستی پرولتری است یا یک شعار لیبرالی بورژوایی؟

پاسخ را نه در رفتار یا نقشه‌های انحلال طلبان یا گروههای دیگر، بلکه در تحلیلی از رابطه نیروهای اجتماعی در روسیه در دوره فعلی باید یافت. اهمیت شعارها نه به وسیله مقاصد تدوین کنندگان آنها بلکه به وسیله رابطه نیروهای همه طبقات در کشور تعیین می گردد.

ملاکان فئودال مآب و «بوروکراسی» آنها با هر گونه تغییری در جهت آزادی دشمنی می ورزند. این قابل درک است. بورژوازی به دلیل موقعیت اقتصادی خود در یک کشور عقب مانده و نیمه فئودالی، باید برای به دست آوردن آزادی بکوشد. اما بورژوازی از فعالیت مردم بیشتر هراس دارد تا از ارتجاع. این حقیقت با وضوح خاصی در ۱۹۰۵ نشان داده شد؛ طبقه کارگر آنها بطور کامل درک می کند اما روشنفکران اپورتونیست و نیمه لیبرال آنها نمی فهمند. بورژوازی هم لیبرال و هم ضدانقلابی است. رفرمیسم تأسف آور و بطور مضحک ناتوان آنها از اینجا ناشی می شود. آنها خواب اصلاحات می بینند و از تسویه حساب جدی با ملاکان فئودال مآبی که نه تنها از اجرای اصلاحات امتناع می کنند بلکه حتی آنچه را که تابحال اهدا شده است بازپس می گیرند، هراس دارند. آنها [بورژوازی] اصلاحات را موعظه می کنند و از جنبش مردمی وحشت دارند. آنها می کوشند ملاکان را از میدان بدر کنند اما از دست دادن حمایت آنها و از دست دادن امتیازهای خود برایشان هراس آور است. بر اساس این رابطه طبقات است که نظام سوم ژوئن ساخته شده است، نظامی که به ملاکان فئودال قدرت نامحدود و به بورژوازی امتیازاتی می دهد.

موقعیت طبقاتی پرولتاریا «شریک شدن» در امتیازات یا وحشت داشتن از اینکه کسی آنها را از دست بدهد را کاملا غیرممکن می سازد. به این دلیل است که رفرمیسم مفلوک و کور دل، رفرمیسم تنگ نظر و خودخواه برای پرولتاریا کاملا بیگانه است. و اما توده‌های دهقان – از یکسو آنها بی اندازه زیر ستم می باشند و بجای برخورداری از امتیازها گرسنگی می کشند؛ از سوی دیگر بدون تردید خرده بورژوا هستند – از این رو، ایشان به ناگزیر بین لیبرالها و کارگران در نوسانند.

موقعیت عینی چنین است.

از این موقعیت به وضوح نتیجه گیری می شود که شعار حزب علنی طبقه کارگر، از لحاظ منشاء طبقاتی خود، یک شعار لیبرالهای ضدانقلابی است. چیزی جز رفرمیسم دربر ندارد؛ حتی اشاره‌ای به این ندارد که پرولتاریا، تنها طبقه کاملا دمکرات، به وظیفه خود، وظیفه مبارزه با لیبرالها برای نفوذ بر دمکراتها بطور کلی، آگاه است؛ حتی به از میان برداشتن بنیاد تمام امتیازهای ملاکان فئودال مآب، از میان برداشتن «بوروکراسی» و غیره اشاره‌ای ندارد؛ کوچکترین فکری درباره اساس کل آزادی سیاسی یا یک قانون اساسی دمکراتیک را در خود ندارد؛ بجای آن، این شعار چشم پوشی ضمنی از حزب قدیمی و در نتیجه، ارتداد و از هم پاشیدگی (انحلال) حزب کارگران را دربر دارد.

بطور خلاصه، در یک دوره ضدانقلابی این شعار در میان کارگران دفاع از همان چیزی را رواج می دهد که بورژوازی لیبرال خود به آن عمل می کند. بنابراین، اگر انحلال طلبانی هم وجود نمی داشتند، بورژوازی ترقیخواه زیرک مجبور می شد روشنفکرانی را بیابد یا استخدام کند تا نزد طبقه کارگر از این شعار حمایت کند!

تنها احمقها خواهند کوشید گفتار انحلال طلبان را با انگیزه‌های آنان مقایسه کنند. گفتار آنان را باید با اعمال و موضع عینی بورژوازی لیبرال مقایسه کرد.

به این اعمال نگاه کنید. در ۱۹۰۲ بورژوازی با فعالیت زیرزمینی موافق بود. استرووه را مأمور کرد تا از ووبژدنیه [۸] را بطور زیرزمینی منتشر سازد. هنگامی که جنبش طبقه کارگر به ۱۷ اکتبر منجر شد، لیبرالها و کادتها فعالیت زیرزمینی را ترک کردند، سپس آنرا نفی کردند، و آنرا بی ثمر، دیوانگی، گناه آلود و بی خدایانه خواندند (وخی).<sup>\*</sup> بورژوازی لیبرال بجای فعالیت زیرزمینی با مبارزه برای یک حزب قانونی موافق بود. این یک واقعیت تاریخی است، که تلاشهای بدون وقفه کادتها (۷-۱۹۰۵) و ترقیخواهان (۱۹۱۳) برای قانونی شدن مؤید آنست.

در میان کادتها ما «کار قانونی و تشکیلات مخفی آنرا می بینیم»؛ آ. ولاسف خوش قلب، یعنی، ناآگاه و انحلال طلب، اعمال کادتها را «به زبان خود» بازگو کرده است.

چرا لیبرالها فعالیت زیرزمینی را نفی و شعار «مبارزه برای یک حزب قانونی» را اتخاذ کردند؟ آیا به این دلیل بود که استرووه یک خائن است؟ خیر، درست برعکس. استرووه به جبهه دیگر پیوست زیرا تمامی بورژوازی چرخشی انجام داده بود. و بورژوازی چرخشی انجام داد: (۱) به دلیل اینکه در ۱۱ دسامبر ۱۹۰۵ امتیازاتی به دست آورد [۹]، و حتی در ۳ ژوئن ۱۹۰۷ به موقعیت یک اپوزیسیون تحمل شده دست یافت؛ (۲) به دلیل اینکه به گونه‌ای مرگبار از جنبش مردمی وحشت داشت. شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» در ترجمان خود از زبان «سیاسیون عالیقدر» به زبان ساده و قابل فهم به مفهوم زیر است:

«ملاکان! تصور نکنید قصد ما اینست که زندگی را برای شما غیرممکن کنیم. خیر، تنها کمی بالا بروید و برای ما بورژواها جا باز کنید [یک حزب علنی]، آنگاه ما پنج برابر «هشیارانه» تر، ماهرانه تر و «علمی» تر از تیموشکین ها و کشیشهای ساپلر از شما دفاع خواهیم کرد.» [۱۰]

نارودنیکهای [۱۱] خرده بورژوا به تقلید از کادتها شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» را اختیار کردند. در ماه اوت ۱۹۰۶ آقایان پشه خونوف و شرکاء از روسکویه بوگاتستوو فعالیت زیرزمینی را نفی کردند، «مبارزه برای یک حزب علنی» را اعلام کردند و شعارهای «زیرزمینی» را که به گونه‌ای پیگیر دمکراتیک اند از برنامه خود حذف نمودند. به لطف و راجی های فرمیستی آنان درباره یک «حزب وسیع و علنی» این ناآگاهان، همچنان که همه می توانند ببینند، بدون حزب و بدون تماس با توده‌ها مانده‌اند، در حالی که کادتها دیگر به چنین تماسهایی حتی فکر هم نمی کنند.

تنها از این راه، تنها با تحلیل وضع طبقات، با تحلیل تاریخ عمومی ضدانقلاب، درک ماهیت انحلال طلبی ممکن است. انحلال طلبان روشنفکران خرده بورژوا هستند که از طرف

---

\* در سمپوزیوم «مارکسیسم و انحلال طلبی»، واژه وخی حذف شده است و زیرنویس زیر آورده شده: « وخی کتاب جالبی است که چندین بار به چاپ رسیده است و تألیفی عالی از این ایده‌های لیبرالیسم ضدانقلابی است.» - ویراستار.

بورژوازی فرستاده شده‌اند تا بذر فساد لیبرالی را در میان کارگران بیافشانند. انحلال طلبان به مارکسیسم و دموکراسی خیانت می‌کنند. شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» برای آنها (همچنان که برای لیبرالها و نارودنیکها) تنها در خدمت استتار نفی گذشته و گسستن از طبقه کارگر است. این واقعیتی است که به وسیله انتخابات در مناطق کارگری برای دومای چهارم و به وسیله تاریخچه بنیانگذاری روزنامه کارگری پراودا به اثبات رسیده است. برای همه روشن است که تماس با توده‌ها تنها به وسیله آن کسانی حفظ شده است که گذشته را نفی نکرده‌اند و می‌دانند که چگونه از «کار علنی» و تمام «امکانات» متفرقه منحصرأ بر طبق اساس آن گذشته و به منظور تقویت، تحکیم و تکامل بخشیدن به آن استفاده کنند.

در دوره نظام سوم ژوئن، جز این نمی‌توانست باشد.

در مقاله بعد، ما «محدود ساختن» برنامه و تاکتیکها به وسیله انحلال طلبان (یعنی لیبرالها) را مورد بحث قرار خواهیم داد.

## ۵- شعار «مبارزه برای یک حزب علنی»

در مقاله قبل (پراودا شماره ۱۲۲) ما مفهوم عینی (یعنی مفهومی که به وسیله روابط طبقات تعیین می‌گردد) شعار «یک حزب علنی» یا «مبارزه برای یک حزب علنی» را بررسی کردیم. این شعار تکرار برده وار تاکتیکهای بورژوازی است و برای آنها به درستی بیانگر نفی انقلاب و یا بیانگر رفتار ضدانقلابی آنها است.

اجازه دهید بعضی تلاشها که مکرراً به وسیله انحلال طلبان برای دفاع از شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» انجام می‌گیرد را در نظر بگیریم. مایوسکی، سدوف، دان و همه نویسندگان لوچ می‌کوشند مرز حزب علنی را با کار یا فعالیت علنی مخدوش کنند. چنین گیج سری ای صراحتاً یک تصنع، یک شگرد و فریب دادن خواننده است.

نخست فعالیت قانونی سوسیال دمکراتیک در دوره ۱۳-۱۹۰۴ یک واقعیت است. یک حزب علنی عبارتی است که روشنفکران به منظور پوشاندن انکار انقلاب به کار می‌برند. دوم، حزب مکرراً انحلال طلبی، یعنی شعار یک حزب علنی را محکوم کرده است. اما حزب، نه تنها فعالیتهای علنی را محکوم نکرده است، بلکه برعکس کسانی را که در این نوع فعالیت اهمال یا آنرا نفی می‌کنند، محکوم کرده است. سوم، از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۷، فعالیتهای علنی در میان همه سوسیال دمکراتها تکامل ویژه‌ای یافت. اما حتی یک گرایش، حتی یک جناح سوسیال دمکراسی در آن زمان شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» را مطرح نداشت!

این یک واقعیت تاریخی است. آنها که مایلند انحلال طلبی را درک کنند باید به این واقعیت بیندیشند.

آیا نبود شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» در دوره ۷-۱۹۰۴ برای فعالیتهای قانونی مانعی ایجاد کرد؟ به هیچ وجه.

چرا چنین شعاری در آن زمان از میان سوسیال دمکراتها برنخاست؟ دقیقاً به دلیل اینکه در آن زمان ضدانقلاب خشن وجود نداشت تا بخشی از سوسیال دمکراتها را به اپورتونیسیم افراطی بکشاند. در آن زمان پیش از حد روشن بود که شعار «مبارزه برای یک حزب قانونی» یک عبارت اپورتونیستی، یک نفی فعالیت «زیرزمینی» است.

آقایان، بکوشید به معنی این دگرگونی تاریخی پی ببرید. طی دوره ۱۹۰۵، هنگامی که فعالیتهای علنی در حد عالی گسترش یافته بود، شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» مطرح نبود؛ طی

دوره ضدانقلاب، هنگامی که فعالیت‌های علنی کمتر گسترش یافته‌اند، بخشی از سوسیال دمکراتها (به دنبال بورژوازی) شعار نفی «زیرزمین» و شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» را اتخاذ کرده‌اند.

آیا معنی و مفهوم طبقاتی این دگرگونی هنوز روشن نیست؟

دست آخر، چهارمین و مهم‌ترین واقعیت. دو نوع فعالیت علنی در دو راستای کاملاً متضاد ممکن است (و دیده می‌شود) - یکی در دفاع از آنچه قدیمی است و بطور کامل در توافق با آنچه قدیمی است و به نمایندگی از شعارها و تاکتیک‌های آن؛ و دیگری علیه آنچه قدیمی است، به منظور نفی آن، کوچک شمردن نقش آن، شعارهای آن و جز اینها.

وجود این دو نوع فعالیت علنی، که از اساس متخاصم و آشتی ناپذیرند، مسلم‌ترین واقعیت تاریخی در دوره میان سالهای ۱۹۰۶ (کادتها و آقایان پشه خونوف و شرکاء) تا ۱۹۱۳ (لوچ، ناشازاریا) است. آیا می‌توان از لبخند زدن خودداری کرد هنگامی که از یک ساده لوح (یا از کسی که مدتی نقش یک ساده لوح را بازی می‌کند) می‌شنویم که می‌پرسد: اگر هر دو طرف به فعالیت‌های علنی ادامه می‌دهند دیگر چه چیز جای بحث دارد. آقای عزیز من، بحث بر سر این است که آیا این فعالیتها باید در راستای دفاع از «زیرزمین» و روح آن انجام گیرد، یا در راستای کوچک شمردن آن، علیه آن و مغایر با روح آن! بحث تنها - تنها! - بر سر این است که آیا این کار علنی مشخص با روح لیبرالی انجام می‌گیرد و یا با روح یک دمکراسی پیگیر. بحث «تنها» بر سر این است که آیا ممکن است خود را به کار قانونی محدود کرد - آقای استرووه لیبرال را بخاطر بیاورید که در سال ۱۹۰۲ خود را به آن محدود نکرد اما در سالهای ۱۳-۱۹۰۶ بطور کامل «خود را به آن محدود» کرده است!

انحلال طلبان ما در لوچ نمی‌توانند درک کنند که شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» به معنی بردن عقاید لیبرالی (استرووه) به میان کارگران است، عقایدی که به شعارهای «شبه مارکسیستی» آراسته شده‌اند.

و یا به عنوان نمونه به استدلال‌های خود هیئت تحریریه لوچ در پاسخ به آن (An) توجه کنید (شماره ۱۸۱):

«حزب سوسیال دمکرات به آن رفقای معدودی که واقعیت‌های زندگی آنها را به کار زیرزمینی وادار کرده است محدود نمی‌شود. اگر تمامی حزب به زیرزمین محدود می‌شد چند نفر عضو می‌داشت؟ دویست یا سیصد نفر؟ و آن هزاران اگر نه دهها هزار کارگری که عملاً بار کار سوسیال دمکراتیک را بر دوش دارند کجا می‌بودند؟»

برای هر کسی که می‌اندیشد، این استدلال به تنهایی برای تعیین هویت لیبرالی نویسندگان آن کافی است. نخست، آنها درباره «زیرزمین» تعمداً دروغ می‌گویند. فعالان زیرزمینی بسیار بیشتر از «صدها» نفرند. دوم، در سراسر جهان تعداد اعضای حزب در مقایسه با تعداد کارگرانی که کار سوسیال دمکراتیک را به انجام می‌رسانند، «محدود» است. به عنوان نمونه در آلمان تنها یک میلیون عضو حزب سوسیال دمکرات وجود دارد، در حالیکه تعداد آرایبی که برای سوسیال دمکراتها به صندوق ریخته می‌شود در حدود پنج میلیون است و پرولتاریا در حدود پانزده میلیون نفر است. نسبت اعضای حزب به تعداد سوسیال دمکراتها در کشورهای گوناگون به وسیله تفاوت‌های شرایط تاریخی این کشورها تعیین می‌گردد. سوم، ما هیچ چیز نداریم که بتواند جای «زیرزمین» ما را بگیرد. به این ترتیب لوچ در مقابله با حزب به کارگران غیرحزبی یا آنهایی که بیرون از حزب اند اشاره می‌کند. این شیوه معمول لیبرالی است که می‌کوشد توده‌ها را از پیشاهنگ خود که دارای آگاهی طبقاتی است جدا کند. لوچ رابطه بین

**حزب و طبقه** را درک نمی کند، همانطور که اکونومیستهای ۱۹۰۱-۱۸۹۵ نتوانستند آنرا درک کنند. چهارم، «کار سوسیال دمکراتیک» ما تنها هنگامی که با روح قدیمی و تحت شعارهای آن انجام می شود کار **سوسیال دمکراتیک** اصیل است.

استدلالاتی لوچ استدلالهای روشنفکران لیبرالی است که در بی میلی خود برای پیوستن به تشکیلات حزبی عملاً موجود، می کوشند با تحریک توده غیرحزبی، پراکنده و ناآگاه علیه این تشکیلات آنرا **نابود کنند**. لیبرالهای آلمانی نیز همین کار را می کنند. آنها می گویند از آنجا که «حزب» سوسیال دمکراتها «تنها» یک پانزدهم پرولتاریا را دربر می گیرد، آنها نماینده پرولتاریا نیستند!

استدلال رایج تری را که لوچ ارائه می کند در نظر بگیرید: «ما» «درست مانند اروپا» طرفدار یک حزب علنی هستیم. لیبرالها و انحلال طلبان قانون اساسی و حزب علنی ای «مانند اروپا» امروز می خواهند، اما مسیری را که اروپا طی کرد تا امروز به آنها برسد نمی خواهند.

کسوسکی، یک انحلال طلب و بوندیست، در لوچ به ما می آموزد تا از نمونه اتریشها پیروی کنیم. اما او فراموش می کند که اتریشها از ۱۸۶۷ یک قانون اساسی داشته‌اند و بدون دو چیز امکان داشتن این قانون اساسی برایشان وجود نداشت، (۱) جنبش ۱۸۴۸؛ (۲) بحران عمیق سیاسی سالهای ۶۶-۱۸۵۹، یعنی هنگامی که **ضعف طبقه کارگر** به بیسمارک و شرکاء اجازه داد به وسیله «انقلاب از بالا»ی مشهور، خود را [از خطر] **برهانند**. از اندرزهای کسوسکی، دان، لارین و همه نویسندگان لوچ چه نتیجه‌ای می توان گرفت؟ تنها اینکه آنها می کوشند بحران ما را با روح «انقلاب از بالا» و نه با روحی دیگر حل کنند! اما این کار آنها دقیقاً همان «کار» یک حزب کارگران استولیبین [۱۲] است.

فرقی ندارد که به کجا بنگریم - انحلال طلبان را می بینیم که هم مارکسیسم و هم دمکراسی را نفی می کنند.

در مقاله بعد استدلالهای آنها درباره نیاز به تعدیل در شعارهای سوسیال دمکراتیک ما مورد بررسی تفصیلی قرار می گیرد.

## ۶

اکنون باید تعدیل شعارهای مارکسیستی به وسیله انحلال طلبان را مورد بررسی قرار دهیم. برای این منظور بهترین کار آنست که مصوبات کنفرانس ماه اوت آنها را در نظر بگیریم، اما به دلایل روشن این مصوبات را تنها در مطبوعاتی که خارج از کشور منتشر می شوند می توان تحلیل کرد. در اینجا ما مجبوریم از لوچ شماره ۱۰۸ (۱۹۴) نقل کنیم. ال.اس. [۱۳] در مقاله‌اش با دقتی قابل ملاحظه تمامی جوهر و روح انحلال طلبی را توضیح داد. آقای ال.اس. چنین می نویسد:

«مورائف نماینده، تاکنون فقط سه تقاضای جزئی را قبول کرده است و همانطور که می دانید این اجزاء سه گانه، ارکان پلاتفرم انتخاباتی لنینیستها بودند: دمکراتیزه کردن کامل نظام حکومتی، هشت ساعت کار در روز و انتقال زمین به دهقانان. پراودا نیز همین نقطه نظر را حفظ می کند. با این همه، ما، همانند تمامی سوسیال دمکراسی اروپایی [بخوانید - «ما، و نیز میلیوکف که به ما اطمینان می دهد، شکر خدا، یک قانون اساسی داریم»]، در این خواستهای سه گانه یک شیوه تهییج را می بینیم که تنها اگر مبارزه هر روزه توده‌های کارگر را به حساب آورد می تواند قرین موفقیت گردد. ما فکر می کنیم تنها آن چیزهایی را که، از یکسو در تکامل

بیشتر جنبش طبقه کارگر اهمیت بنیادی دارند، و از سوی دیگر ممکن است برای توده‌ها فوریت پیدا کنند، تنها چنین چیزهایی را باید بمثابة خواستهای جزئی عنوان کرد و سوسیال دمکراتها باید توجه خود را در حال حاضر بر آنها متمرکز نمایند. از سه خواستی که پراودا مطرح ساخت، تنها یکی - هشت ساعت کار در روز - می تواند نقشی در مبارزه هر روزه کارگران داشته باشد و چنین نقشی را بازی می کند. دو خواسته دیگر ممکن است در حال حاضر موضوعاتی برای ترویج باشند نه برای تهییج. درباره تفاوت بین ترویج و تهییج، رجوع کنید به صفحات درخشان جزوه «مبارزه علیه قحطی» نوشته پلخانف [ال.اس. به اشتباه بر این در می کوبد؛ برای او بخاطر آوردن بحث پلخانف با اکونومیستها، که او مقلد آنان است، در سالهای ۱۸۹۹-۱۹۰۲ «دردناک» است!].»

«جدا از هشت ساعت کار در روز، خواسته حق گردهم آیی، حق تشکیل هر نوع تشکیلات همراه با آزادی تجمع و آزادی بیان، خواه شفاهی و خواه انتشاراتی، خواسته جزئی است که نیازهای جنبش طبقه کارگر و نیز تمامی جریان زندگی روسی آنرا مطرح می سازند.» تاکتیکهای انحلال طلبان را می بینید؛ آنچه ال.اس. با کلمات «دمکراتیزه کردن کامل و جز آن» توصیف می کند و آنچه او «انتقال زمین به دهقانان» می نامد، همانطور که می بینید «برای توده‌ها فوریت» ندارد، «نیازهای جنبش طبقه کارگر» و «تمامی جریان زندگی روسی آنها را مطرح» نمی سازند! این استدلالها چقدر قدیمی اند و چقدر آشنا هستند برای کسانی که تاریخ پراتیک مارکسیستی در روسیه، سالهای متمادی مبارزه آن علیه اکونومیستهایی که وظایف دمکراسی را انکار می کردند، به خاطر می آورند! لوچ نظرات پروکوپوویچ و کوسکوا را، که در آن روزها می کوشیدند کارگران را به مسیر لیبرالی بکشند، با چه استعدادی تقلید می کند! اما اجازه دهید استدلالهای لوچ را دقیق تر بررسی کنیم. از دیدگاه عقل سلیم این استدلالها دیوانگی محض اند. آیا کسی با عقل سالم واقعا می تواند مدعی شود که خواست «دهقانی» نقل شده در بالا (یعنی خواستی که به سود دهقانان مطرح شده است) «برای توده‌ها فوریت» ندارد و «نیازهای جنبش طبقه کارگر و تمامی جریان زندگی روسی آنرا مطرح» نمی سازد؟ این نه تنها حقیقت ندارد بلکه آشکارا بی معنی است. تمام تاریخ قرن نوزده روسیه، تمام «جریان زندگی روسی» این مسئله را به وجود آورد، به آن فوریت داد، حتی بالاترین فوریت؛ این امر در تمامی جریان قانون گذاری روسیه بازتاب یافته است. لوچ چگونه توانسته است به چنین خلاف حقیقت حیرت انگیزی برسد؟

لوچ ناگزیر بوده است زیرا در انقیاد سیاست لیبرالی است و لیبرالها هنگامی که خواست دهقانی را مردود می شمارند (یا مانند لوچ کنار می گذارند) با خویشتن صادقند. بورژوازی لیبرال چنین می کند، زیرا موضع طبقاتی اش او را مجبور می کند که برای ملاکان خوش رقصی کند و رو در روی جنبش مردم بایستد.

لوچ ایده‌های ملاکان لیبرال را نزد کارگران می آورد و به دهقانان دمکرات خیانت می ورزد. از این بیش. آیا ممکن است که تنها حق تشکیل اتحادیه‌ها «فوریت» داشته باشد؟ تخطی ناپذیر بودن حقوق فردی چطور؟ یا الغای استبداد و ستمگری، انتخابات، حق رأی، یک مجلس و غیره؟ هر کارگر با سواد، هر کسی که گذشته نزدیک را به خاطر می آورد، به خوبی می داند که تمام اینها فوریت دارند. در هزارها مقاله و سخنرانی همه لیبرالها می پذیرند که همه اینها فوریت دارند. پس چرا لوچ تنها یکی از این آزادیها را دارای فوریت اعلام کرد، هر چند یکی از مهم ترین آنها را، در حالی که شرایط بنیادی آزادی سیاسی، دمکراسی و نظام مبتنی بر

قانون اساسی حذف شدند، کنار گذاشته شدند، به آرشیوهای «ترویجی» سپرده شدند و از موضوع تبلیغات حذف گردیدند؟

دلیل و تنها دلیل آنست که لوچ آنچه را که برای لیبرالها قابل قبول نیست نمی پذیرد. از نقطه نظر فوریت داشتن برای توده‌ها و نیازهای جنبش طبقه کارگر و جریان زندگی روسی، هیچ تفاوتی بین سه خواست مورانف و پراودا (یا به بیان کوتاه خواستهای مارکسیستهای ثابت قدم) وجود ندارد. خواستهای طبقه کارگر و دهقانان و یا خواستهای عمومی سیاسی برای توده‌ها از فوریتی یکسان برخوردارند، به یکسان توسط نیازهای جنبش طبقه کارگر و «تمامی جریان زندگی روسی» برجسته می گردند. هر سه خواست به هم شبیه‌اند زیرا خواستهای جزئی هستند که برای پرستنده اعتدال و دقت عزیزند؛ آنها در مقایسه با هدفهای نهایی «جزئی» اند، اما در مقایسه، به عنوان نمونه، با «اروپا» بطور کلی در سطح بسیار بالایی قرار دارند.

پس چرا لوچ هشت ساعت کار در روز را می پذیرد و بقیه را طرد می کند؟ چرا به جای کارگران به این نتیجه می رسد که هشت ساعت کار در روز در مبارزه هر روزه ایشان «نقشی ایفا می کند» در حالی که خواستهای عمومی سیاسی و خواستهای دهقانی چنین نقشی را ندارند؟ واقعیتها نشان می دهند که از یک سو کارگران در مبارزه هر روزه خود خواستهای عمومی سیاسی و نیز خواستهای دهقانان را پیش می کشند - و، از سوی دیگر، آنها اغلب برای کاهش محدودتری در ساعات کار روزانه می جنگند.

پس مسئله در کجاست؟

مسئله در رفرمیسم لوچ است، که طبق معمول تنگ نظری لیبرالی خود را به «توده‌ها» به «جریان تاریخ» و جز آن نسبت می دهد.

رفرمیسم، بطور کلی، به این معنی است که مردم خود را به تهییج برای تغییراتی محدود می کنند که مستلزم از میان برداشتن بنیادهای اصلی طبقه حاکم قدیمی نیستند، تغییراتی که با حفظ این بنیادها سازگارند. هشت ساعت کار در روز با حفظ قدرت سرمایه سازگار است. لیبرالهای روسی، به منظور جلب کارگران، خود آماده‌اند که از این خواست جانبداری کنند («تا سر حد امکان»). خواستهایی که لوچ مایل نیست بر اساس آنها دست به «تهییج» بزند با حفظ بنیادهای دوره قبل از سرمایه داری، دوره سرواژ، ناسازگارند.

لوچ دقیقاً آنچه را که برای لیبرالها پذیرفتنی نیست از کار تهییجی حذف می کند، زیرا لیبرالها خواستار الغای قدرت ملاکان نیستند، بلکه تنها مایلند در قدرت و امتیازهای آنان شریک شوند. لوچ دقیقاً آنچه را که با نقطه نظر رفرمیسم ناسازگار است حذف می کند. مسئله در اینجا است!

نه مورانف، نه پراودا، و نه هیچ یک از مارکسیستها خواستهای جزئی را طرد نمی کنند. چنین کاری بی معنی است. به عنوان نمونه، بیمه را در نظر بگیرید. آنچه ما طرد می کنیم فریب دادن مردم با یاهو گویی درباره خواسته‌های جزئی و با رفرمیسم است. ما رفرمیسم لیبرالی را در روسیه امروز بمثابه چیزی اتوپیایی، خودخواهانه، دروغین و بمثابه چیزی مبتنی بر توهمات مربوط به قانون اساسی و سرشار از روح نوکرمنشی نسبت به ملاکان، طرد می کنیم. این نکته‌ای است که لوچ می کوشد با عباراتی درباره «خواستهای جزئی» بطور کلی مخدوش و پنهان کند، اگر چه خود می پذیرد که نه مورانف و نه پراودا «خواستهای جزئی» مشخصی را طرد نمی کنند.

لوچ شعارهای مارکسیستی را تعدیل می کند، می کوشد آنها را با معیار تنگ، رفرمیستی و لیبرالی بسنجد و از این طریق ایده‌های بورژوایی را در میان کارگران می گسترده.



مبارزه‌ای که مارکسیستها علیه انحلال طلبان به آن دست یازیده‌اند چیزی نیست مگر تجلی مبارزه‌ای که کارگران پیشرو علیه بورژوازی لیبرال به منظور تأثیر گذاردن بر توده‌های مردم، برای روشنگری و آموزش سیاسی آنها انجام می‌دهند.

پراودا، شماره‌های ۸۰، ۹۵، ۱۱۰،  
۱۲۲، ۱۲۴ و ۱۲۶، ۱۲ و ۲۶ آوریل  
۱۵، ۲۹، ۳۱ مه و ۲ ژوئن ۱۹۱۳  
امضاء: و. ای.  
مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

## توضیحات

۱- پراودا (حقیقت) – یک روزنامه بلشویکی که در سن پترزبورگ به شکل قانونی منتشر می‌شد و به ابتکار کارگران سن پترزبورگ در آوریل ۱۹۱۲ پایه‌گذاری شده بود. یک روزنامه توده کارگران بود و انتشار آن با کمکهای مالی ای که به وسیله خود کارگران جمع آوری می‌شد امکان می‌یافت. لنین که در آن زمان در خارجه به سر می‌برد، پراودا را هدایت می‌کرد، تقریباً بطور روزانه برای آن مطلب می‌نوشت و بهترین نیروهای دست به قلم حزب را به نوشتن برای آن وا می‌داشت.

پراودا دائماً از طرف پلیس زیر فشار بود – در مدت دو سال و سه ماه حکومت تزاری این روزنامه را هشت بار تعطیل کرد، اما این روزنامه تحت عناوین گوناگون منتشر شد: رابوچایا پراودا (حقیقت کارگران)، سه ورنایا پراودا (حقیقت شمالی)، پراودا ترودا (حقیقت کار)، زاپراودو (برای حقیقت)، پرولتارسکایا پراودا (حقیقت پرولتاری)، پوت پراودی (راه حقیقت)، رابوچی (کارگر)، تردوایا پراودا (حقیقت زحمتکشان). در ۸(۲۱) ژوئیه ۱۹۱۴ این روزنامه توقیف شد. انتشار پراودا تا پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ از سر گرفته نشد. پس از انقلاب از ۵(۱۸) مارس به عنوان ارگان مرکزی ح.س.د.ک.ر. منتشر شد. در ۵(۱۸) ژوئیه ۱۹۱۷ دفاتر هیئت تحریریه به وسیله قزاقها و کادتهای ارتش مورد تهاجم و تخریب قرار گرفت. به دلیل فشار دولت موقت این روزنامه مکرراً مجبور به تعویض نام خود شد. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر)، تحت عنوان قدیمی خود منتشر شد.

۲- اشاره به پیش نویس برنامه منشویکی حزب است که در کنگره چهارم (وحدت) ح.س.د.ک.ر. با اکثریت ۶۲ رأی موافق در مقابل ۴۲ رأی مخالف و ۷ رأی ممتنع تصویب شد. لنین در آثار خود «گزارش درباره کنگره وحدت ح.س.د.ک.ر.» و «برنامه ارضی سوسیال دمکراسی در نخستین انقلاب روسیه ۷-۱۹۰۵» به انتقاد از این برنامه پرداخت.

۳- منشویکهای حزبی – گروه کوچکی از منشویکها به رهبری پلخانف که از منشویکهای انحلال طلب جدا شدند و به مقابله با انحلال طلبی در دوره ۱۲-۱۹۰۸ پرداختند.

۴- لنین از مصوبه جلسه همگانی کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. در ژانویه ۱۹۱۰ تحت عنوان «جریان اوضاع در حزب» که انحلال طلبی و اتزوویسم را محکوم می‌ساخت نقل می‌کند.

۵- اشاره به بیانیه‌ای است که از طرف ل. تروتسکی و نمایندگان حزب سوسیال دمکرات لهستان و لتوانی و حزب سوسیال دمکرات لتونی به جلسه همگانی در ۱۹۱۰ ارائه شد. متن

کامل این بیانیه در صفحه ۵۳ جلد ۱۹ مجموعه آثار لنین (مقاله «یادداشت‌های یک روزنامه نگار») آمده است.

۶- **وژرژدنیه Vozrozhdeniye (احیاء)** - نشریه قانونی که توسط منشویک‌های انحلال طلب از دسامبر ۱۹۰۸ تا ژوئیه ۱۹۱۰ در مسکو منتشر می شد.

۷- **نوسکی گولوس Nevsky Golos (صدای نو)** - روزنامه قانونی که توسط منشویک‌های انحلال طلب از ماه مه تا اوت ۱۹۱۲ در سن پترزبورگ منتشر می شد.

۸- **ازووبژدنیه Osvobozhdeniye (رهایی)** - یک مجله دو هفته‌گی بورژوا - لیبرال که در دوره ۷-۱۹۰۲ تحت سردبیری استرووه در خارجه منتشر می شد.

۹- لنین به قانونی اشاره دارد که در تاریخ ۱۱ (۲۴) دسامبر ۱۹۰۵ در خصوص تشکیل دوما «قانون گذار» دولتی اعلام شد؛ این قانون توسط حکومت تزاری در زمانی که قیام مسکو در اوج خود بود اعلام شد. اولین دوما انتخاب شده تحت این قانون، اکثریتی کادتی داشت.

۱۰- منظور لنین از «کشیشهای ساپلر» روحانیون ارتدکسی است که تحت هدایت ساپلر مرتجع، عامل شورای کلیسایی به شرکت فعال در انتخابات دوما چهارم کشیده شدند تا از انتخاب نمایندگان تابع تزار اطمینان حاصل کنند.

۱۱- **نارودنیکها** - حامیان نارودنیسم، گرایش خرده بورژوایی در جنبش انقلابی روسیه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم. نارودنیکها برای الغاء استبداد و انتقال زمین به دهقانان مبارزه می کردند. آنها منکر این بودند که طبق قوانین سرمایه داری، روابط سرمایه دارانه و پرولتاریا در روسیه رشد می کنند و از این رو دهقانان را نیروی اصلی انقلابی می شمردند. آنها کمون روستایی را شکل جنبی سوسیالیسم می پنداشتند و از این رو راهی روستاها می شدند تا دهقانان را علیه استبداد برانگیزند. نارودنیکها از پیش فرضی اشتباه درباره نقش مبارزه طبقاتی در تاریخ حرکت می کردند و باور داشتند که تاریخ توسط قهرمانانی که توده‌ها به صورت منفعل به دنبالشان روانند ساخته می شود. نارودنیکها تاکتیکهای تروریستی را در مبارزه شان علیه تزاریسیم بکار گرفتند.

در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم سیاست سازشکارانه‌ای را نسبت به تزاریسیم در پیش گرفتند، آغاز به مبارزه در جهت منافع کولاکها نمودند و مبارزه سرسختانه‌ای علیه مارکسیسم به پیش بردند.

۱۲- **استولیپین Stolypin** - وزیر کشور و رئیس هیئت وزیران از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱. نام او با سرکوب انقلاب ۷-۱۹۰۵ روسیه و دوره ارتجاع سیاسی خشن پس از آن گره خورده است.

**حزب کارگران استولیپین** - نامی است که توسط کارگران روس به منشویک‌های انحلال طلب داده شده بود که خود را با رژیم استولیپین وفق داده و به بهای انکار برنامه و تاکتیکهای ح.س.د.ک.ر. سعی کردند که تأییدیه حکومت تزاری را برای تأسیس حزبی علنی و قانونی که ظاهراً حزب طبقه کارگر بود به دست آورند.

۱۳- **ال. اس. (ل. سدوف) L. Sedov** - نام مستعار انحلال طلب منشویک ب.ا. گینسبورگ.

## مبارزه برای مارکسیسم

اخيراً دربارهٔ جمع آوری کمکهای مالی توسط کارگران سن پترزبورگ برای مطبوعات طبقهٔ کارگر بحث زنده‌ای در مطبوعات درگرفته است. باید اذعان داشت که جدی‌ترین و تفصیلی‌ترین بحث دربارهٔ این مسئله ضروری است، زیرا از نقطه نظر اصول سیاسی از اهمیت عظیمی برخوردار است.

وضع به چه گونه است؟ انحلال طلبان (نوایا رابوچایا گازتا) بر تقسیم مساوی پول جمع آوری شده اصرار می‌ورزند. مارکسیستها (سه ورنایا پراودا) خواهان تقسیم آن بنابر خواست کارگرانی هستند که پول می‌دهند. کارگران باید با بحث دربارهٔ گرایش‌هایی که هر روزنامه دارد، خود تصمیم بگیرند که برای کدامیک کمک کرده‌اند.

قطعنامهٔ بیست و دو نفر طرفدار انحلال طلبان در ویبورگ، که اولین سند دربارهٔ این مسئله است، صرفاً می‌گفت (رجوع کنید به نوایا رابوچایا گازتا شماره ۲، ۹ اوت): «کمکهای مالی به روزنامه‌های طبقهٔ کارگر را بر اساس برابری بگیرید». سپس قطعنامه‌های کارگران برخی از کارخانجات نوبل و کارخانجات پوتیلوف (همانجا، شماره‌های ۶، ۸، ۹، ۱۰) از تقسیم کمکهای مالی به سه بخش مساوی حمایت کردند و عملاً آنرا انجام دادند - یک بخش برای مارکسیستها، یک بخش برای انحلال طلبان و یک بخش برای نارودنیکها. هیئت تحریریهٔ نوایا رابوچایا گازتا بطور ضمنی این عمل را تأیید کردند و در مقاله‌ای به قلم گ.ر. [۱] (شماره ۹) از آن دفاع نمودند.

سه ورنایا پراودا، برعکس، نشان داد که تقسیم مساوی شیوهٔ نادرستی است و شیوه‌ای است که با هدفها و مقاصد مارکسیسم نمی‌خواند. ما تکرار می‌کنیم که هر کارگر دارای آگاهی طبقاتی باید این مسئله را به دقت و کاملاً بطور مستقل مطالعه کند.

استدلالتهایی که به طرفداری از تقسیم مساوی وجود دارد کدامند؟ ارجاع داده می‌شویم به «شعار مقدس کارگران مارکسیست - کارگران تمام کشورها، متحد شوید!».

این سؤال مطرح می‌شود - آیا این شعار خواهان اتحاد کارگران مارکسیست که ممکن است عضو یک حزب مارکسیستی باشند، با آن کارگرانی است که از احزاب بورژوایی حمایت می‌کنند؟ هر کارگری که قدری به این بیاندیشد خواهد پذیرفت که این شعار خواهان چنین چیزی نیست.

در تمام کشورها، حتی در پیشرفته‌ترین آنها، کارگرانی وجود دارند که از احزاب بورژوایی حمایت می‌کنند - در بریتانیا طرفدار لیبرالها، در فرانسه طرفدار سوسیالیستهای رادیکال، در آلمان طرفدار کاتولیکها و حزب لیبرالی «مردم»، در ایتالیا طرفدار حزب رفرم (خرده بورژوازی) و در کشور همسایه لهستان طرفدار خرده بورژواهای P.S.P. (حزب سوسیالیست لهستان) هستند.

این شعار بزرگ، کارگران را فرا می‌خواند تا در یک حزب پرولتری و مستقل طبقاتی متحد شوند و هیچ‌یک از احزابی که در بالا نامبرده شد پرولتری نیستند.

اصل بنیادی نارودنیکهای ما را در نظر بگیرید. از نقطه نظر نارودنیک، الغای مالکیت خصوصی بر زمین و تقسیم مساوی آن سوسیالیسم یا «سوسیالیزه کردن» است، اما این نقطه نظر اشتباه و بورژوایی است. مدتها پیش مارکس نشان داد که اقتصاددانان بورژوایی که

جسارت بیشتری دارند، می توانند خواهان الغای مالکیت خصوصی بر زمین باشند و آن را مطالبه می کنند [۲]. این یک رفرم بورژوازی است که حوزه عمل سرمایه داری را وسعت می بخشد. ما از دهقانان بمثابه دموکراتهای بورژوا در مبارزه شان برای زمین و آزادی علیه زمینداران فئودال ماب حمایت می کنیم.

با این همه، وحدت بین یک تشکیلات پرولتری کارگران مزدبگیر و دموکراتهای دهقانی خرده بورژوا تخطی آشکار از شعار بزرگ مارکسیستی است. تلاش برای چنین وحدتی صدمه بزرگی به جنبش طبقه کارگر می زند و همواره به یک اضمحلال سریع می انجامد.

تاریخ روسیه (در سالهای ۱۹۰۵، ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷) نشان داده است که حمایت طبقاتی و توده‌ای از نارودنیکها جز از طرف جناح چپ دهقانان وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد.

بنابراین انحلال طلبان و کارگرانی که از آنها پیروی می کنند از مارکسیسم عقب نشسته‌اند، راه طبقه را ترک کرده‌اند و در راه وحدت غیرحزبی بین کارگران مزدبگیر و یک حزب خرده بورژوازی گام نهاده‌اند. زیرا به واقع این یک اتحاد غیرحزبی است هنگامی که به کارگر گفته می شود: سعی نکن بفهمی حزب پرولتری کدام است و حزب خرده بورژوازی کدام، یکسان به هر دو کمک کن!

گ.ر. در نوایا رابوچایا گازتا شماره ۹ نوشت: «توده‌ها نمی توانند به ریشه قضایا پی ببرند». دقیقاً به این دلیل است که به یک روزنامه قدیمی و امتحان شده نیاز داریم تا آگاهی سیاسی توده‌هایی را که «نمی توانند به ریشه قضایا پی ببرند» ارتقاء دهد و به آنها کمک کند به ریشه قضایا پی ببرند و آنرا درک کنند.

اشاره گ.ر. و نویسندگان مشابهی که با وحدت مارکسیستی متشکل مقابله می کنند (اما هرگز مسئله وحدت دو حزب را مطرح نمی کنند!) - اشاره آنها به «توده‌هایی که نمی توانند به ریشه قضایا پی ببرند» چیزی نیست مگر موعظه گرایشهای غیرحزبی، عقب نشستن از مارکسیسم، پیگیری مزورانه نظرات و سیاستهای خرده بورژوازی.

با چنین سیاستی است که انحلال طلبان نام خود را تصدیق می کنند، یعنی آنها تشکیلات مارکسیستی را ترک کرده‌اند و نابودکنندگان آنند.

استدلال دیگر (رجوع کنید به مقاله گ.ر. و بحث هیئت تحریریه نوایا رابوچایا گازتا در شماره ۶) اینست که کمکهای مالی ای که منطبق با گرایشهای سیاسی گرفته شود در «مخالفت یکپارچه با ارتجاعیون» که روزنامه‌های کارگری را مورد آزار قرار می دهند اخلال ایجاد می کند.

---

\* نحوه واکنش برخی کارگران به موعظه غیراصولی انحلال طلبان را همچنین می توان از قطعنامه زیر که در شماره ۲۱ نوایا رابوچایا گازتا منتشر شد مورد داوری قرار داد.

«ما این تصمیم [تقسیم مساوی کمکهای مالی بین سه روزنامه] را ضروری و تنها تصمیم عادلانه می دانیم؛ نخست، به دلیل آنکه هر سه روزنامه، بمثابه روزنامه‌های کارگری به یکسان در معرض مجازات و آزار قرار دارند، و دوم، اکثریت بزرگ کارگران، هم در اینجا و هم در دیگر نقاط کشور، بطور کامل ویژگیهای گرایشهای مختلف حزبی را درک نکرده‌اند و نمی توانند با آگاهی کامل خود را به یکی از آنها پیوند دهند، بلکه به یکسان از همه آنها هواداری می کنند.»

روزنامه انحلال طلبان هرگز نکوشیده است برای خوانندگان خود توضیح دهد، هرگز به آنها فرصت نداده است که دریابند آیا می توان یک روزنامه نارودنیک را روزنامه طبقه کارگر تلقی کرد، و آیا باید آنرا با یک روزنامه مارکسیستی یا حتی انحلال طلب اشتباه گرفت. نوایا رابوچایا گازتا ترجیح می دهد به آنچه «ابتدایی» است بچسبد، و تا زمانی که بتواند «موی دماغ» مارکسیستها باشد در پی کسانی که درک نمی کنند گام بردارد.

هنگامی که یک کارگر آگاه در امور سیاسی در این باره بیاندهد متوجه خواهد شد که این همان استدلالهای قدیمی لیبرالی دربارهٔ اخلال در «یکپارچگی علیه ارتجاع» به وسیلهٔ جدایی دمکراتها از لیبرالها است. این یک استدلال بورژوایی و کاملاً اشتباه است.

توده‌های غیرحزبی که به قول گ.ر. «نمی‌توانند به ریشهٔ قضایای پی ببرند» به طرز عالی از نمونه‌ها می‌آموزند. کسی که هنوز نادان است و آگاهی سیاسی ندارد، کسی که نمی‌تواند فکر کند یا بیش از آن تنبل است که بیندیشد و «به ریشهٔ قضایای پی ببرد» دست تکان خواهد داد و خواهد گفت: «من هم اعتراض می‌کنم، به همه سهم برابر بدهید». اما کسی که شروع کند به فکر کردن و «پی بردن به ریشهٔ قضایا» برای شنیدن بحث دربارهٔ پلاتفرمها، برای شنیدن دفاع از نظرات هر گرایش نیز خواهد رفت و با شنیدن از آنهایی که آگاهی سیاسی بیشتر دارند، خود به تدریج خواهد آموخت، و بی‌تفاوتی او و هواداری وسیع او از همه، به یک بینش مشخص و اندیشمندانه دربارهٔ روزنامه‌ها تغییر خواهد کرد.

انحلال طلبان همهٔ این حقایق ابتدایی را فراموش کرده‌اند که «هر کارگر باید بداند و به خاطر بسپارد». آنها با طرح خود برای «تقسیم مساوی» ثابت کرده‌اند که به درستی بمثابةٔ محمل روح غیرحزبی، بمثابةٔ مرتدان از مارکسیسم و مبلغان «نفوذ بورژوایی بر پرولتاریا» تلقی می‌شوند (رجوع کنید به مصوبهٔ به اتفاق آراء مارکسیستها در ژانویهٔ ۱۹۱۰).

تشکیلات مارکسیستی با برنامهٔ مشترک، تاکتیکهای مشترک، تصمیمهای مشترک دربارهٔ طرز برخورد به ارتجاع، سرمایه‌داران، بورژوا دمکراتها (نارودنیکها) و جز آن، کارگران دارای آگاهی سیاسی را متحد می‌سازد. تمام این تصمیمات مشترک – از جمله تصمیمات ۱۹۰۸، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ دربارهٔ پوچی و زیانباری رفرمیسم – از طرف مارکسیستها حمایت می‌شوند و بطور پیگیر به وسیلهٔ آنها به اجرا گذاشته می‌شوند.

بحثها (گفتگوها، مناظره‌ها، مجادله‌ها) دربارهٔ احزاب و دربارهٔ تاکتیکهای مشترک ضروری اند؛ بدون این بحثها توده‌ها متفرق اند؛ بدون این بحثها تصمیمهای مشترک غیرممکن است و از این رو وحدت عمل نیز غیرممکن است. بدون این بحثها تشکیلات مارکسیستی آن کارگرانی «که می‌توانند به ریشهٔ قضایای پی ببرند» متلاشی می‌شود و از این طریق نفوذ بورژوازی بر ناآگاهان تسهیل می‌شود.

در تبلیغ برای کمکهای مالی مطابق با گرایشهای سیاسی، کمکهای مالی به همراه بحث دربارهٔ پلاتفرمها، بهترین کارگران سن پترزبورگ برای مارکسیسم و علیه علمداران روحیهٔ غیرحزبی مبارزه می‌کنند.

ما اطمینان داریم که کارگران همواره و همه جا تمام تلاشهای خود را تنها در راستای حمایت از شیوهٔ مارکسیستی کمکهای مالی و بحثهایی که به توده‌ها آموزش می‌دهد به کار می‌گیرند.

سه ورنایا پراودا، شمارهٔ ۲۷

۳ سپتامبر ۱۹۱۳

امضاء: و. ایلین

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

توضیحات

۲- کارل مارکس، «تئوری‌هایی درباره ارزش اضافی»  
(Theorien über den Mehrwert. 2. Teil. Dietz Verlag, Berlin, 1959, S. 36)

( قسمتی از مقاله « یادداشت‌های یک روزنامه نگار » )

## روشنفکران غیرحزبی علیه مارکسیسم

ویراستاران نوایا رابوچایا گازتا به دفاع از تبلیغ غیرحزبی تقسیم مساوی اعانات بین انحلال طلبان، نارودنیکها و مارکسیستها برخاسته‌اند.

وقتی که به آنها تذکر داده شد که چنین تقسیمی روشی کاملا غیراصولی است که بنیانهای برخورد مارکسیسم به گرایش‌های خرده بورژوازی را بی اعتبار می سازد، ویراستاران نمی دانستند در جواب چه بگویند و سعی کردند با یک شوخی از آن بگذرند. آنها گفتند ما چیزی درباره «سیستم مارکسیستی اعانات» نمی دانیم.

مرتدین می خواهند درباره تصمیمات قدیمی ما «لطیفه‌های دلپذیر» بسازند. لیکن کارگران، درباره چنین مسئله‌ای اجازه هیچگونه لطیفه پردازی نخواهند داد.

همان شماره بیست و سوم نوایا رابوچایا گازتا به ما اطلاع می دهد که نظرات انحلال طلبان، دو گروه از کارگران را در روسیه جلب کرده است - گروهی از کارگران چاپ در شهر دوینسک و گروهی دیگر در کارخانه نمیرف - کلودکین در مسکو. این گروهها اعانات خود را بطور مساوی بین انحلال طلبان، نارودنیکها و مارکسیستها تقسیم کردند.

بگذار روشنفکران مرتد با خنده از مسئله بگذرند؛ لیکن کارگران باید درباره آن تصمیم بگیرند و خواهند گرفت.

تبلیغ تقسیم مساوی اعانات، به معنی تبلیغ غیرحزبی بودن و اشتباه گرفتن (یا برابر دانستن) روزنامه‌های حاوی نظرات طبقه کارگر با روزنامه‌های خرده بورژوازی، روزنامه‌های نارودنیکها است.

«لطیفه پردازان»، آنها که برای روزنامه انحلال طلب مطلب می نویسند، نمی توانند هیچ مخالفتی با این حقیقت ابتدایی بکنند، اگر چه لطیفه‌ها و خنده‌های استهزاء آمیزشان احتمالا تحسین عموم بورژواها را برانگیزند.

شخصی که در میان کارگران با یک شکست کامل مواجه شده، اغلب خود را با تحسینی که از جانب بورژوازی به دلیل به مسخره گرفتن اندیشه راه حل منطقی مارکسیستی برای مسائل عملی جاری ابراز می شود، تسلی می دهد.

انحلال طلبان تسلی یافته‌اند - آنان در گردهم آیی فلزکاران متحمل یک شکست کامل شدند. انحلال طلبان در هر جلسه سردمداران بورژوا، در مقابل لطیفه‌های دلپذیری که در جهت ضدیت با موضعی که روزنامه کارگران دارد می سرایند، لبخندهای دلپذیر جایزه می گیرند.

بگذار هر کس هر چه می خواهد داشته باشد. بگذار انحلال طلبان خود را با موفقیت‌هایشان در میان بورژوازی تسلی دهند. لیکن کارگران این حقیقت مسلم را برای توده‌ها توضیح خواهند داد که تبلیغ تقسیم مساوی اعانات کارگران، [به معنی] تبلیغ غیرحزبی بودن، تبلیغ یکی انگاشتن

روزنامه مارکسیستی پرولتاریا با یک روزنامه روشنفکری و خرده بورژوایی مانند روزنامه نارودنیکها است.

پراودا ترودا شماره ۳  
۱۳ سپتامبر ۱۹۱۳  
امضاء: ن.ک.

## مارکسیسم و رفرمیسم

بر خلاف آنارشیستها، مارکسیستها مبارزه برای اصلاحات یعنی برای اقداماتی که باعث بهبود شرایط توده زحمتکش بدون انهدام قدرت طبقه حاکمه می شود را قبول می کنند. ولی در همان زمان مارکسیستها دست به قطعی ترین مبارزه بر علیه رفرمیستها [اصلاح طلبان] که، بطور مستقیم یا غیرمستقیم، اهداف و تلاشهای طبقه کارگر را در حوزه کسب اصلاحات محدود می سازند، می زنند. رفرمیسم عبارت است از فریب بورژوائی کارگرانی که علیرغم پیشرفتهای جزئی، تا زمانی که سلطه سرمایه پا برجا است، به صورت بردگان مزدی باقی خواهند ماند.

بورژوازی لیبرال اصلاحات را با یک دست اهداء کرده و همیشه با دست دیگرش آنها را پس می گیرد، آنها را تا حد صفر کاهش می دهد و از آنها برای به اسارت درآوردن کارگران، تقسیم آنها به گروههای جداگانه و جاودانی ساختن بردگی مزدی استفاده می کند. به این دلیل رفرمیسم حتی هنگامی که کاملا بی ریا باشد، در عمل مبدل به سلاحی می شود که بورژوازی با آن کارگران را فاسد می سازد و تضعیف می کند. تجربه تمام کشورها نشان می دهد که کارگرانی که به رفرمیستها اعتماد می کنند، همیشه مغبون واقع می شوند.

و برعکس آن، کارگرانی که تئوری مارکس را درک کرده اند یعنی، بر اجتناب ناپذیری بردگی مزدی تا زمان بقاء حاکمیت سرمایه داری واقف گشته اند، توسط هیچ رفرم بورژوایی فریفته نمی شوند. کارگران با درک این نکته مبنی بر اینکه اصلاحات در جائی که سرمایه داری به حیات خویش ادامه می دهد، نمی توانند محکم یا پر اثر باشند بخاطر شرایط بهتر مبارزه کرده و از آنها برای تشدید مبارزه بر علیه بردگی مزدی استفاده می کنند. رفرمیستها تلاش می کنند تا از طریق امتیازات جزئی و ناچیز، کارگران را پراکنده و تحمیق کنند و آنها را از مبارزه طبقاتی منحرف سازند. ولی کارگران با پی بردن به کیفیت کاذبانه رفرمیسم، از اصلاحات برای بسط و توسعه مبارزه طبقاتی سود می جویند.

هر اندازه که نفوذ رفرمیستی در میان کارگران نیرومندتر باشد به همان اندازه [کارگران] ضعیف تر هستند، اتکاء آنها به بورژوازی بیشتر و برای بورژوازی لغو رفرمها به وسیله عذر و بهانه های گوناگون آسانتر خواهد بود. هر چقدر جنبش طبقه کارگر مستقل تر، اهداف آن عمیق تر و وسیع تر باشد و هر چقدر از محدودیت رفرمیستی آزادتر باشد به همان اندازه برای کارگران حفظ و استفاده از پیشرفتهای آسانتر خواهد بود.

رفرمیستها در تمام کشورها وجود دارند، چون در همه جا بورژوازی، به طرق گوناگون، به دنبال فاسد ساختن کارگران و تبدیل آنها به بردگان قانع که کلا فکر رهائی از بردگی را رها

ساخته‌اند می‌باشد. در روسیه، رفرمیستها عبارتند از انحلال طلبان که گذشته ما را انکار کرده و سعی می‌کنند تا کارگران را با رویاهای یک حزب نوین، علنی و قانونی خواب کنند. اخیراً، انحلال طلبان سن پترزبورگ به توسط سورنایا پراودا [۱] مجبور گشتند که در مقابل اتهام رفرمیسم از خودشان دفاع کنند. برای اینکه یک مسئله بی‌نهایت مهم آشکار شود، باید استدلالهای آنها را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

انحلال طلبان سن پترزبورگ نوشتند که ما رفرمیست نیستیم زیرا نگفته‌ایم که اصلاحات همه چیز هستند و هدف نهائی هیچ چیز؛ ما از حرکت به سمت هدف غائی صحبت کرده‌ایم؛ ما از پیشروی از طریق مبارزه برای اصلاحات تا تحقق کامل اهداف صحبت کرده‌ایم. حالا بگذارید ببینیم که چقدر این مدافعه با واقعیتها منطبق است.

اولین واقعیت. سدوف انحلال طلب، با جمع بندی اظهارات کلیه انحلال طلبان می‌نویسد که از «سه رکن» مارکسیستها، دو تایش دیگر برای تبلیغات [آزیتاسیون] مناسب نیستند. سدوف خواست روز کار هشت ساعته را که از لحاظ نظری می‌تواند بمثابة یک رفرم شناخته شود، حفظ می‌کند. او خیلی چیزهایی را که از اصلاحات فراتر می‌روند، به حاشیه رانده یا حذف می‌کند. در نتیجه، سدوف به اپورتونیسم محض می‌غلطد و همان سیاستی را دنبال می‌کند که در این فرمول تجلی یافته است: هدف غائی هیچ چیز نیست. هنگامی که «هدف غائی» (حتی در ارتباط با دموکراسی) از تبلیغات ما دور و دورتر نهاده می‌شود، این رفرمیسم است. دومین واقعیت. کنفرانس منعقد ماه اوت (سال گذشته) انحلال طلبان خواسته‌های غیر رفرمیستی را – تا موقعیت مناسبی – به عوض نزدیک تر ساختن آنها به هسته تبلیغات ما، دور و دورتر نهاد.

سومین واقعیت. انحلال طلبان با انکار و بی‌اعتبار شمردن «گذشته» و جدا ساختن خود از آن، نتیجتاً خودشان را محصور در رفرمیسم می‌کنند. در موقعیت فعلی، رابطه بین رفرمیسم و چشم پوشی از «گذشته» آشکار است.

چهارمین واقعیت. به محض آنکه جنبش اقتصادی کارگران شعارهایی را پیش می‌کشد که از حدود رفرمیسم پا فراتر می‌گذارد، خشم و حملات انحلال طلبان را (که از «دیوانگی»، «اشکال تراشی» و غیره صحبت می‌کنند) برمی‌انگیزد.

نتیجه چیست؟ انحلال طلبان در حرف رفرمیسم را به عنوان یک اصل رد می‌کنند، ولی در عمل آنها تا آخرین حد به آن می‌چسبند. آنها از یک طرف به ما اطمینان می‌دهند که اصلاحات برای آنها همه چیز و تمام چیزها نیستند، ولی از طرف دیگر هر موقع که مارکسیستها پا را از رفرمیسم فراتر می‌گذارند، انحلال طلبان به آنها حمله کرده و یا سرزنش می‌کنند. لیکن، پیشرفته‌ها در هر بخش از جنبش طبقه کارگر نشان می‌دهند که مارکسیستها بدون واماندگی، بطور قاطع در استفاده عملی از اصلاحات و در مبارزه برای آنها در رأس هستند. انتخابات در سطح بخش کارگری را در نظر بگیرید – نطق‌های نمایندگان ما در داخل و بیرون دوما، تشکیلات مطبوعات کارگری، استفاده از رفرم بیمه؛ بزرگترین اتحادیه، اتحادیه فلزکاران و غیره را در نظر بگیرید – در همه جا کارگران مارکسیست از انحلال طلبان جلو هستند، در فعالیت مستقیم، بلاواسطه و «روزانه» تبلیغات، سازماندهی و مبارزه برای اصلاحات و بکار بستن آنها.

مارکسیستها بطور خستگی‌ناپذیری برای از دست ندادن یک «امکان» کوچک جهت کسب و استفاده از اصلاحات کار می‌کنند، و نه تنها آن را محکوم نمی‌کنند بلکه از هر گام فراتر از رفرمیسم در تهییج، تبلیغ، مبارزه جمعی اقتصادی و غیره حمایت کرده و آن را با تلاش بی



پایان توسعه می دهند. از طرف دیگر، انحلال طلبان که مارکسیسم را ترک کرده‌اند با حملاتشان به همان موجودیت کالبد مارکسیستی، با خرابکاری شان در انضباط مارکسیستی و جانبداری از رفرمیسم و سیاست کارگری لیبرالی، تنها شیرازه جنبش طبقه کارگر را دارند از هم می گسلند. به علاوه، این واقعیت را نیز نمی توان از نظر دور داشت که در روسیه، رفرمیسم به شکل مخصوصی نیز هویدا می شود یعنی در یکی کردن وضعیت اساسی سیاسی در روسیه کنونی با وضعیت اروپای فعلی. از نقطه نظر لیبرالی این یکسان سازی مجاز است، برای اینکه لیبرال به این نظر ایمان داشته و ادعا می کند که «خدا را شکر، ما هم یک قانون اساسی داریم». لیبرال منافع بورژوازی را بیان می دارد هنگامی که او بر این موضوع پافشاری می کند که، بعد از ۱۷ اکتبر [۲]، هر قدمی که از طریق دمکراسی ماوراء رفرمیسم برداشته شود، دیوانگی، جنایت، گناه و غیره محسوب می شود.

ولی همین نظرات بورژوائی هستند که در عمل توسط انحلال طلبان ما بکار گرفته می شوند، انحلال طلبانی که مداوماً و بطور سیستماتیک «حزب علنی» و «مبارزه برای یک حزب قانونی» را (بر روی کاغذ) به روسیه «پیوند می دهند». به عبارت دیگر، آنها مانند لیبرالها پیوند زدن مشروطیت اروپائی را به روسیه موعظه می کنند بدون اینکه مسیر ویژه‌ای را که در غرب منجر به پذیرش مشروطیت و تحکیم آن در طی نسلها و در برخی موارد حتی در طی قرن‌ها شد، در نظر بگیرند. آنچه که انحلال طلبان و لیبرالها خواستارش هستند، به قول معروف عبارتست از شستن پوست بدون غوطه ور ساختن آن در آب.

در اروپا، رفرمیسم عملاً به مفهوم ترک مارکسیسم و جایگزین ساختن آن توسط «سیاست اجتماعی» بورژوائی می باشد. در روسیه، رفرمیسم انحلال طلبان نه تنها به مفهوم فوق است، بلکه به معنی نابودی تشکیلات مارکسیستی و رها ساختن وظایف دمکراتیک طبقه کارگر و جایگزینی آنها توسط یک سیاست کارگری لیبرالی نیز می باشد.

پراودا ترودا، شماره ۲

۱۲ دسامبر ۱۹۱۳

امضاء: و. ای.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

## توضیحات

۱- Severnaya Pravda (حقیقت شمالی) - یکی از نامهای پراودای یومیه بلشویکی، که بطور علنی از اول اوت تا هفتم سپتامبر سال ۱۹۱۳ انتشار می یافت.

لنین به مقاله اش به نام «بورژوازی روسیه و رفرمیسم روسی» اشاره می کند.

۲- حکومت تزاری از جهش عظیم جنبش انقلابی در کشور دچار وحشت شده و به تاریخ ۱۷ (۳۰) اکتبر ۱۹۰۵ اعلامیه‌ای را انتشار داد که در آن، قول اعطاء قانون اساسی و آزادیهای مدنی داده شده بود. اعلامیه یک حرکت سیاسی برای نفس تازه کردن، شکاف انداختن در بین نیروهای انقلابی و سرکوب انقلاب محسوب می شود. تقریباً تمام آزادیهایی که قول آنها داده شده بود، فقط بر روی کاغذ اهداء شد.

## مبارزه ایدئولوژیک در جنبش طبقه کارگر

تغییر ژرف ایدئولوژیک که بین اپوزیسیون یا بخشهای مترقی مردم به وقوع پیوسته، از ویژگیهای بارز و بی اندازه پر اهمیت روسیه پس از انقلاب است. فراموش کردن این ویژگی بارز مانع از درک صحیح انقلاب روسیه و خصلت آن و نیز وظایف طبقه کارگر در زمان حاضر می گردد.

دگرگونی ایدئولوژیک در میان بورژوازی لیبرال در ظهور یک گرایش ضد دمکراتیک تجلی می یابد (استرووه، ایزگویف و و. ماکلاکف بطور آشکار، و بقیه کادتها به صورت پنهان، «با شرمندگی»).

میان دمکراتها، این دگرگونی به صورت نهایت درجه اغتشاش ایدئولوژیک و تزلزل متجلی می گردد که در بین سوسیال دمکراتها (دمکراتهای پرولتری) و سوسیالیست رولوسیونرها (دمکراتهای بورژوا) هر دو غالب است. حتی بهترین نمایندگان دمکراسی خود را به سوگواری بخاطر این اغتشاش فکری، تردید و زوال محدود می سازند. لکن مارکسیستها، ریشه های طبقاتی این پدیده اجتماعی را جستجو می نمایند.

نشانه بارز این سقوط، انحلال طلبی است که تا پیش از سال ۱۹۰۸ رسماً چنین توصیف شده بود: «کوشش بخش مشخصی از روشنفکران برای انحلال تشکیلات مخفی» و «تبدیل» آن به حزب علنی کارگران، تعریفی که «کل مجموعه مارکسیستی» بر آن صحنه گذاشت [۱]. در آخرین جلسه مارکسیستهای برجسته در ژانویه ۱۹۱۰ [۲] که با حضور تمامی «جریانها» و گروهها برگزار شد، حتی یک نفر هم نبود که علیه محکوم ساختن انحلال طلبی بمثابه تجلی نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا اعتراض کند. این محکوم سازی که تبیین ریشه های طبقاتی انحلال طلبی نیز بود، به اتفاق آراء پذیرفته شد.

از آن زمان بیش از چهار سال گذشته است و تجربه گسترده جنبش توده ای طبقه کارگر هزاران دلیل برای اثبات درستی این ارزیابی از انحلال طلبی ارائه نموده است.

واقعیتها نشان داده است که تئوری مارکسیسم و تجارب عملی جنبش توده ای طبقه کارگر، انحلال طلبی را که جریانی بورژوائی و ضد کارگری است، نابود کرده است. در این مورد کافی است که به یاد آوریم که چگونه، تنها در عرض یک ماه، در مارس ۱۹۱۴ نشریه سورنایا رابوچایا گازتا (شماره ۱۳ مارس)، «نشریات غیر علنی» و تظاهرات را (آقای گورسکی در شماره ۱۱ آوریل) به باد ناسزا و تهمت گرفت، و چگونه بولکین به تقلید کامل از لیبرالها، «تشکیلات مخفی» را مذموم شمرد (ناشازاریا شماره ۳)، چگونه ل. م. رسوا و بدنام از طرف هیئت تحریریه روزنامه ناشازاریا، از این نظریه بولکین حمایت کامل کرده و در مورد «ساختمان حزب قانونی کارگران» بحث نموده است - کافی است تمامی این موارد را یادآوری کنیم تا دریابیم چگونه برخورد کارگران آگاه نسبت به انحلال طلبی نمی تواند غیر از محکوم ساختن بی رحمانه آن و بایکوت [طرد] کامل انحلال طلبان باشد.

لکن در اینجا مسئله ای بس مهم مطرح می گردد: از لحاظ تاریخی چگونه چنین گرایشی پدید آمد؟

این گرایش در جریان تاریخ بیست ساله پیوند مارکسیسم با جنبش توده ای طبقه کارگر در روسیه پدید آمده است. تا ۱۸۹۴-۹۵ به هیچ وجه چنین پیوندی وجود نداشت. «گروه رهائی

کار» [۳]، تنها بنیانهای تئوریک جنبش سوسیال دمکراسی را فراهم ساخت، و اولین گام را به سوی جنبش طبقه کارگر برداشت.

فقط تبلیغات سال ۱۸۹۴-۹۵ و اعتصابهای ۱۸۹۵-۹۶ بودند که پیوندی ناگسستنی و مستحکم بین سوسیال دمکراسی و جنبش توده‌ای طبقه کارگر فراهم نمودند. و بلافاصله مبارزه ایدئولوژیک بین دو جریان مارکسیستی آغاز گردید: مبارزه بین اکونومیستها و مارکسیستهای ثابت قدم یا (چندی بعد) ایسکرائیستها (۱۹۰۲-۱۸۹۵)، مبارزه بین منشویکها و بلشویکها (۱۹۰۳-۱۹۰۸) و مبارزه بین انحلال طلبان و مارکسیستها (۱۹۰۸-۱۴).

اکونومیسم و انحلال طلبی دو شکل متفاوت همان اپورتونیسیم روشنفکری - خرده بورژوائی هستند که مدت بیست سال وجود داشته است. وجود ارتباط مشخص و نیز ایدئولوژیک بین تمامی اشکال اپورتونیسیم، واقعیتی است تردید ناپذیر. کافی است نام رهبر اکونومیستها را ذکر کنیم، آ. مارتینف، کسی که بعدها به منشویکها پیوست و اکنون انحلال طلب است. کافی است گ. و. پلخانف را گواه گیریم، کسی که بسیاری از نقطه نظراتش\* به دیدگاههای منشویکها نزدیک بود، معهذ اشکارا قبول داشت که منشویکها عناصر اپورتونیسیت روشنفکر را به صفوف خویش جذب کرده‌اند، و اینکه انحلال طلبان همان اشتباهات اکونومیستها را ادامه داده و عامل از هم گسیختگی حزب کارگران بودند.

کسانی (چون انحلال طلبان و تروتسکی) که تاریخ بیست ساله مبارزه ایدئولوژیک در جنبش طبقه کارگر را ندیده می‌گیرند و یا آنرا تحریف می‌کنند، صدمات بسیار بزرگی به کارگران می‌زنند.

کارگری را که برخورد جدی نسبت به تاریخ جنبش خویش ندارد، نمی‌توان کارگری برخوردار از آگاهی طبقاتی دانست. در میان تمام کشورهای سرمایه داری، روسیه یکی از عقب مانده ترین و خرده بورژوائی ترین کشورهاست. و بدین دلیل است که جنبش توده‌ای طبقه کارگر به یک جناح خرده بورژوائی اپورتونیسیت در این جنبش، نه بطور اتفاقی بلکه بالاجبار امکان ظهور داده است.

پیشرفتی که طی این بیست سال در جهت رهائی جنبش طبقه کارگر از نفوذ بورژوازی، اکونومیسم و انحلال طلبی حاصل شده، عظیم است. برای نخستین بار یک اساس واقعی پرولتری برای یک حزب واقعی مارکسیستی گذاشته می‌شود. این مسئله عموماً مورد تایید است، حتی مخالفان پراودیسم هم مجبورند آنرا بپذیرند - واقعیتها مجبورشان می‌کند بپذیرند! - که در میان کارگران آگاه، پراودیستها اکثریت قاطع را تشکیل می‌دهند. آنچه را که «پلنوم» مارکسیستی ژانویه ۱۹۱۰ از لحاظ تئوریک پذیرفت (که انحلال طلبی به معنای «نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا» می‌باشد)، کارگران برخوردار از آگاهی طبقاتی در طی چهار سال گذشته عملاً بکار

---

\* چرا می‌گوئیم «بسیاری از نقطه نظراتش»؟ زیرا پلخانف موضع خاصی گرفته و بارها نقطه نظرانی متفاوت از منشویسم ارائه داده است: ۱- در کنگره سال ۱۹۰۳، پلخانف علیه اپورتونیسیم منشویکها مبارزه کرد. ۲- پس از کنگره پلخانف سردبیری شماره‌های ۴۶-۵۱ روزنامه ایسکرا را در مخالفت با منشویکها بر عهده داشت. ۳- در ۱۹۰۴ از طرح اکسلرود برای کارزار زمستو [۴] دفاع کرد بطوری که با سکوت خود از اشتباهات بزرگ آن غفلت ورزید. ۴- در بهار ۱۹۰۵، پلخانف، منشویکها را ترک گفت. ۵- در ۱۹۰۶، پس از انحلال دومای اول، موضع پلخانف به هیچ وجه یک موضع منشویکی نبود (رجوع کنید به پرولتری، اوت ۱۹۰۶) ۶- در کنگره لندن (۱۹۰۷) - بنا به گزارش چروانین - پلخانف با «آنارشیسیم تشکیلاتی» منشویکها مخالفت کرد. هر کسی که بخواهد علت مبارزه قاطعانه و دراز مدت پلخانف منشویک را علیه انحلال طلبی درک نماید باید از این حقایق آگاه گردد.

می بستند؛ کارگران با تضعیف انحلال طلبان، بیرون راندنشان از مسئولیتها و با تقلیل انحلال طلبی تا سطح يك گروه از تبلیغات چی های علنی و فرصت طلب که در خارج از جنبش توده‌ای طبقه کارگر قرار گرفتند، عملاً آنچه را که از لحاظ تئوریک [در مورد انحلال طلبی] پذیرفته شده بود به رسمیت شناختند و بکار بستند.

طی این بیست سال بر خورد عقاید، جنبش کارگری روسیه از لحاظ وسعت و قدرت رشد کرده و به بلوغ رسیده. این جنبش بر اکونومیسم غالب آمده، بهترین پرولتاریای آگاه در کنار ایسکرائیستها قرار گرفتند. در هر مرحله تعیین کننده انقلاب منشویکها را در اقلیت گذاشته‌اند: حتی خود لویتسکی مجبور شده است قبول کند که توده‌های کارگران حامی و پشتیبان بلشویکها بودند.

و بالاخره، جنبش کارگری روسیه انحلال طلبی را شکست داده است و در نتیجه راه صحیح مبارزه وسیع و همه جانبه طبقه پیشرو – که روشنی بخش آن تئوری مارکسیستی بوده و در شعارهایی که کوتاه و مختصر نگردیده است جمع بندی می شود – را برای تحقق اهداف مترقی تاریخی بشریت برگزیده است.

پوت پراودی شماره ۷۷  
۴ مه ۱۹۱۴  
مجموعه آثار لنین، جلد ۲۰

## توضیحات

- ۱- لنین به کنفرانس پنجم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه اشاره می کند.
- ۲- اشاره لنین به مجمع عمومی کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه است که در ۱۹۱۰ برگزار شد.
- ۳- گروه رهائی کار نخستین گروه مارکسیستی روسیه بود. این گروه توسط پلخانف در ژنو سوئیس در سال ۱۸۸۳ تشکیل شد و تا کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که در ۱۹۰۳ برگزار شد، وجود داشت.
- گروه رهائی کار در بسط و گسترش مارکسیسم در روسیه کارهای بزرگی انجام داد. از آن جمله ترجمه مانیفست حزب کمونیست اثر مشترک مارکس و انگلس، کار دستمزدی و کاپیتال مارکس، سوسیالیسم از تخیل تا علم انگلس، به زبان روسی است. گروه کتابها را در خارج از کشور چاپ و در روسیه توزیع می نمود. پلخانف و گروه آزادی کار، ضربات سختی به نارودنیسم وارد ساختند. با این حال گروه مرتکب اشتباهات جدی شد که مقدمات دیدگاههای منشویکی آتی پلخانف و دیگر اعضای آنرا فراهم آورد.
- ۴- زمستوو، نهادهای زمستوو: ارگانهای محلی خودفرمان که تحت تأثیر جنبش وسیع انقلابی – دمکراتیک دهه ۱۸۶۰ به وسیله استبداد تزاری برپا گردید. حقوق زمستووها به شدت محدود بود، و در زمینه صرف اقتصادی و تا حدی فرهنگی محدود می شد (کمک کشاورزی به دهقانان، ساختن جاده‌ها، بیمارستانها و مدارس، سازماندهی آمار اقتصادی و غیره). با استفاده از شرایط انتخاب شوندگان، ملاکان و مقامات رسمی حکومتی نقش تعیین کننده‌ای در پیکره‌های زمستوو بازی می کردند. برنامه تبلیغاتی برای زمستووها به وسیله اعضای بورژوا لیبرال پیکره‌های زمستوو از پاییز ۱۹۰۴ تا ژانویه ۱۹۰۵ انجام شد. این اعضا در جلسات و

مهمانیهای زمستوو سخنرانیهایی با موضع اپوزیسیون انجام می دادند و قطعنامه‌هایی شامل خواسته‌های معتدل قانونی را تصویب می کردند.

هیئت تحریریه جدید و منشویک ایسکرا نامه‌ای محرمانه (نوشته آکسلرود) خطاب به حزب نوشت و در آن از کارگران خواسته شده بود که از برنامه‌های تبلیغاتی زمستوو با طرح خواسته‌های خود در جلسات زمستوو حمایت کنند. طرح اپورتونیستی ایسکرای جدید که «تشویق» بورژوا لیبرالها را به کارگرانی که به سوی انقلاب پیش می رفتند تکلیف می کرد، در مقاله «برنامه تبلیغاتی زمستوو و طرح ایسکرا» مورد انتقاد شدید لنین قرار گرفت (رجوع کنید به مجموعه آثار لنین، جلد ۷، ص ۵۱۸-۴۹۷).

## دو راه

در مقاله‌ای که توجه کارگران برخوردار از آگاهی طبقاتی را به خود جلب کرد، آن (An) رهبر انحلال طلبان قفقازی اخیراً اعلام کرد که با لوچ و پیروان آن و با تاکتیکهای اپورتونیستی آنها مخالف است.

این اظهار به معنی درهم شکستن «بلوک اوت» است، واقعیتی که آنرا هیچ نیرنگ یا حقه‌ای نمی تواند نفی کند.

با این همه، در حال حاضر ما مایلیم توجه خواننده را به چیز دیگری یعنی استدلال آن (An) درباره دو راه تکامل روسیه جلب کنیم. او می نویسد:

«لوچ تاکتیک خود را بر امکان رفرم استوار می کند، رفرم را هدف قرار می دهد. پراودا تاکتیک خود را بر «طوفان» استوار می کند، درهم شکستن را هدف قرار می دهد.»

آن (An) نتیجه گیری می کند که این دو تاکتیک باید متحد شوند. این نتیجه گیری اشتباه است. یک نتیجه گیری مارکسیستی نیست.

اجازه بدهید مطلب را بررسی کنیم.

چه چیز راه تکامل، ماهیت و سرعت تکامل روسیه را تعیین می کند؟

صف بندی نیروهای اجتماعی، برآیند مبارزه طبقاتی.

این روشن است.

چه نیروهای اجتماعی در روسیه عمل می کنند؟ خط مبارزه طبقاتی چیست؟

روسیه یک کشور سرمایه داری است؛ و تکامل آن جز به طریق سرمایه داری نخواهد بود.

روسیه اکنون یک دگرگونی بورژوا دمکراتیک را طی می کند، خلاصی از نظام سرواژ،

آزادی. در شرایط سرمایه داری جهانی آزادی روسیه گریزناپذیر است. آنچه که ما هنوز نمی

دانیم برآیند آن نیروهای اجتماعی است که در جهت آزادی کار می کنند. این نیروها بطور عمده

عبارتند از: ۱- لیبرالیسم بورژوا - سلطنت طلب (سرمایه دارها، و برخی از مالکان ترقیخواه،

حزب کادت و تا حدی حزب اکتبريست)؛ ۲- دمکراتهای بورژوا (دهقانان، خرده بورژوازی

شهری، روشفکران و غیره)؛ ۳- پرولتاریا.

هر یک از این طبقات هماهنگ با موقعیت اقتصادی خود عمل می کند - البته ما تنها عمل

توده‌ها را در نظر می گیریم. تنها یک برآیند می تواند وجود داشته باشد.

بنابراین سخن گفتن از دو راه برای روسیه چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ تنها این مفهوم را دارد که تا روشن شدن نتیجه مبارزه، ما این برآیند را نمی شناسیم و نخواهیم شناخت. برآیندی که به یکی از دو ساده ترین و روشنترین خطوطی نزدیک خواهد بود که فوراً در پیش چشم هر کس پدیدار می شود. خط اول «رفرم» و خط دوم یک «طوفان».

رفرم نام تغییراتی است که قدرت را در کشور در دست طبقه حاکمه قدیمی باقی می گذارد. تغییراتی که در نقطه مقابل قرار دارند «طوفان» نامیده می شوند. منافع طبقاتی لیبرالیسم بورژوازی فقط در پی رفرمهاست، زیرا بورژوازی از «طوفانها» بیشتر وحشت دارد تا از ارتجاع، و مایل است نهادهای کهنه فئودالی (بوروکراسی، دو مجلس، و جز آن) را بمثابه حفاظی در مقابل کارگران حفظ کند. دهقانان در تمام کشورهای جهان بدون استثناء، از جمله روسیه، در مورد مسئله رفرم بورژوا دمکراتیک بین بورژوازی و پرولتاریا در حال نوسان اند. چنین نوسانهایی اجتناب ناپذیر است، زیرا دهقانان با مالکان و سرواژ مخالف اند، در حالی که خود خرده مالک و خرده بورژوا هستند.

اما پرولتاریا که منافعش منطبق با منافع اکثریت وسیع مردم یعنی همه استثمارشدگان می باشد، در جهتی حرکت می کند که رفرمیست نیست، در راهی پیش می رود که در روسیه تحت عنوان «سه رکن» [۱] توصیف می شود.

اگر اکثریت دهقانان و جمعیت کشور از لیبرالها پیروی کنند، بدترین «راه» خواهد بود، برای کارگران و استثمارشدگان کمترین امتیاز را به ارمغان خواهد آورد و بیشترین ضربه را به آنان وارد خواهد کرد. اگر اکثریت دهقانان و جمعیت کشور از کارگران پیروی کنند، عکس این جریان خواهد بود. این برآیند یا آن یک تنها به وسیله نتیجه نهائی مبارزه روشن خواهد شد.

اکنون ما معانی واقعی استدلال مبهم و مغشوش آن (An) را درمی یابیم. او اپورتونیسم انحلال طلبان و خیانت آنها به طبقه کارگر را بیشتر حس کرده است تا درک.

انحلال طلبان رفرمیست هستند. آنها در واقع یک سیاست لیبرال کارگری و نه یک سیاست مارکسیستی کارگری را دنبال می کنند. آنها در این کوشش اند که کارگران را تابع و وابسته بورژوازی سازند.

پراودیستها با دفاع از منافع طبقه کارگر در مورد دگرگون ساختن روسیه، یک سیاست مارکسیستی و پرولتری را دنبال می کنند. آیا پراودیستها امکانات برای رفرم را نادیده می گیرند؟ با مراجعه به واقعیتها به سادگی می توان به این سؤال پاسخ داد. رفرم بیمه را در نظر بگیرید که چیزی واقعی و نه تخیلی است. همه می دانند که پراودیستها ده بار پرتوان تر از انحلال طلبان بر این رفرم چنگ انداختند: رجوع کنید به «وپرسی استراخوانیا» [۲] و نتایج انتخابات هیأت بیمه سراسری روسیه.

«خواستهای جزئی» مبارزه اقتصادی را طی اعتصابها در نظر بگیرید. همه می دانند که پراودیستها این برنامه تبلیغاتی واقعی و نه تخیلی را هزارها بار شدیدتر و پرانرژی تر به پیش می برند.

اگر گروهی وجود داشت که بکار گرفتن رفرمها و بهبودهای جزئی را رد می کرد، ما نمی توانستیم به آن بپیوندیم، زیرا این سیاست غیر مارکسیستی و سیاستی زیانبار برای کارگران می بود.

به انحلال طلبان نیز نمی توانیم بپیوندیم، زیرا انکار و دشنام دادن به «فعالیت زیرزمینی»، انکار و تحقیر «دو رکن» [۳]، تبلیغ مبارزه برای یک حزب علنی و امکان رفرمهای سیاسی در روسیه امروز - همه اینها خیانت به طبقه کارگر و فرار به آغوش بورژوازی است.

به گفته آن (An)، پراودیستها «طوفان و درهم شکستن را هدف قرار می دهند»، اما همانطور که واقعیتها نشان می دهد، پراویستها هیچ فرصتی را هر اندازه ناچیز از دست نمی دهند که از رفرمهای واقعی و بهبودهای جزئی حمایت کنند و شیادی رفرمیسم را برای توده‌ها توضیح دهند. این تنها تاکتیک صحیح و مارکسیستی است، و به این دلیل است که اکثریت قریب به اتفاق کارگران برخوردار از آگاهی طبقاتی در سراسر روسیه آنرا اتخاذ کرده‌اند (واقعیتها و تعداد گروههای کارگری این را ثابت کرده است) [۴].

تنها کسانی تابع دمکراسی خرده بورژوایی هستند، یعنی نارودنیکها و انحلال طلبان به عبث علیه کارگران، علیه پراودیسم مبارزه می کنند.

رابوچی شماره ۳

۲۴ مه ۱۹۱۴

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۰

## توضیحات

- ۱- سه رکن: شعارهای اساسی بلشویکها در انقلاب بورژوا دمکراتیک یعنی: یک جمهوری دمکراتیک، هشت ساعت کار در روز و مصادرهٔ املاک بزرگ مالکان. ششمین کنفرانس سراسری ح.ک.س.د.ر (کنفرانس پراگ) که در ژانویهٔ ۱۹۱۲ برگزار شد، این خواسته‌ها را بمتابۀ شعارهای اساسی در برنامهٔ تبلیغاتی انتخابات دومای چهارم مطرح کرد.
- ۲- Voprosy Strakhovania (مسئلهٔ بیمه) - نشریهٔ قانونی بلشویکی بود که در سن پترزبورگ از اکتبر ۱۹۱۳ تا مارس ۱۹۱۸ منتشر می شد. نه تنها برای دستیابی به بیمهٔ کارگران بلکه برای تحقق شعارهای اساسی بلشویکها یعنی هشت ساعت کار روزانه، مصادرهٔ املاک زمینداران و جمهوری دمکراتیک فعالیت می کرد.
- ۳- لنین به دو رکن از سه رکن، یا شعارهای اساسی بلشویکها، یعنی یک جمهوری دمکراتیک و مصادرهٔ املاک بزرگ مالکان، اشاره دارد.
- ۴- لنین به تعداد گروههای کارگری که به مطبوعات سوسیال دمکراتیک سن پترزبورگ کمکهای مالی فرستادند اشاره دارد. در ۱۹۱۴ مطبوعات بلشویکی از ۲۸۷۳ گروه کارگری کمک مالی دریافت کردند (یا ۸۱,۱ درصد از کل تعداد ثبت شده)، در حالیکه روزنامه‌های انحلال طلب از ۶۷۱ گروه کارگری (یا ۱۸,۹ درصد) کمک مالی دریافت کردند. در مقالهٔ «واقعیتهای علنی دربارهٔ قدرت گرایشهای گوناگون در جنبش طبقهٔ کارگر» با تفصیل بیشتر به این امر پرداخته شده است.

## نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی

( چند گزیده )

مسائل جنبش معاصر کارگری از بسیاری لحاظ مسائلی دردناک است، به خصوص برای نمایندگان دیروز این جنبش (یعنی نمایندگان آن مرحله تاریخی که تازه به پایان رسیده است). این عمدتاً شامل مسائل به اصطلاح فراکسیونیسیم، انشعاب و غیره می شود. چه بسا از روشنفکران [شرکت کننده در] جنبش کارگری می شنویم که با هیجان، عصبانیت و تقریباً یک حالت متشنجی استدعا می کنند این مسائل دردناک به میان آورده نشوند. برای آنهایی که سالهای دراز مبارزه جریانات مختلف میان مارکسیست‌ها مثلاً مبارزه سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۰ را گذرانده‌اند، طبعاً ممکن است بسیاری از استدلالهایی که درباره این مسائل دردناک می شود تکرار مکررات باشد.

ولی اکنون تعداد شرکت کنندگان در مبارزه چهارده ساله (و چنانچه تاریخ نخستین علایم ظهور اکونومیسم را مبدأ بگیریم به طریق اولی ۱۹-۱۸ ساله) در بین مارکسیست‌ها آن قدرها زیاد نیست. اکثریت عظیم کارگرانی که امروز صفوف مارکسیست‌ها را پر می کنند مبارزه قدیم را یا به خاطر ندارند و یا به کلی از آن بی اطلاعند. این مسائل دردناک (چنانچه ضمناً پرسشنامه مجله ما هم نشان می دهد) مورد توجه فوق العاده این اکثریت عظیم است. از این رو ما قصد داریم به این مسائل که از طرف بوربا یعنی «مجله کارگری غیرفراکسیونی» تروتسکی به عنوان مسائل به اصطلاح تازه‌ای (که برای نسل جوان کارگر واقعاً هم تازه است) مطرح شده، بپردازیم.

### ۱ - «فراکسیونیسیم»

تروتسکی مجله جدید خود را «غیرفراکسیونی» می نامد. این کلمه را او در آگهی‌ها در جای نمایانی می گذارد؛ چه در مقالات هیئت تحریریه خود بوربا و چه در مقالات هیئت تحریریه روزنامه انحلال طلبانه سه ورنایا رابوچایا گازتا (روزنامه کارگری شمال)، که مقاله تروتسکی درباره بوربا قبل از اینکه منتشر شود در آن درج شده بود، به انحاء مختلف روی این کلمه تکیه می نماید.

و اما «غیرفراکسیونیسیم» چیست؟

«مجله کارگری» تروتسکی مجله تروتسکی برای کارگران است زیرا در آن نه از ابتکار کارگران اثری هست و نه از ارتباط با سازمانهای کارگری. تروتسکی، که می خواهد زبانش مورد فهم عامه باشد، در مجله برای کارگران، کلمات «تریتوری»<sup>\*</sup>، «فاکتور»<sup>\*\*</sup> و غیره را برای خوانندگان توضیح می دهد.

بسیار خوب. پس چرا نباید معنی کلمه «غیرفراکسیونیسیم» برای کارگران توضیح داده شود؟ مگر این کلمه پیش از کلمات «تریتوری» و «فاکتور» مفهوم است؟

\* «تریتوری» - معادل روسی واژه لاتین "territorium" یعنی «سرزمین» م.

\*\* «فاکتور» (لاتین factor) یعنی عامل، نیروی محرکه م.



خیر، دلیل این نیست. دلیل این است که بدترین نمایندگان بدترین بقایای فراکسیون با برچسب «غیرفراکسیون» نسل جوان کارگر را اغفال می کنند. جا دارد برای توضیح این مطلب کمی تأمل شود.

پراکندگی مهم ترین صفت مشخصه حزب سوسیال دمکرات در دوره معینی از تاریخ است. کدام دوره معین؟ از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱.

برای توضیح واضح تر ماهیت این پراکندگی باید لااقل شرایط مشخصی را که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ وجود داشت به خاطر آوریم. حزب در آن زمان متحد بود، انشعاب در آن به وجود نیامده بود، ولی پراکندگی موجود بود، یعنی عملاً در حزب واحد دو گروه و دو سازمان جداگانه وجود داشت. سازمانهای محلی کارگری صورت واحد داشتند ولی در هر مسئله جدی دو گروه دو تاکتیک وضع می نمودند. مدافعین این دو تاکتیک در سازمانهای کارگری واحد بین خود مشاجره می نمودند (مثلاً هنگام بحث درباره شعار: کابینه دوما یا کابینه کادت، در سال ۱۹۰۶ و هنگام انتخابات نمایندگان [برای شرکت در] کنگره لندن در سال ۱۹۰۷) و مسائل با اکثریت آراء حل می شد: یکی از فراکسیونها در کنگره وحدت استکھلم (۱۹۰۶) شکست خورد و فراکسیون دیگر در کنگره وحدت لندن (۱۹۰۷).

اینها واقعیاتی هستند از تاریخ مارکسیسم متشکل در روسیه که بر همه کس معلوم اند. کافی است این واقعیات بر همه معلوم را به خاطر آورد تا نادرستی فاحش آن چه که تروتسکی اشاعه می دهد معلوم گردد.

از سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال است که دیگر در روسیه میان مارکسیستهای متشکل هیچ فراکسیونیمی وجود ندارد و در سازمانهای متحد، در کنفرانسها و کنگره های متحد جر و بحثی بر سر تاکتیکها نمی شود. گسیختگی کاملی بین حزب که در ژانویه سال ۱۹۱۲ رسماً اعلام داشت انحلال طلبان به وی تعلق ندارند و انحلال طلبان موجود است. تروتسکی غالباً این گسیختگی را «انشعاب» می نامد. ما درباره این نام گذاری ذیلاً جداگانه صحبت خواهیم کرد. ولی قدر مسلم این است که کلمه «فراکسیون» با حقیقت مغایرت دارد.

این کلمه، همانطور که ما متذکر شدیم، تکرار غیرنقادانه، غیرعقلایی و بی معنای آن چیزی است که دیروز، یعنی در دورانی که دیگر سپری شده، صحیح بود. هنگامی که تروتسکی برای ما از «هرج و مرج نزاع فراکسیونی» صحبت می کند (رجوع شود به شماره ۱، ص ۵، ۶ و بسیاری از صفحات دیگر) فوراً واضح می شود که همانا کدام گذشته سپری شده ای است که کلمات وی پژواک صدایش هستند.

به وضع کنونی از دریچه چشم کارگران جوان روس که اکنون نه دهم مارکسیستهای متشکل روسیه را تشکیل می دهند بنگرید. کارگر جوان در مقابل خود سه تظاهر نظریات متفاوت یا جریانات مختلف جنبش طبقه کارگر را در مقیاس وسیع مشاهده می نماید: پراودیستها [۱] در پیرامون روزنامه ای با تیراژ ۴۰۰۰۰ نسخه؛ انحلال طلبان (۱۵۰۰۰ نسخه) و نارودنیکهای چپ (۱۰۰۰۰ نسخه). ارقام مربوط به تیراژ، نفوذ توده ای هر گرایش معین را برای خواننده روشن می نمایند.

حال این سؤال پیش می آید که: «هرج و مرج» در این میان چه جایی دارد؟ همه می دانند که تروتسکی عبارات پرآواز و توخالی را دوست دارد. ولی لفظ «هرج و مرج» فقط یک عبارت پردازی نیست بلکه علاوه بر آن نشان دهنده این است که می خواهند مناسباتی که در دوره ای سپری شده در خارجه وجود داشت را به داخل روسیه امروز منتقل نمایند، یا به عبارت صحیح تر برای منتقل نمودن آن تلاش بیهوده به عمل می آورند. این است اصل مطلب.

هیچ «هرج و مرجی» در مبارزه مارکسیستها با نارودنیکها وجود ندارد. باید امیدوار بود که حتی تروتسکی نیز جرأت ادعای این موضوع را نداشته باشد. در مدتی متجاوز از ۳۰ سال، یعنی از همان آغاز ظهور مارکسیسم، مارکسیستها با نارودنیکها در مبارزه‌اند. علت این مبارزه مغایرت اساسی منافع و نظریات دو طبقه متفاوت یعنی پرولتاریا و دهقانان است. اگر در جایی هم «هرج و مرج» وجود داشته باشد همانا در مغز افراد عجیب و غریبی است که به مفهوم این موضوع پی نمی‌برند.

پس چه چیزی باقی می‌ماند؟ «هرج و مرج» در مبارزه مارکسیستها با انحلال طلبان؟ این هم برخلاف حقیقت است زیرا مبارزه با جریانی که از طرف تمام حزب از سال ۱۹۰۸ بمثابه یک جریان شناخته و محکوم شده است نمی‌تواند هرج و مرج نامیده شود. هر کس به تاریخ مارکسیسم در روسیه با نظر لاقیدی نمی‌نگرد می‌داند که انحلال طلبی حتی در مورد ترکیب سران و حامیان آن با منشویسم (۱۹۰۸-۱۹۰۳) و اکونومیسم (۱۹۰۳-۱۸۹۴) ارتباط ناگسستی و کاملاً پیوسته‌ای دارد. پس اینجا هم در برابر ما یک تاریخچه تقریباً بیست ساله وجود دارد. نسبت «هرج و مرج» دادن به تاریخ حزب خویش معنایش تهی مغزی نابخشودنی است.

حال از نظر پاریس یا وین به اوضاع حاضر بنگرید آنوقت همه چیز دگرگون خواهد شد. غیر از پراودیستها و انحلال طلبان دست کم پنج گروه دیگر روس یعنی گروه‌های جداگانه‌ای هم وجود دارند که مایلند خود را عضو همان حزب سوسیال دمکرات واحد قلمداد نمایند: گروه تروتسکی، دو گروه وپریود، «بلشویکهای حزبی» [۲] و «منشویکهای حزبی» [۳]. این موضوع در پاریس و وین (برای مثال دو تا از بزرگترین مراکز را در نظر می‌گیرم) برای همه مارکسیستها کاملاً آشکار است.

این جا است که تروتسکی از لحاظ معینی حق دارد؛ این واقعاً پراکندگی است، این حقیقتاً هرج و مرج است!

وجود گروه‌ها در حزب یعنی وحدت اسمی (همه مدعی تعلق به یک حزب هستند) و پراکندگی واقعی (زیرا در حقیقت تمام گروه‌ها مستقلند و با یکدیگر مانند دول مختار مذاکره و توافق می‌کنند).

«هرج و مرج» یعنی فقدان ۱) اطلاعات موثق و قابل تصدیق درباره ارتباط این گروه‌ها با جنبش کارگری در روسیه و ۲) فقدان مدارک برای قضاوت درباره سیمای حقیقی مسلکی و سیاسی این گروه‌ها. برای مثال دوره کامل دو ساله را در نظر بگیرید - ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳. همانطور که می‌دانیم این سالها سالهای احیا و اعتلای جنبش کارگری است که در آن هر جریان یا گرایشی که دامنه کم و بیش توده‌ای داشت (و در سیاست فقط دامنه توده‌ای حساب است) نمی‌توانست در انتخابات دومای چهارم، در جنبش اعتصابی، در روزنامه‌های قانونی، در اتحادیه‌های حرفه‌ای و در تبلیغات مربوط به انتخابات هیئت بیمه و غیره انعکاس پیدا نکند. ولی هیچ یک از این پنج گروه موجود در خارجه طی تمام دوره این دو سال در هیچ یک از این تظاهرات جنبش توده‌ای کارگری در روسیه، که اکنون به آنها اشاره شد، مطلقاً به هیچ طرز مشهودی خود را نشان ندادند!

این واقعیتی است که تحقیق آن برای هر کس سهل است. و این واقعیت ثابت می‌کند که ما حق داشتیم تروتسکی را نماینده «بدترین بقایای فراکسیونیم» بنامیم.

با اینکه او ادعا می‌کند که غیرفراکسیونی است، تمام کسانی که کمترین آشنایی با جنبش طبقه در روسیه دارند تروتسکی را نماینده «فراکسیون تروتسکی» می‌شناسند؛ این پراکندگی است

زیرا هر دو علامت اساسی در آن موجود است: (۱) قبول وحدت در گفتار و (۲) جدایی گروه‌ها در کردار. این بقایای پراکندگی است زیرا در آن هیچ نشانی از وجود ارتباط جدی با جنبش توده‌ای طبقه کارگر روسیه نمی توان یافت.

بالاخره این بدترین شکل پراکندگی است زیرا فاقد هر گونه صراحت مسلکی و سیاسی است. نمی توان انکار کرد که این صراحت مشخصه هم پراودیستها است (حتی ل. مارتف، مخالف مصمم ما نیز «یکپارچگی و انضباط» ما را درباره قرارهای رسمی مربوط به تمام مسائل جهانی که همه از آن مطلع هستند، تصدیق می نماید) و هم انحلال طلبان (آنها، یا به هر حال برجسته ترین آنها، دارای سیمای بسیار معینی هستند که لیبرالی است نه مارکسیستی).

در این مورد نمی توان انکار نمود که بعضی گروه‌ها هم که مانند گروه تروتسکی موجودیت واقعیشان منحصراً از نظر پاریس - وین است و به هیچ وجه از نظر روسیه نیست تا اندازه‌ای صراحت دارند. مثلاً نظریه‌های **ماخیستی** گروه ماخیست و پریود مشخص است؛ نفی قطعی این نظریه‌ها و دفاع از مارکسیسم، به اضافه محکومیت نظری انحلال طلبی توسط «منشویکهای حزبی» نیز مشخص است.

ولی تروتسکی به هیچ وجه دارای روش مسلکی و سیاسی معینی نیست زیرا داشتن پروانه «غیرفراکسیونیسیم»، بطوری که ما اکنون با تفصیل خواهیم دید، معنایش داشتن پروانه آزادی کامل برای پریدن از یک گروه به دیگری و بالعکس است.

نتیجه :

(۱) تروتسکی اهمیت تاریخی اختلافات **ایدئولوژیک** بین جریانها و گروههای مارکسیست را با وجودی که این اختلافات سراسر تاریخ ۲۰ ساله سوسیال دمکراسی را پر کرده و (بطوری که ما نشان خواهیم داد) به مسائل اساسی دوره کنونی مربوط می شود، توضیح نداده و نمی فهمد؛

(۲) تروتسکی به خصوصیات اصلی **پراکندگی گروهی** که عبارت از شناسایی اسمی وحدت و پراکندگی واقعی است پی نبرده است؛

(۳) تروتسکی در زیر لوای «غیرفراکسیونیسیم» از منافع یکی از فراکسیونهای مقیم خارجه که بطوری خاص فاقد اصول معین است و در جنبش طبقه کارگر روسیه هیچ پایه‌ای ندارد، پشتیبانی می نماید.

هر فلز براقی طلا نیست. جملات تروتسکی بسیار پر زرق و برق و خوش صدا ولی عاری از مضمون است.

## ۵- نظریات انحلال طلبانه تروتسکی

تروتسکی در مجله جدید خود کوشیده است حتی المقدور کمتر درباره کنه نظریات خود صحبت کند. پوت پراودی (شماره ۳۷) خاطر نشان نموده است که تروتسکی درباره «کار زیرزمینی» یا شعار مبارزه برای یک حزب علنی و غیره کلمه‌ای هم اظهار ننموده است [۴]. به همین دلیل به اضافه سایر دلایل است که ما می گوئیم وقتی تلاش می شود سازمان جداگانه‌ای بدون هیچ گونه سیمای مسلکی و سیاسی ساخته شود، این **بدترین** نوع فراکسیونیسیم است.

اگر چه تروتسکی نخواست است نظریات خود را صاف و پوست کنده بیان کند، در عوض نکات زیادی در مجله او وجود دارد که نشان می دهد از چه عقایدی در پس پرده و مخفیانه پیروی می نماید.

در همان اولین سرمقاله شماره اول، چنین می خوانیم:  
 «حزب سوسیال دمکرات قبل از انقلاب در کشور ما فقط از لحاظ ایده و هدفهای خود یک حزب کارگری بود. ولی در واقعیت امر سازمانی بود از روشنفکران مارکسیست که طبقه کارگر بیدار شده را هدایت می کرد.» (ص ۵).

این لحن لیبرالی و انحلال طلبانه قدیمی است و در حقیقت مقدمه‌ای است برای نفی حزب. این لحن مبتنی بر تحریف حقایق تاریخی است. اعتصابات سالهای ۱۸۹۶-۱۸۹۵ جنبش کارگری توده‌ای را اعتلا بخشیده بود که از لحاظ مسلکی و تشکیلاتی با جنبش سوسیال دمکراسی در پیوند بود. آیا در این اعتصابات، در این جنبشهای اقتصادی و غیراقتصادی «روشنفکران طبقه کارگر را هدایت می کردند»؟!

به مقایسه آمار جرایم سیاسی در سال های ۱۹۰۳-۱۹۰۱ با دوره قبل از آن مراجعه کنیم.

اشتغال شرکت کنندگان در جنبش آزادیخواهانه که به اتهامات سیاسی مورد پیگیری قرار گرفتند (درصد)

دوره	۱۸۸۴-۱۸۹۰	۱۹۰۱-۱۹۰۳
کشاورزی	۷/۱	۹/۰
صنعت و تجارت	۱۵/۱	۴۶/۱
حرفه‌های آزاد و محصلین	۵۳/۳	۲۸/۷
شاغلین کارهای نامعین و بیکاران	۱۹/۹	۸/۰

ما می بینیم که در سالهای هشتاد، یعنی وقتی که هنوز در روسیه حزب سوسیال دمکرات وجود نداشت و جنبش «نارودنیکی» بود، روشنفکران مسلط بودند و بیش از نصف شرکت کنندگان را تشکیل می دادند.

این منظره در سال های ۱۹۰۳-۱۹۰۱، که حزب سوسیال دمکرات به وجود آمده و ایسکرای قدیم به کار مشغول بود، کاملاً تغییر می نماید. در این موقع دیگر روشنفکران در بین شرکت کنندگان جنبش در اقلیت اند؛ تعداد کارگران («صنعت و تجارت») خیلی بیشتر از روشنفکران شده بود و روی هم رفته کارگران و دهقانان بیش از نصف تمام عده را تشکیل می دادند.

دقیقاً در مبارزه جریانهای موجود در داخل مارکسیسم است که جناح خرده بورژوایی روشنفکری سوسیال دمکراسی پدیدار می شود و کار را از اکونومیسم (۱۸۹۵-۱۹۰۳) شروع کرده، دنباله آن را به منشویسم (۱۹۰۳-۱۹۰۸) و انحلال طلبی (۱۹۰۸-۱۹۱۴) می رساند. تروتسکی تهمت انحلال طلبان را نسبت به حزب تکرار می نماید و می ترسد تاریخ مبارزه ۲۰ ساله جریانهای داخل حزب را ذکر کند.

اینک یک مثال دیگر:

«سوسیال دمکراسی روس در روش خود نسبت به نظام مجلسی همان سه مرحله‌ای را گذرانده است ... [که سایر کشورها گذرانده‌اند] ... ابتدا شیوه «تحریم» ... سپس شناسایی اصول تاکتیک مجلسی، اما ... [این «اما» بسیار عالی است، همان «اما» یی است که شچدرین آن را اینطور ترجمه می کرد: گوش ها از پیشانی بالاتر نمی رویند که نمی رویند!] ... به منظورهای کاملاً تبلیغاتی ... و بالاخره طرح خواستهای جاری ... در پشت تریبون دوما ...» (شماره ۱، ص ۳۴).

باز هم تحریف انحلال طلبانه تاریخ. فرق بین مرحله دوم و سوم، برای این اختراع شده است که بطور مخفیانه از رفرمیسم و اپورتونیسم دفاع شده باشد. تحریم بمثابة یک مرحله در «روش سوسیال دمکراسی نسبت به نظام مجلسی» هیچگاه نه در اروپا وجود داشت (آنجا آنارشیسم بود و هست) و نه در روسیه که در آن مثلا تحریم دوما بولیگین فقط مربوط به یک نهاد معین بود و هرگز با «نظام مجلسی» مربوط نمی شد و معلول شکل خاص مبارزه بین لیبرالیسم و مارکسیسم بر سر مسئله ادامه حمله بود. درباره این که چگونه این مبارزه بر مبارزه بین دو جریان داخل مارکسیسم تأثیر گذاشت، تروتسکی اصلا دم نمی زند!

هنگامی که به تاریخ می پردازیم، باید مسائل مشخص و ریشه های طبقاتی جریانهای گوناگون را تشریح کنیم؛ هر کس بخواد چگونگی مبارزه طبقات و مبارزه جریانها را در موضوع شرکت در دوما بولیگین از نظر مارکسیستی بررسی نماید، ریشه های سیاست کارگری لیبرالی را در آنجا خواهد دید. ولی تروتسکی برای این به تاریخ «می پردازد» که از مسائل مشخصی **طفره** رود و وسیله توجیه یا شبه توجیهی برای اپورتونیستهای امروز **اختراع** نماید! او می نویسد: «در حقیقت تمام جریانها اسلوبهای همانندی برای مبارزه و سازماندهی به کار می گیرند»، «فریادهایی که درباره خطر لیبرالی در جنبش طبقه کارگر ما بلند شده تنها کاریکاتور خام و فرقه گرایانه واقعیت است» (شماره ۱، ص ۵ و ۳۵).

این یک دفاع بسیار روشن و پرشور از انحلال طلبان است. با این همه ما به خود اجازه می دهیم لااقل واقعیت کوچکی را از میان تازه ترین آنها مثال بزنیم. تروتسکی فقط جمله پرانی می کند؛ ما می خواهیم که کارگران خودشان واقعیتها را دریابند.

اینک واقعیت؛ روزنامه سورنایا رابوچایا گازتا در شماره ۱۳ مارس می نویسد:

«به جای تکیه روی وظیفه معین و مشخصی که در مقابل طبقه کارگر قرار دارد، یعنی واداشتن دوما به رد لایحه [مربوط به مطبوعات]، فرمول مبهمی راجع به مبارزه در راه «شعارهای بی کم و کسر» پیش کشیده می شود و همزمان درباره مطبوعات غیر علنی بسیار تبلیغ می شود که نتیجه اش فقط تضعیف مبارزه کارگران در راه جراید قانونی خود آنها است».

این دفاع مستند، واضح و دقیقی از سیاست انحلال طلبانه و انتقاد از سیاست پرآودا است. آیا آدم با سواد یافت خواهد شد که بگوید هر دو جریان در مورد این مسئله «اسلوبهای همانندی را برای مبارزه و سازماندهی» به کار می گیرند؟ آیا آدم با سواد یافت خواهد شد که بگوید انحلال طلبان در این مورد از سیاست کارگری لیبرالی پیروی نمی کنند، و خطر لیبرالی در جنبش کارگری یک موضوع من درآوردی است؟

علت این که تروتسکی از واقعیات و اشارات مشخص پرهیز دارد همانا این است که این واقعیات و اشارات تمام این بانگهای پرخشم و جملات پرطمطراق او را بی رحمانه تکذیب می نمایند. البته ذکر عبارت پرطمطراق «کاریکاتور خام و فرقه گرایانه» کاری است بس آسان. افزودن الفاظ تند و تیزتر و پرطمطراق تری مانند «رهایی از فراکسیونیسم محافظه کارانه» نیز آسان است.

ولی آیا این خیلی مبتذل نیست؟ آیا این سلاح از زرادخانه آن دورانی گرفته نشده که تروتسکی در مقابل دانش آموزان جلوه می فروخت؟

«کارگران پیشرو» که تروتسکی از دست آنان خشمگین است، با تمام این احوال مایلند آشکارا و واضح به آنها گفته شود که: آیا شما صحت آن «اسلوب مبارزه و سازماندهی» را که در ارزیابی فوق از یک برنامه تبلیغات سیاسی مشخص بطور دقیق بیان شد، تأیید می کنید؟ آری یا نه؟ اگر آری، پس شما یک سیاست کارگری لیبرالی را دنبال می کنید، به مارکسیسم و حزب

خیانت می کنید؛ صحبت از «صلح» یا «وحدت» با چین سیاست و گروه‌هایی که چین سیاستی را دنبال می نمایند همانا فریب خود و دیگران است. اگر نه، پس آشکارا بگویید. در غیر این صورت کارگر امروزی را با جمله پردازی نه می توان به شگفت آورد، نه خرسند نمود و نه مرعوب ساخت. ضمناً باید گفت سیاستی را که انحلال طلبان در نقل قول فوق از آن حمایت می کنند حتی از نظر لیبرالی هم احمقانه است زیرا گذراندن لایحه از دوما وابسته به «اکتبريستهای زمستوایی» از نوع بنیگسن است که قبلاً در کمیته مشتش باز شده.

\*\*\*

شرکت کنندگان قدیمی جنبش مارکسیستی در روسیه تروتسکی را خوب می شناسند و احتیاجی نیست درباره وی با آنها بحث شود. ولی نسل جوان کارگران او را نمی شناسند و ناچار باید برای آنها از تروتسکی بگوییم، زیرا شخصیت او نمونه هر پنج گروه مقیم خارجه که آنها نیز در واقع بین انحلال طلبان و حزب در نوسانند، می باشد.

در دوران ایسکرای قدیم (۱۹۰۳-۱۹۰۱) به این گونه اشخاص متزلزلی که از نزد اکونومیستها به نزد طرفداران ایسکرا و از نزد ایسکرا به نزد اکونومیستها می گریختند نام «خائنین توشینو» [۵] داده شده بود (در «دوران مصیبت بار» کشور روسیه این نام به سپاهیان داده می شد که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر می گریختند).

وقتی ما از انحلال طلبی صحبت می کنیم، جریان مسلکی معینی را مشخص می نمایم که طی سالیان دراز نشو و نما یافته و در تاریخ ۲۰ ساله مارکسیسم از ریشه با منشویسم و اکونومیسم و سیاست و ایدئولوژی طبقه‌ای معین یعنی بورژوازی لیبرال مربوط است.

«خائنین توشینو» تنها به این دلیل که امروز عقاید یک گروه و فردا عقاید گروه دیگر را «قرض می کنند»، خود را مافوق گروه‌ها می خوانند. تروتسکی در سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۱ یک ایسکرایی دو آتسه بود و ریزانف نقش او را در کنگره سال ۱۹۰۳ به عنوان «چماق لنین» توصیف کرد. در پایان سال ۱۹۰۳ تروتسکی یک منشویک دو آتسه می شود یعنی از نزد ایسکراییها به نزد اکونومیستها می گریزد و اعلام می کند که «بین ایسکرای قدیم و نو ورطه عمیقی است». در ۱۹۰۴-۱۹۰۵ او از منشویکها روی برمی گرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار می کند، گاه با مارتینف (اکونومیست) همکاری می کند و گاه نظریه بی پر و پای چپ «انقلاب پرممانت» [۶] را اعلام می نماید. در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ به بلشویکها نزدیک می شود و در بهار ۱۹۰۷ اعلام می کند که با روزا لوگزمبورگ هم عقیده است.

در دوره از هم پاشیدگی، پس از مدتها تزلزلات «غیرفراکسیونی» مجدداً به طرف راست می رود و در اوت سال ۱۹۱۲ داخل بلوک انحلال طلبان می شود. اکنون مجدداً از آنها روی برگردانده است ولی در ماهیت امر همان ایده‌های مبتذل آنها را تکرار می نماید.

این نوع اشخاص در حکم بازمانده‌های صورت بندیهای تاریخی دیروز هستند که در آن جنبش وسیع طبقه کارگر روسیه هنوز در خواب بود و هر گروه «میدان عمل» وسیعی داشت برای این که به عنوان جریان، گروه، فراکسیون و خلاصه «قدرتی» خودنمایی کند و بر سر اتحاد با دیگران به مذاکره بنشیند.

نسل جوان کارگران باید بدانند با چه کسانی سر و کار دارند، هنگامی که با افرادی با ادعاهای فوق العاده متظاهرانه برخورد می نمایند که به هیچ وجه مایل نیستند نه آن قرارهای حزبی را

که در سال ۱۹۰۸ صادر شده و روش حزب را نسبت به انحلال طلبی معین و تثبیت نموده است، به حساب بیاورند و نه به تجربه جنبش کارگری کنونی روسیه که وحدت اکثریت را بر زمینه قبول کامل قرارهای نامبرده به وجود آورده است، اعتنا نمایند.

در ماه مه سال ۱۹۱۴ در شماره ۵ مجله «پروسوشچنیه» به امضای و. ا. لنین به طبع رسید. مجموعه آثار لنین، جلد ۲۰

## توضیحات

- ۱- پراودیستها - هواداران روزنامه علنی پراودا که در ۵ مه سال ۱۹۱۲ توسط لنین بنیاد نهاده شد. روزنامه با کمک مالی کارگران انتشار می یافت. تیراژ آن به ۴۰ هزار و گاه به ۶۰ هزار نسخه می رسید. رهبری ایدئولوژیک روزنامه را لنین به عهده داشت. سپاهی از گزارشگران کارگری برای روزنامه کار می کردند. همانگونه که لنین خاطرنشان می ساخت، چهار پنجم کارگران آگاه روسیه که در انقلاب سوسیالیستی شرکت فعال داشتند، پیرامون پراودا متحد بودند.
- ۲- بلشویکهای حزبی یا بلشویکهای طرفدار حزب - گروهی از بلشویکها که با انحلال طلبی و آترویسیم سر آشتی داشتند. این گروه که در ۱۹۰۹ تشکیل شد، در جلسه همگانی کمیته مرکزی، جلسه «وحدت»، نقش منفی داشت و این جلسه را به تعطیل روزنامه بلشویکی پرولتاری و کمک مالی به پراودای تروتسکی که در وین منتشر می شد، و غیره، ترغیب کرد. پس از جلسه ژانویه، این آشتی جویان در دفتر روسی کمیته مرکزی و در دفتر کمیته مرکزی در خارجه اکثریت را به دست آوردند. در روسیه این آشتی جویان شامل افرادی بودند که صمیمانه خواستار وحدت بر اساس اصول بلشویکی بودند، اما اکثر آنها مخالف خط لنین برای یک بلوک بلشویکها و منشویکهای طرفدار حزب و انتشار مشترک رابوچایا گازتا بودند. آنها وحدت غیر اصولی بین بلشویکها و گروههای پراکنده‌ای را تبلیغ می کردند که هیچگونه پایگاهی در میان مردم نداشتند، اما مدعی نفوذ مسلط در حزب بودند و مخفیانه به انحلال طلبان و اترویستها کمک می کردند. پس از آنکه در ژوئن ۱۹۱۱ جلسه کمیته مرکزی تصمیم به برگزاری یک کنفرانس گرفت، آشتی جویان با تشکیل چنین کنفرانسی مخالفت کردند و در یک پلاتفرم گروهی به شکل یک اعلامیه خواستار وحدت با گروه وپریود و تروتسکیستها شدند. لنین آشتی جویان را «تروتسکیستهای ناپایدار»، «پژواک دهندگان تروتسکی» و غیره، توصیف کرد. او نظرات آنها را در مقالات «قطعنامه مصوب گروه دوم ح.س.د.ک.ر. در پاریس درباره اوضاع حزب»، «جناح جدید آشتی جویان، یا فاضلان» و «اوج گیری بحران حزبی» افشا کرد.
- ۳- منشویکهای حزبی یا منشویکهای طرفدار حزب - گروهی از منشویکها که به رهبری پلخانف در دوره حاکمیت ارتجاع بر علیه انحلال طلبان موضع گرفتند. طرفداران پلخانف در حالی که هنوز مواضع منشویکی را حفظ کرده بودند، از حفظ و تقویت تشکیلات حزب غیرقانونی جانبداری نموده و از این رو به همراه بلشویکها وارد یک ائتلاف شدند. پلخانف در پایان ۱۹۱۱ از این ائتلاف جدا شد. با بهانه نبرد علیه «فراکسیونیسیم» و انشعاب در ح.س.د.ک.ر.، او کوشش نمود که بلشویکها را با اپورتونیستها آشتی دهد. در ۱۹۱۲ طرفداران پلخانف همراه با تروتسکیستها، بوندیستها و انحلال طلبان به مخالفت با تصمیمات کنفرانس پراگ ح.س.د.ک.ر. برخاستند.
- ۴- رجوع شود به جلد بیستم کلیات، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۵- توشینو (Tushino) - نام قصبه‌ای در حومه مسکوی قدیم بود که در سالهای ۱۶۰۸-۱۶۱۰ نیروهای مداخله گر لهستانی و سوئدی در آنجا اردو زدند. آنها شخصی را به نام دروغین دیمتری دوم در رأس خود قرار داده بودند و او را تزار مسکو می نامیدند. بویارها و دیگر منصب داران و سران سپاهیان مسکو، در آن سالها که در تاریخ روسیه «دوران مصیبت بار» نامیده می شود، از پی کامیابی یا ناکامی یکی از اردوها گاه از مسکو به اردوگاه توشینو و گاه از آنجا به مسکو می گریختند و می کوشیدند در صورت پیروزی یکی از طرفین موقعیت تأمین شده داشته باشند. این رفت و برگشت عناصر ابن الوقت از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر، در تاریخ روسیه به «کوچ نشینی توشینو» مشهور است.

۶- «انقلاب پرماننت» (permanent) - «انقلاب پی در پی» یا «انقلاب دائمی» - تئوری ضد مارکسیستی که پارووس آنرا وضع کرد و تروتسکی آنرا پذیرفت و به عنوان سلاخی برای مبارزه علیه لنینیسم بکار برد. تروتسکی نظریه مشهور «انقلاب پرماننت» را که مارکس و انگلس واضح آن بودند، اقتباس کرد و آنرا «سهم» مهم خود در مارکسیسم جلوه داد. ولی مفهومی که بنیان گذاران کمونیسم علمی برای آن قائل بودند، به کلی مفهوم دیگری بود. آنها ضمن مخالفت با تابع ساختن جنبش کارگری به منافع بورژوایی در انقلاب بورژوا دمکراتیک، خاطرنشان می ساختند که پرولتاریا باید از دمکراسی بورژوایی یا خرده بورژوایی بسی فراتر رود. «وظیفه ما آنست که تا زمانی که تمام طبقات کم و بیش متملک از حکومت رانده نشده‌اند و پرولتاریا حکومت را به چنگ نیاورده است، انقلاب را به صورت دائمی (permanent) ادامه دهیم.» (مارکس - انگلس، کلیات آثار، جلد ۷، ص ۲۴۸-۲۴۷، چاپ آلمانی). منظور مارکس، انگلس و لنین از پی در پی بودن انقلاب آن بود که انقلاب مرحله به مرحله گسترش می پذیرد. ولی تروتسکی این مراحل را از نظر دور می داشت. او در تئوری خود مرحله بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه را نادیده می انگاشت و نقش انقلابی دهقانان را به عنوان متحد پرولتاریا، نفی می کرد. بر وفق تئوری «انقلاب پرماننت»، سرنگون ساختن تزاریسیم می بایست بی درنگ طبقه کارگر را به حکومت برساند و چون دهقانان، به زعم این تئوری، توان پشتیبانی از طبقه کارگر را ندارند، طبقه کارگر تنها در صورتی می تواند حکومت را در دست خود نگاهدارد که انقلاب سوسیالیستی در کشورهای غربی پیروز شود. تئوری «انقلاب پرماننت» تزلزل را درباره امکان دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان و ایجاد دولت موقت انقلابی به عنوان ارگان سیاسی این دیکتاتوری، نفی می کرد. تروتسکی درست مانند منشویکها به ماهیت انقلاب بورژوا دمکراتیک و به نقش پرولتاریای روسیه در این انقلاب، پی نمی برد.

در مورد انقلاب سوسیالیستی نیز، تروتسکی، مانند پارووس این انقلاب را با شعار «دمکراسی کارگری» پیوند می داد که ظاهر آن «چپ» و محتوی آن اپورتونیستی بود و به بیان دیگر او می خواست بگوید که انقلاب سوسیالیستی تنها زمانی تحقق پذیر خواهد بود که سازمان سوسیال دمکرات روسیه تمام توده انبوه کارگران را دربر گرفته باشد. چنین شعاری تبعاً نمی توانست پرولتاریای روسیه را به سوی انقلاب سوسیالیستی رهنمون شود. این شعار انقلاب سوسیالیستی را برای مدتی نامعلوم به تعویق می انداخت و سرنوشت انقلاب را کاملاً به انقلاب پرولتاری که می بایست در غرب صورت گیرد، وابسته می ساخت. تئوری تروتسکیستی «انقلاب پرماننت» گونه‌ای از منشویسم آراسته به الفاظ «چپ» بود. لنین می گفت: «اشتباه بنیادی تروتسکی در آنست که خصلت بورژوایی انقلاب را نادیده می انگارد و درباره مسئله گذار از این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تصور روشن ندارد» (رجوع شود به اثر لنین «هدف مبارزه پرولتاریا در



انقلاب». تئوری «انقلاب پرماننت» بر پایه عدم اعتماد به نیروی طبقه کارگر و ترس از دهقانان مبتنی بود. در همانحال که لنین کامیابی پیکار علیه تزارسم را پیش از هر چیز دیگر در گرو اتحاد نیروهای طبقه کارگر و دهقانان می دید، تروتسکی برعکس به عامل خارجی یعنی به انقلاب پرولتاریای اروپا چشم می دوخت و بدینسان توده‌های زحمتکش روسیه را به انتظار منفعلانه محکوم می ساخت.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)